

به نام خدا



# نکته‌های ترجمه

به انضمام متون تخصصی علوم اجتماعی

محمد قلی پور

قلی پور، محمد، ۱۳۴۴-  
نکته‌های ترجمه، به انضمام متون تخصصی علوم  
اجتماعی/ محمد قلی پور  
مشهد: شاملو، ۱۳۹۳.

۱۹۲ ص.

۹۷۸-۶۰۰-۱۱۶-۲۳۶-۷

فیا

واژه‌نامه.

زبان انگلیسی-- کتابهای قرائت-- علوم اجتماعی

۱۳۹۰ ۸نق/۳۰۶ p

۴۱۸/۰۲

۲۳۵۵۷۵۳

## نکته‌های ترجمه

به انضمام متون تخصصی علوم اجتماعی

محمد قلی پور

لیتوگرافی: آفاق

چاپخانه: مهر توس

چاپ دوم، بهار ۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

شابك: ۷-۲۳۶-۱۱۶-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات شاملو

تلفن: ۳۸۵۱۹۱۱۲ (۰۵۱) - همراه: ۰۹۱۵۱۱۱۵۶۰۸

shamlo.pub@gmail.com



نشر شاملو

تقدیم به همسر  
به پاس مهربانی‌ها و همدلی‌هایش



## فهرست

- ۱۱..... به جای مقدمه.....
- ۱۷..... تعریف ترجمه.....
- ۱۸..... رویکردهای ترجمه.....
- ۱۹..... انواع ترجمه.....
- ۲۳..... مراحل ترجمه.....
- ۳۶..... معنا و ترجمه.....
- ۳۷..... حوزه‌های معنایی.....
- ۳۸..... انواع معنا.....
- ۴۳..... ویژگی‌های موقعیتی جمله.....
- ۴۴..... تعادل در ترجمه و ویژگی‌های موقعیتی.....
- ۴۴..... ترجمه‌پذیری و ترجمه ناپذیری.....
- ۴۵..... تمایزات دوگانهٔ دو سوسور.....
- ۴۷..... عناصر واژگانی و ترجمه.....
- ۴۸..... لغت و اجزای معنایی آن.....
- ۴۹..... گفتمان چیست؟.....
- ۵۰..... ساختار دستوری جمله در زبان انگلیسی.....
- ۵۰..... پیش‌معرف‌ها.....
- ۵۱..... پس‌معرف‌ها.....
- ۵۱..... عنصر قیدی در جمله.....
- ۵۲..... مضاف و مضاف‌الیه.....
- ۵۲..... انواع فاعل در جمله.....
- ۵۳..... فعل مجهول.....
- ۵۳..... ساختار و ترجمه.....
- ۵۴..... آیا ساختار زبان‌ها با هم یکسان است؟.....

- ۵۴..... وظیفه مترجم در قبال ساختار زبان مبدأ
- ۵۵..... گونه‌های زبانی در ترجمه
- ۵۷..... امانت‌داری در ترجمه
- ۵۸..... جادوی مجاورت در کلمات
- ۵۸..... جادوی معنی اول
- ۵۸..... جادوی متن اصلی
- ۵۹..... ترجمه اصطلاحات
- ۵۹..... ترجمه جمله‌ها
- ۶۰..... شیوه‌های بیان در زبان و معنای مجازی
- ۶۱..... تصویرسازی در اصطلاحات
- ۶۲..... شیوه‌های تصویرسازی در اصطلاحات
- ۶۳..... گزته برداری
- ۶۵..... ویرایش زبانی
- ۶۵..... رابطه متن مقصد با متن مبدأ
- ۶۶..... نکته‌های ترجمه و ویرایش
- ۶۷..... پیشوندها
- ۷۴..... پسوندها
- ۸۱..... کلمات مشابهی که با هم اشتباه می‌شوند
- ۱۰۳..... معیارهای ارزیابی ترجمه در سطح خرد
- ۱۰۴..... معیارهای ارزیابی ترجمه در سطح کلان
- ۱۰۵..... مخاطب محوری در ترجمه
- ۱۰۸..... واژه‌شناسی
- ۱۰۹..... مفاهیم کاربردی در جامعه‌شناسی
- ۱۹۱..... منابع

## به جای مقدمه

زبان را می‌توان از دیدگاه‌های روان‌شناسی، منطق، فلسفه و جامعه‌شناسی مورد پژوهش قرار داد. «نماد» نخستین سنگ بنای هر زبان است که از آن می‌توان به «نشانه مفهومی» تعبیر کرد. بنابراین، زبان در جامعه‌شناسی - و بخصوص در قلمرو «جامعه‌شناسی رفتاری» و فقط به عنوان یک واسطه - وسیله ارتباط انسانی، تبادل و هدایت تلقی می‌شود. یکی از وجوه برتری انسان بر حیوان، بهره‌هایی است که از اجتماع و تلاقی انسان‌ها به دست می‌آید. تنها انسان قادر است با توالی علایم و نشانه‌ها، مفاهیم جدیدی به وجود آورد.

انتظامی که میان «نشانه» و «مفهوم» برقرار می‌شود، تنها در چارچوب زندگی گروهی اعتبار پیدا می‌کند. جامعه‌شناسی زبان به حق، جایی برای خود در کنار «روان‌شناسی زبان» دست و پا کرده که از پیش اهمیت قابل توجهی داشته است. نخستین «کارکرد» زبان، کارکرد اجتماعی آن است، زیرا زبان نه تنها انگیزه تشکیل گروه‌ها و جوامع کوچک به شمار می‌آید، بلکه همه رفتارها و موقعیت‌های اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند. موجودیت واژه‌هایی چون تشکر، تسلیم، خواهش، همدلی و غیره از مظاهر تایید کننده کارکرد اجتماعی زبان است. همه وقایع اجتماعی در زبان بازتاب پیدا می‌کند. بدیهی است که زبان «فراستان»، گسترش بیشتری می‌یابد، در حالی که زبان «فروستان» کمتر بسط پیدا می‌کند. از

سوی دیگر زبان در برابر تغییرات اجتماعی «خود مختاری» بیشتری نشان می‌دهد و به آسانی در معرض نابودی قرار نمی‌گیرد. هر کس در هر موقعیتی باید قوانین آن را بیاموزد، به کار ببندد و احترام بگذارد. در اینجا باید میان «امکان گویایی» و «سخن‌گویی» تفکیک قائل شد. به مدد «امکان گویایی» - که شاید بتوان آن را زبان بالقوه و پرورش نیافته نامید - تنها گروه‌های ابتدایی می‌توانند مجموعه‌ی نه چندان وسیع مفاهیم خود را ابراز دارند، ولی در قلمرو زبان‌هایی که ساخت و پرداخت پیچیده و گسترده‌تری دارند، هر گروه کوچک اجتماعی، بر بخشی از زبان کل جامعه تسلط دارد.

زبان و جامعه به یکدیگر نیاز متقابل دارند. زبان، نوعی قید اجتماعی است که در ابتدا بر اساس «غریزه قاعده‌مندی» و اجبار به همگونی گروهی به وجود آمده و سبب تبدیل به نوعی ذخیره نیروی انسانی می‌شود.

«اجبار به همگونی» شیوه‌های مصرف زبان را تعیین می‌کند و جامعه هیچ‌گونه انحراف از این شیوه‌ها را نمی‌پذیرد. این نکته‌ای است که در تمام نهادهای اجتماعی مصداق پیدا می‌کند. زبان از این رو که به کمک عناصر خود همواره می‌تواند مفاهیم جدیدی را ابراز کند، در مقام مقایسه حتی از «جهان بینی»ها، «آیین‌ها و شعایر» ثابت‌تر جلوه می‌کند. از زمان اختراع خط و کتابت، وجود زبان توجیه منطقی بیشتر و اهمیت و تاثیر افزون‌تری یافته است.

زبان از طریق نگارش، ارتباطی عمودی در جامعه به وجود

می‌آورد که ایجاد نوعی یگانگی میان نسل‌های مختلف را سبب می‌شود. متون مذهبی و دیوان‌های ادبی از این راه می‌توانند تأثیر خود را طی قرون متمادی در نسل‌های گوناگون حفظ کنند. مسئله‌ای که تاکنون مورد بحث فراوان قرار گرفته این است که دگرگونی در زبان از کجا ناشی می‌شود. جامعه‌شناسان نیز به موازات متفکرین دیگر، توجیهاتی برای این دگرگونی یافته‌اند. (ظهور طبقات جدید- امتیازات و نیازهای نسل‌های جوان‌تر- تازه‌جویی و غیره.) زبان نیز مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های فرهنگی در اشکال بی‌شمار و مستقل از یکدیگر و گاه در اشکال انشعابی تجلی یافته است. به اعتقاد ما هیچگونه پایه اساسی و ملموس در توجیه وجود «زبان واحد آیده‌آل» در دست نیست.

هر زبانی زیبایی و عمق ویژه خود را دارد و به ما امکان رشد و پرورش جدیدی می‌دهد و جهان را به ما از زاویه‌ای خاص می‌نماید. آموختن زبان بیگانه، برخلاف نظر «لایب نیتس» که آن را «ضرورتی اسف انگیز» تلقی می‌کرد، بزرگ‌ترین وسیله بسط اندیشه است. تحت تاثیر تفکرات «لایب نیتس» و نیز به سبب فزونی تماس‌های بین‌المللی از اواخر قرن نوزدهم، زبان‌های تصنعی، و به اصطلاح جهانی، نظیر «ولاپوک»، «اسپراتو» و «آیدو» به وجود آمد که البته از زبان انگلیسی رواج کمتری پیدا کرده است. هیچ چیز چون «تفرق زبان» گروه‌های اجتماعی را از هم جدا نمی‌کند. در گذشته دور و نزدیک، بیگانه، همواره «بربر»-در معنای مخالف با انسان کامل- به

حساب می‌آید. «مورمون»ها کمال مطلوب را در آن می‌دیدند که برای پاک نگه‌داشتن فرقه خود زبانی اختصاصی داشته باشند و آن را در تمامی قلمرو نفوذ خود رواج دهند. تمایل به تفکیک میان ملت به عنوان یک وحدت معنوی و ملت به معنای سیاسی از همین جا ناشی شده است. «چک»ها ضرب المثلی دارند به این مضمون: «تا زمانی که زبان زنده است، ملت زنده است.» البته ملت‌هایی وجود دارند که به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کنند (یهودی‌ها، سوئیسی‌ها) و نیز زبان‌هایی که ملت‌های مختلف بدان صحبت می‌کنند (اسپانیایی، انگلیسی). به هر حال زبان معیار شناخت یک ملت نیست، بلکه در این شناخت عوامل مهم دیگری چون ریشه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک تاثیر دارند.

هر زبان نشان دهنده حوزه مشخصی از تجربه‌هاست و مسائل و پدیده‌ها را به شکل خاصی تفسیر می‌کند. بنابراین، ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های اجتماعی به مدد زبان شکل گرفته و تثبیت می‌شوند. انسان از طریق زبان مادری به انتظام و همبستگی عالی معنوی می‌رسد و همچنین به وسیله آن به نوعی «تفکر وجودی» دست پیدا می‌کند که اغلب ناآگاهانه است. زبان مادری در میان افرادی که از یک طبقه هستند احساس و دریافت مشترکی به وجود می‌آورد و از همان آغاز آنان را با یکدیگر سازش می‌دهد.

«لوی اشتراوس» اعتقاد دارد که بر حسب آنکه رابطه میان «ساخت» و اجزای سازنده در یک کل-«کل اجتماعی»-ساده یا

پیچیده باشد، به تبع آن رابطه میان زبان و عناصر سازنده آن پیچیده خواهد بود. «لوی اشتراوس» این تبعیت را «توازی اجتماعی-زبانی» می‌نامد. واژه نامه «دودن» در آلمان شرقی به شکلی خاص تهیه و تنظیم می‌شود که از نظر حجم لغات و توضیح مفاهیم آن‌ها، با «دودن» منتشر شده در آلمان غربی تفاوت دارد. در حکومت‌های «توتالیترا» مسئولیت‌ها نامشخص است. متصدیان با اتکا بر شخصیت خود رفتار و عمل خود را انتخاب می‌کنند. بنابراین، نوعی «عینیت انتزاعی» به وجود می‌آید که بی‌تردید به تحریکات وحشیانه می‌انجامد: زبان به منزله وسیله‌ای برای تبلیغ و جنجال تلقی می‌شود. (برای مثال واژه «فناتیک» «در نظام هیتلری» طنین دیگری یافته بود) تعصبات حزبی و قالبی کردن تفکر و اندیشه، بی‌تردید جز فقیر شدن و از میان رفتن قابلیت انعطاف مفاهیم، بهره‌ای نداشت.

در حوزه هر زبان اصلی می‌توان به زبان‌های فرعی و اختصاصی دست یافت که به گروه‌های مشخص اجتماعی تعلق دارند. رومی‌ها دارای دو گونه زبان «اشرافی» و «توده‌ای» بودند که گاه حتی از نظر شکل واژه‌ها و موارد استعمال با یکدیگر متفاوت بودند. اینگونه دوگانگی زبان را به خصوص می‌توان در فرانسه قرن هفدهم نشان داد: میان زبان اشراف و توده فاصله‌ای عظیم افتاده بود و اغلب اوقات محاوره توده مردم برای اشراف کاملاً نامفهوم بود. «بورکه‌هارت» می‌نویسد محاوره توده مردم برای اشراف طنین و

مفهومی چون صدای گاو نر داشته است! مردم عادی بیش از هر چیز از علایم چهره و صوت برای مکالمه با طبقه اشراف استفاده می کردند. همین اختلاف زبانی را می توان میان شهرنشینان و روستائیان، باسوادها و بی سوادها جستجو کرد. از این گذشته، هر کس در زندگی روزانه خود، به تناوب و به اقتضای محیطی که در آن قرار گرفته، شکل محاوره خود را تغییر می دهد. شکل مکالمه خانوادگی را نمی توان در برخورد با همکاران، ناآشنایان و یا نوآشنایان به کار برد. همچنان که در هنگام سخنرانی یا نوشتن، انتخاب واژه هایی ضروری است که در محاوره عادی به کار بستن آنها مضحک و مسخره جلوه می کند. «گوش» های محلی براساس گروه های به اصطلاح «اولیه» ای انتظام یافته است. گنجینه لغات در گویش های محلی وسعت چندانی ندارد و اغلب ۵۰۰ تا ۸۰۰ واژه است. از این گذشته، «گوش ها» شکلی بسته و محدود دارند و واژه های جدید را به زحمت می پذیرند. در زبان ادبی (و اصلی) علاوه بر غنای گنجینه لغات، راه های پذیرش واژه های جدید و گسترش بیشتر زبان، همواره باز است و در این میان زبان های فرعی تخصصی نیز قابل مطالعه است. هر یک از گروه های شغلی علایم زبانی خاصی برای خود دارند که در زندگی روزمره گروه های دیگر اهمیت و ارزشی ندارد. «بیمار» به زحمت می تواند زبان پزشک خود را درک کند و این نیز زمانی است که گفتگو فقط درباره درد و بیماری وی جریان دارد. رواج زبان تخصصی غالباً این هدف را پیش رو دارد که اعتبار

اجتماعی رشته تخصصی مربوطه را افزایش دهد. از جمله زبان‌های دیگری که واجد مشخصات انحصاری است، می‌توان از «محواره مدرسه‌ای» نام برد. انگیزه بیشتر اینگونه محاوره‌های اختصاصی را می‌توان در روح تعاون و تمایل به همکاری و همبستگی گروهی سراغ گرفت. با این گونه «محواره»ها از یک سو همبستگی عاطفی درون گروهی و از سوی دیگر فاصله با گروه‌های خارجی دیگر مشخص می‌شود. «محواره مدرسه»ای با در برگرفتن اصطلاحات خاص گروهی، رفته رفته تبدیل به نوعی رسم و آیین می‌شود.

سهم این کتاب در جریان ترجمه متون تخصصی علوم اجتماعی، فقط اشاره به مفاهیم کلیدی است. بسیاری از این مفاهیم در این کتاب نیامده و مواردی که اشاره شده فقط به عنوان نمونه معرفی شده‌اند. نمونه‌هایی که می‌تواند کلید اصلی ورود به عرصه ترجمه در حوزه علوم اجتماعی باشد.

لازم به ذکر است که چاپ دوم کتاب به لحاظ محتوایی هیچ تفاوتی با چاپ نخست آن ندارد. موارد معدودی غلط تایپی وجود داشت که در این چاپ بر طرف شده است. و من الله التوفیق...

م. قلی‌پور - مشهد، بهار ۱۳۹۴



## تعریف ترجمه

- ترجمه عبارت است از نزدیک‌ترین معادل زبان مورد ترجمه، اول از جهت مفهوم و بعد از لحاظ سبک (نایدا، Nida).
- ترجمه کوششی است جهت جایگزینی یک تجربه و یا فرمولی خاص از جهان دور و بر به زبان دیگر (ورنر وینتر - Werner Winter).
- جایگزینی مواد متنی در یک زبان با معادل مواد متنی در زبان دیگر (کت فورده، ۱۹۶۵).

چند مفهوم کلیدی در این تعریف وجود دارد که عبارتند از:

جایگزینی (Replacement)، مواد متنی (Textual material)

معادل (equivalent)، معنا (meaning).

- جایگزینی یکی از عناصر متن زبان مبدأ (Source language) با

عنصر معادل آن در زبان مقصد (Target language) به صورت پویا (dynamic) است.

## - متن (Text)

متن زبانی حامل یک «پیام» یا «معنای» آماده و ساخته و پرداخته

قبلی نیست، بلکه هر متن ارائه دهنده فرآیند سخن (discourse process) گوینده به مخاطب است.

## - فرآیند سخن (discourse process)

منظور از فرآیند سخن، فرآیندی ذهنی و پیش‌زمینه‌ای است که در آن گوینده با توجه به یک هدف ارتباطی معین شروع به سبک و

سنگین کردن کلیه عوامل حاکم بر موقعیت کلامی مربوط می‌کند.

### - معنا (meaning)

معنا چیز از قبل آماده‌ای نیست که در قالب متن به مخاطب عرضه شود، بلکه عوامل زیادی از جمله مواردی که در بالا گفته شد، در تبلور آن نقش دارند، که متن تنها یکی از این عوامل است. عمل شناسایی عوامل حاکم بر فرآیند سخن گوینده از سوی مخاطب را به اصطلاح درک مطلب (comprehension) می‌نامند.

بنابر این، عوامل بسیاری در تبلور معنایی یک متن دخالت دارند و در درک مطلب یک متن، یعنی شناسایی دقیق این عوامل از جانب مخاطب، گاه ممکن است معنایی گوینده (speaker meaning) و معنایی مخاطب (receiver meaning) با هم تفاوت داشته باشد.

### رویکردهای ترجمه

۱) **رویکرد لفظ‌گرا:** در این رویکرد، مترجم سعی دارد هیچ کلمه‌ای در زبان مبدأ را بدون معادل در زبان مقصد باقی نگذارد.

۲) **رویکرد صوری یا سَمَنَتیک (semantic):** در این رویکرد مترجم تلاش می‌کند علاوه بر ترجمه تمام اقلام جمله در زبان مبدأ، تا جایی که ممکن است مقوله‌های دستوری کلمات را نیز در ترجمه رعایت کند، مثلاً فعل را به فعل و اسم را به اسم ترجمه کند.

۳) **رویکرد پویا یا ارتباطی:** در این رویکرد سعی مترجم بر این است که به هر وسیله ممکن پیام نویسنده اصلی را به خوانندگان متن

ترجمه برساند. مترجم در رساندن این پیام به خواننده خود را ملزم به رعایت ساختار واژگانی و نحوی و معنایی کلمات از زبان مبدأ به زبان مقصد نمی‌داند.

۴) **رویکرد اسکوپوس:** این کلمه به معنی قصد و منظور است. در این رویکرد مترجم فقط بر مبنای هدف ترجمه کار می‌کند. در این رویکرد، مترجم به هیچ وجه به دنبال ایجاد تعادل بین دو ترجمه نیست، بلکه فقط به نیاز مخاطب در زبان گیرنده توجه دارد. در این رویکرد، چه بسا مترجم بخش‌هایی از متن اصلی را غیر لازم بداند و ترجمه نکند.

۵) **رویکرد آزاد:** این رویکرد تا حدودی شبیه رویکرد اسکوپوس است. با این تفاوت که رویکرد اسکوپوس بیشتر در مورد ترجمه‌های غیر ادبی، اما ترجمه آزاد بیشتر در ترجمه‌های ادبی به کار می‌رود. ترجمه فیتز جرالده از اشعار خیام، اوج آزادی در ترجمه است که می‌توان آن را تا حدودی هم مرز اقتباس دانست.

۶) **رویکرد اقتباسی:** در این رویکرد، مترجم علاوه بر برگزیده برداری در زبان اصلی، مفاهیم مستقل و دیگری در زبان مقصد می‌افزاید.

## انواع ترجمه

کتِ فورد (۱۹۶۵) ترجمه را در سه محور به انواع مختلف تقسیم می‌کند:

### الف) میزان (extent) ترجمه

یعنی چه میزان یا مقدار از متن مورد نظر به زبان مقصد ترجمه یا با «مواد متنی» آن جایگزین می‌شود. در این محور ترجمه به دو نوع کامل (full) و غیر کامل (Partial) تقسیم می‌شود. در ترجمه کامل کلیه عناصر متن مبدأ بدون استثنا با عناصر زبان مقصد جایگزین می‌شود.

### ب) سطح توصیف زبان

زبان‌شناسان نظام هر زبانی را جهت راحتی امر توصیف و مطالعه به سطوح مختلف از جمله آواشناسی (Phonology)، تکواژ شناسی (Morphology)، رسم الخط (Graphology)، نحو (Syntax)، و معناشناسی (Semantics) تقسیم می‌کنند. در این محور کت فورد به دو نوع ترجمه کلی (Total) و محدود (Restricted) اشاره می‌کند. - در ترجمه کلی جایگزینی متن زبان مبدأ در همه سطوح اعمال می‌شود، مانند:

Translation is a branch of contrastive linguistics.

ترجمه شاخه‌ای از زبان‌شناسی مقابله‌ای است.

در این ترجمه، رسم الخط، آواشناسی، نحو و معناشناسی زبان انگلیسی با رسم الخط، آواشناسی، نحو و معناشناسی زبان فارسی

جایگزین شده و هیچ يك از سطوح توصیف زبانی جایگزین نشده باقی نمانده است.  
 - در ترجمه غیرکامل جایگزینی در همه سطوح اعمال نمی‌شود، مانند:

Phonology is the study of the sound system of a language.

### ج) ردیف (Rank) ساختمان زبانی

منظور از ردیف، ردیف‌های سلسله مراتبی است که عناصر ساختمان زبانی در چارچوب متن در آنها آرایش می‌یابند. در این سلسله مراتب، عناصر هر ردیف از يك یا چند عنصرِ ردیفِ مافوق خود تشکیل می‌شود. پایین‌ترین ردیف «کلمه» و بالاترین ردیف، «متن»، به شرح زیر است: (وسط آوردم)

Text	متن
Clause - complex	جمله
Clause	جمله ساده (بند)
Group	عبارت
Word	کلمه

کت فوردر در چارچوب ردیف‌های ساختمان زبانی، ترجمه را به سه نوع آزاد (Free)، وابسته به ردیف (Rank - bound) و تحت‌لفظی (Literal) تقسیم می‌کند.

### ترجمه آزاد

در ترجمه آزاد مترجم پیام متن مبدأ را، صرف نظر از آرایش ردیفی زبان مبدأ، به صورت آزاد در چارچوب زبان مقصد ترجمه می کند. آنچه در این نوع ترجمه معیار قرار می گیرد، پیام و معنای متن مبدأ است، نه تعداد کلمات، جمله ها، عبارت ها و ...

مثال: عبارت «خداحافظ» در زبان فارسی، که بدون توجه به تعداد و ماهیت دستوری و معنایی کلمات سازنده آن، در زبان انگلیسی به (Good bye) ترجمه می شود.

### ترجمه وابسته به ردیف

در این ترجمه، مترجم آرایش ردیفی متن مبدأ را حفظ و کلمه را به کلمه، عبارت را به عبارت، جمله را به جمله و تا آخر ترجمه می کند. این نوع ترجمه به ترجمه کلمه به کلمه (Word - For - Word) مشهور شده است.

God protector

مثال: خداحافظ:

### ترجمه تحت الفظی

ترجمه تحت الفظی، ترجمه ای است که مترجم تا حدودی کلمه به کلمه عمل می کند، ولی گاهی برای بهتر رساندن پیام، کلمات یا عناصری به زبان مقصد اضافه می کند.

God protect you

مثال: خداحافظ که می شود:

نیو مارک (۱۹۸۱) در بحث انواع ترجمه به دو نوع ترجمه اشاره می‌کند:

(۱) ترجمه معنایی (Semantic translation)

(۲) ترجمه پیامی (Communicative translation)

که می‌توان آن‌ها را تا حدودی با ترجمه کلمه به کلمه و «ترجمه آزاد» کت فورد متناظر دانست.

مثال:

(۱) ترجمه معنایی — Wet paint — رنگ مرطوب!

(۲) ترجمه پیامی — Wet paint — رنگی شوید!

واضح است که ترجمه معنایی چنین متنی در زبان فارسی قابل قبول نیست و اهل زبان فارسی مفهوم و کاربردی معادل با متن زبان مبدأ ندارند. در اینجا باید ترجمه پیامی را انتخاب کرد.

**روش‌های ترجمه واژه‌های فاقد معادل معین در زبان مقصد**

بعضی از واژه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقلیمی و نظایر آن فاقد معادل در فرهنگ زبان مقصد است که برای ترجمه آن‌ها می‌توان از سه روش استفاده کرد:

خمس = Khams, a kind of Islamic tax, (equivalent to one fifth of a person's net income).

سحری = sahy, a meal eaten before dawn for fasting.

روش اول توصیف این گونه واژه‌هاست که می‌توان در داخل پرانتز یا به صورت زیرنویس و یا با استفاده از وی‌رگول در اول و آخر آن ارائه

کرد. در صورت تکرار واژه‌هایی از این قبیل در متن لزومی ندارد که توصیف تکرار شود، بلکه درج خود واژه با آوانویسی در زبان مقصد کافی است.

روش دوم عبارت از استفادهٔ واژهٔ خارجی توأم با توصیف کوتاه دربارهٔ ماهیت مرجع واژه است. منظور از واژهٔ خارجی واژه‌ای است که نخستین بار به کار می‌رود. مثل واژهٔ سونامی (طوفان دریایی) که نخستین بار مورد استفاده قرار گرفت. مثلاً اگر در داستان کوتاه یا رمانی نقل شود که «وقتی آن دو به مقصد رسیدند، نخست مرد و به دنبال او همسرش وارد محل شد»، چون این رفتار برخلاف روشی است که در اکثر نقاط جهان رایج است، مترجم می‌تواند با این توضیح کوتاه «طبق رسم هندوها نخست مرد و پشت سر او همسرش وارد محل شد»، ابهام مربوط به تفاوت فرهنگی را برای خوانندگان شرح دهد.

روش سوم استفاده از واژهٔ جایگزینی است که در فرهنگ زبان مقصد رواج دارد. مثلاً تشبیه یکی از مواردی است که در همهٔ زبان‌های رایج دنیا معمول است، ولی هر زبانی تشبیه‌های خاص خود را دارد. مثال:

من این محل را مثل کف دستم می‌شناسم.

I know this place like the back of my hand.

## مراحل ترجمه

### (۱) ترجمه لغات

این مرحله مقدمه شروع ترجمه است. به جمله‌های زیر توجه کنید:

Spring is the first season of the year. (بهار)

The spring of his watch is broken. (فتر)

به کلمه present در جمله‌های زیر توجه کنید:

(حاضر)

She was present in the class.

(هدیه)

My father gave me a present on my birthday.

به کلمه Too در جمله‌های زیر توجه کنید:

(بیش از حد)

The weather is too hot to play today.

(هم)

I can play tennis too.

### (۲) ترجمه اصطلاحات

در جمله‌های زیر به ترجمه فارسی اصطلاحات انگلیسی توجه کنید:

(عقب افتاد)

In the race he dropped behind.

(پهلوی یکدیگر)

They were sitting side by side.

(مورد تمسخر واقع شدن)

I don't wish to be laughed at.

(بالاخره - با تمام احوال)

He decided to come back after all.

### ۳) ترجمه جمله های ساده

این مرحله شامل قسمت های مختلفی است. ابتدا باید با جمله های ساده که همه از یک نوع هستند، شروع کرد و به تدریج جمله ها را مشکل تر کرد.

#### ۳-۱ - جمله های اظهاری دو قسمتی (statements)

ساده ترین جمله برای ترجمه، جمله های اظهاری دو قسمتی است که از یک فاعل و یک فعل تشکیل می شود و گاهی صفتی به صورت متمم دارد، یا یک قید با آن همراه می شود که با هم خبر جمله را تشکیل می دهند. مثال:

The sun is shining.

آفتاب می درخشد.

I slept well.

خوب خوابیدم.

He must go now.

حالا باید برود.

They are very late.

خیلی دیر کرده اند.

She is French.

آن خانم فرانسوی است.

برای اینکه ترجمه روان و درست باشد، می بینید محل لغات تغییر



The students are doing their homework

شاگردان مشغول انجام تکلیف های خود هستند.

We have no sister. ما خواهر نداریم.

### ۳-۴ - جمله های چهار قسمتی

هر کدام از این جمله ها شامل فاعل، فعل و دو مفعول هستند که یکی از آن ها با واسطه و دیگری بی واسطه است و البته ممکن است قیده ها نیز با آن همراه شوند. در این قبیل جمله ها اغلب حروف اضافه ای که باید جلو مفعول با واسطه قرار گیرند، حذف می شوند، ولی در ترجمه باید آن را ذکر کرد:

She told him a story. او داستانی را برایش تعریف کرد.

The teacher will help the student with his homework.

معلم به شاگرد خود در انجام تکلیف هایش کمک خواهد کرد.

He bought some sweets for his friend last week.

او هفته پیش مقداری شیرینی برای دوستش خرید.

We must give a birthday present to our father.

ما باید هدیه روز تولدی به پدرمان بدهیم.

- در ترجمه جمله های فارسی معمولاً مفعول بی واسطه قبل از مفعول با واسطه قرار می گیرد، در صورتی که در جمله های انگلیسی می توان در موارد مختلف آن را پس و پیش کرد.

### ۵-۳ - جمله های استفهامی ساده

این جمله‌ها دو صورت دارد. یعنی با یک کلمه استفهامی، یا با یک فعل کمکی شروع می‌شود.

### الف) جمله‌های استفهامی با کلمات استفهامی

در این جمله‌ها ممکن است جمله با یک کلمه استفهامی که به صورت ضمیر یا قید است، یا با یک عبارت استفهامی مرکب شروع شود. جمله‌هایی که با یک ضمیر یا قید استفهامی شروع می‌شود. برای مثال:

How are you?

حال شما چطور است؟

Where do you live?

کجا زندگی می‌کنید؟

Which is mine?

کدام یک مال من است؟

Whose is this?

این مال کیست؟

عبارت‌های استفهامی معمولاً با ترکیب ضمیر یا قید استفهامی، یا یک قید دیگر، یا صفت، یا حرف اضافه درست می‌شود و گاهی نیز یک اسم به دنبال آن می‌آید:

What time will the train arrive?

قطار چه ساعتی وارد خواهد شد؟





ج) جمله‌هایی که در انگلیسی به صورت آینده کامل است، در فارسی اغلب به صورت ماضی نقلی در می‌آید و معنی آینده را می‌دهد.

همین‌طور جمله‌هایی که در آن فعل must و اسم مفعول بکار رفته، در فارسی به صورت ماضی نقلی توأم با کلمه «لابد» در می‌آید و مربوط به عملی در گذشته است. گاهی هم فعل must با یک مصدر، معنی «لابد» را دارد و کلمه by معنی «تا» یا «تا آن موقع» را دارد.

By that time he will have gone.

تا آن موقع او دیگر رفته است (می‌رود).

The moon will have set after 5 a.m.

ماه تا بعد از ساعت پنج صبح غروب کرده است (می‌کند).

He must have come in through the window.

لابد از پنجره داخل شده است (باید از پنجره داخل شده باشد).

د) جمله‌های ساده انگلیسی که با مصدر ترکیب می‌شوند، اغلب در ترجمه به صورت جمله مرکب فارسی در می‌آیند، خواه این مصدر با افعال کمکی یا افعال دیگر ترکیب شود. در این صورت در فارسی حرف ربط «که» دو جمله را به هم ربط می‌دهد. در صورتی که در انگلیسی مصدر جای جمله دوم را می‌گیرد و آن را به صورت جمله ساده در می‌آورد.

Didn't he tell you to be there before six?

مگر او به شما نگفت که قبل از ساعت شش اینجا باشید؟

- برای کلمه مگر در انگلیسی کلمه‌ای نیست و همیشه فعل بجای آن

به صورت استفهام بکار می‌رود.

I will help him to build it.

به او کمک می‌کنم آن را بسازد.

(یا در ساختن آن به او کمک می‌کنم.)

He couldn't finish the job. نتوانست کار را تمام کند.

She dare not go near the cage.

جرات نداشت به قفس نزدیک شود.

ه) جمله‌های ساده انگلیسی که با اسم فاعل یا اسم فعل همراه هستند.

همچنین زمان حال استمراری که مفهوم قصد در زمان آینده را دارد و با اسم فاعل ترکیب می‌شود، در فارسی به شکل جمله مرکب در می‌آید که دارای دو فعل یا بیشتر است و اغلب با حرف ربط «که» به هم متصل می‌شود.

I like sitting in the sun. (اسم فعل)

من دوست دارم در آفتاب بنشینم.

Would you mind my coming too? (اسم فعل)

اهمیتی نمی‌دهید من هم بیایم؟

Are you playing tennis tomorrow? (اسم)

فاعل - حال استمراری) آیا قصد دارید فردا تنیس بازی کنید؟

She hates being stared at. (اسم فعل مجهول)

از اینکه به او خیره شوند، متنفر است.

و) جمله‌های ساده انگلیسی که با فعل to have یا to get با مفعول و اسم مفعول ترکیب می‌شوند و «دستور انجام کاری را به کسی دادن» معنی می‌دهند، به شکل جمله مرکب در فارسی در می‌آیند:

I had my shoes cleaned.

دستور دادم کفش‌هایم را تمیز کنند.

He got the piano tuned.

دستور داد پیانو را کوک کنند.

We must have

the house painted.

باید دستور بدهم خانه را رنگ کنند.

When did you have that suit made?

کی دستور دادید این لباس را بدوزند؟

Did you have your breakfast brought to you on a tray?

آیا دستور دادید صبحانه را در سینی برایتان بیاورند؟

#### ۴) ترجمه جمله‌های مرکب و مختلط

در این مرحله می‌توان جمله‌های مرکب یا مختلط را به صورت اصلی آن‌ها، یا در بعضی موارد آن را به صورت جمله‌های ساده به زبان دیگری ترجمه کرد. این مرحله شامل دو قسمت است:

۱- ترجمه جمله‌های مرکب

۲- ترجمه جمله‌های مختلط

۱-۴- ترجمه جمله‌های مرکب

یک جمله مرکب در حقیقت دو یا چند جمله مستقل ساده است که

اغلب به وسیله حروف ربط به همدیگر متصل شده و تشکیل یک جمله را می‌دهند.

جمله‌هایی که با عبارت پرسشی همراه است. در فارسی ترجمه عبارت پرسشی، خواه مثبت یا منفی باشد،

این است: «اینطور نیست؟» یا «مگر اینطور نیست؟» یا «خوب؟»

He is a skilful player, isn't he?

او بازیکن خوبی است، اینطور نیست؟

They have not left town, have they?

آنها از شهر خارج نشده‌اند، اینطور نیست؟

She sang beautifully last night, didn't she?

آن خانم دیشب آواز دلنشینی خواند، اینطور نیست؟

You don't know about this matter, do you?

شما از این موضوع بی‌خبرید، اینطور نیست؟

Have another cigarette, won't you?

یک سیگار دیگر بکشید، خوب؟

## ۲-۴- ترجمه جمله‌های مختلط

جمله‌های مختلط از یک جمله ساده و یک جمله تابع، یا بیشتر ساخته می‌شود، ولی در ترجمه می‌توان آن را هم به صورت جمله مختلط و هم به صورت جمله ساده ترجمه کرد.

سه نوع جمله مختلط وجود دارد:

الف) توأم با جمله تابع اسمی

ب) توأم با جمله تابع وصفی

ج) توأم با جمله تابع قیدی

### جمله های مختلط تابع اسمی

در این جمله ها، جمله تابع عمل اسم را انجام می دهد و در نتیجه می توان آن را به صورت اسم ترجمه کرد و در این صورت جمله مختلط تبدیل به جمله ساده می شود. جمله های تابع اسمی با کلماتی مانند: where و when و that و what و why یا if شروع می شوند.

He told me that he had succeeded.

۱) ترجمه به صورت جمله مختلط: او به من گفت که موفق شده است.

۲) ترجمه به صورت جمله ساده: او درباره موفقیت خود صحبت کرد.

When he will arrive is not known.

۱) ترجمه به صورت جمله مختلط: اینکه چه وقت وارد خواهد شد، معلوم نیست.

۲) ترجمه به صورت جمله ساده: موقع ورود او معلوم نیست.

Tell me when and where you were born.

۱) ترجمه به صورت جمله مختلط: به من بگویید کی و کجا متولد شده اید.

۲) ترجمه به صورت جمله ساده: به من تاریخ و محل تولد خود را بگویید.

### جمله‌های مختلط تابع وصفی

در این جمله‌ها، جمله تابع وصفی کار یک صفت را می‌کند، ولی به جای اینکه مانند صفت قبل از اسم قرار گیرد، چون به صورت جمله است، بعد از آن واقع می‌شود. این قبیل جمله‌ها را نیز اغلب می‌توان به صورت جمله مختلط یا جمله ساده ترجمه کرد. جمله‌های تابع وصفی با کلماتی از قبیل *That, which, whose, whom* و *who* شروع می‌شوند:

The man who was sick went to see the doctor.

۱- ترجمه به صورت جمله مختلط: مردی که مریض بود، نزد پزشک رفت.

۲- ترجمه به صورت جمله ساده: مرد مریض نزد پزشک رفت.

He is a young man whom everybody likes.

۱- ترجمه به صورت جمله مختلط: او جوانی است که همه او را دوست دارند.

۲- ترجمه به صورت جمله ساده: او جوانی محبوب است.

Friday is a day when everyone has a holiday.

۱- ترجمه به صورت جمله مختلط: جمعه روزی است که همه تعطیلی دارند.

۲- ترجمه به صورت جمله ساده: جمعه روز تعطیلی عمومی است.

### جمله‌های مختلط تابع قیدی

در این جمله‌ها، جملهٔ تابع به جای قید به کار برده می‌شود و گاهی نیز می‌توان آن‌ها را به هر دو صورت، یعنی جملهٔ مختلط و جملهٔ ساده ترجمه کرد.

**جمله‌های تابع قیدی از نظر نوع قید به هشت دسته تقسیم می‌شوند:**

۲- قید مکان Adverb of Place

۳- قید شرط Adverb of condition

۴- قید قصد Adverb of intention

۵- قید نتیجه Adverb of result

۶- قید دلیل یا علت Adverb of cause or reason

۷- قید مقایسه Adverb of comparison

۸- قید موافقت مشروط Adverb of conditional agreement

**جمله مختلط تابع قید زمان**

این‌گونه جمله‌ها با کلماتی از قبیل as, till, until, ever, since, after و before, when, as soon as شروع می‌شوند.

A driver should take care when he drives.

۱- ترجمه به صورت جملهٔ مختلط: یک راننده موقعی که رانندگی می‌کند، باید احتیاط کند.

۲- ترجمه به صورت جملهٔ ساده: یک راننده در موقع راندن باید احتیاط کند.

Since we came to live here we have been unhappy.

- ۱- ترجمه به صورت جملهٔ مختلط: از وقتی که آمدیم، در اینجا زندگی می‌کنیم، ناراحت بوده ایم.
- ۲- ترجمه به صورت جملهٔ ساده: از ابتدای سکونت در اینجا ناراحت بوده ایم.

He had flown before we reached the airport.

- ۱- ترجمه به صورت جملهٔ مختلط: قبل از اینکه به فرودگاه برسیم، پرواز کرده بود.
- ۲- ترجمه به صورت جملهٔ ساده: قبل از رسیدن ما به فرودگاه، پرواز کرده بود.

### جمله‌های مختلط توأم با جملهٔ قید مکان

- این قبیل جمله‌ها با کلمهٔ *wherever*، *where* و *everywhere* شروع می‌شود.
- این قبیل جمله‌ها هم قابل ترجمه، هم به صورت مختلط و هم ساده هستند:

He put the bag where I couldn't find it.

- ترجمه به صورت جملهٔ مختلط: او کیف را جایی گذاشت که من نمی‌توانستم آن را پیدا کنم.

Where there is water you generally find trees.

- ۱- مختلط: جایی که آب باشد، معمولاً درخت پیدا می‌شود.
- ۲- ساده: با وجود آب، معمولاً درخت هم پیدا می‌شود.

### جمله‌هایی مختلط توأم با جملهٔ تابع قید شرط

جمله‌های تابع قید شرط ممکن است با کلمه *if* ، *unless* یا *provided* شروع شود، یا با معکوس کردن محل فاعل با افعال *I wish* بخصوصی مانند *were* ، *had* و *should* ساخته شود. عبارت *I wish* به معنی «ای کاش» برای اول شخص در جمله‌ها بکار برده می‌شود. کلمه *unless* یعنی «مگر اینکه» و کلمه *provided* یعنی «به شرطی که» در این‌گونه جمله‌ها نیز، قابل ترجمه به دو صورت مختلط و ساده هستند:

If he runs fast he will win the race.

(مختلط) اگر تند بدود مسابقه را خواهد برد.

... و

### ۵) ترجمهٔ جمله‌های طولانی که شامل چند جملهٔ مرکب و مختلط هستند.

ترجمهٔ این نوع جمله‌ها شبیه ترجمهٔ جمله‌های مختلط و مرکب است، بجز اینکه در صورت لزوم می‌توان محل جمله‌ها را تغییر داد و پس و پیش کردن آن‌ها را مطابق متن اصلی رعایت نکرد، یا برخی از قسمت‌ها را به خاطر وضوح و روانی مطلب به صورت جملهٔ مختلط یا ساده در آورد. مثل:

I know I needn't have locked the door after myself but

how did I know you wanted to come out, too?

ترجمه: می‌دانم که لزومی نداشت در را پشت سر خود قفل کنم،

ولی از کجا می‌دانستم که شما قصد دارید خارج شوید؟

These boys say they always listen carefully but do not always understand their teacher, because he speaks too quickly and uses very difficult words.

این پسرها اظهار می‌دارند با وجودی که همیشه به دقت گوش می‌دهند، سخنان معلم خود را درک نمی‌کنند چون او تند صحبت می‌کند و کلمات مشکل به کار می‌برد.

### ۶) ترجمهٔ جمله‌هایی پیوسته

در ترجمهٔ جمله‌های پیوسته، رعایت شکل و وضع ظاهری جمله در ترجمه الزامی نیست و نه تنها می‌توان در صورت لزوم آن‌ها را پس و پیش کرد، بلکه گاهی تبدیل یک جملهٔ مختلط به جملهٔ ساده و بالعکس، یا تغییر زمان افعال ضرورت پیدا می‌کند. در این جمله‌ها اهمیت لغات یا عبارات، یا حتی یک جمله بستگی به ارتباط و مفهوم کلی قطعه دارد. بنابراین، می‌توان تغییر زیادی در جزئیات داد. به شرط اینکه وضع کلی قطعه تغییر نکند.

I see you have worn your best clothes. Are you going to a party?

No, I am going to a wedding.

And who is the unhappy man who is throwing away his freedom?

You must tell him I feel sorry for him.

He is speaking to you now.

ترجمه: معلوم است که شما لباس‌های نو خود را پوشیده‌اید. آیا قصد رفتن به مهمانی دارید؟  
خیر، به جشن عروسی می‌روم.  
خوب، این مرد بیچاره‌ای که می‌خواهد آزادی خود را از دست بدهد، کیست؟

از طرف من به او بگویید به حالش تاسف می‌خورم.

هم‌اکنون شما با او مشغول صحبت هستید.

### معنا و ترجمه

چند معنایی و بازی با کلمات یکی از حوزه‌های ترجمه ناپذیری زبانی است. مثال:

A. Why are dates so popular?

B. Because they are sweet.

در جملهٔ سوالی واژهٔ dates دارای سه معنی «خرما»، «قرار ملاقات» و «تاریخ» است و معلوم نیست کدام یک از معانی مورد نظر پرسشگر است. در پاسخ این پرسش نیز با ظرافت از واژهٔ sweet استفاده شده که به معنی «شیرین»، «دلنشین» و «دوست داشتنی» است. از آنجا که در زبان فارسی معادلی وجود ندارد که شامل همهٔ آن معانی باشد، پس این جمله ترجمه ناپذیر است. ترجمه ناپذیری فرهنگی در واژه‌ها و عبارات مربوط به غذاها، فرآورده‌ها، رفتار و آداب

و رسوم مردم در فرهنگ‌های مختلف قابل مشاهده است. «هفت سین نوروزی»، «سفرهٔ عقد»، «دعای کمیل»، «نماز جمعه» و... چند نمونه از موارد ترجمه ناپذیری فرهنگی در ترجمهٔ متون فارسی به انگلیسی یا زبان‌های دیگر است.

### ساختار معنایی

ساختار معنایی یک زبان عبارت از انواع رابطه‌های معنایی موجود بین واحدهای مجموعه‌های جانشین در سازه‌های آن زبان است. برای مثال در سازهٔ «برادر من معلم است» به جای واحد «برادر» می‌توان واحدهایی نظیر «مادر»، «پدر»، «خواهر»، «دایی»، «پسر عمو»، «دختر عمو»، «عمه»، «مادر بزرگ»، را به کار برد که این مجموعه را مجموعهٔ جانشینی می‌نامند. جان لاینز (۱۹۷۷) این رابطه‌ها را چنین تقسیم‌بندی می‌کند: (۱) هم‌معنایی (۲) شمولیت (عام و خاص) (۳) تقابل: تقابل تکمیلی، تضاد، تقابل تناقضی، تقابل معکوس.

### حوزه‌های معنایی

نظام واژگانی هر زبان شامل مجموعه‌ای از عناصر واژگانی است که بین این عناصر در چارچوب نظام روابط معین وجود دارد. در واقع، این روابط هستند که ارزش وجودی هر یک از عناصر را تعیین می‌کنند. در پرتو آرایش عناصر واژگانی در داخل نظام هر زبان (که توسط این روابط تعیین می‌شود) حوزه‌هایی عینیت می‌یابند که معمولاً به «حوزه‌های معنایی» (Semantic Fields) مشهورند. به

عبارت دیگر ارتباط موجود بین همهٔ عناصر واژگانی در نظام يك زبان به يك اندازه فشرده و انبوه نیستند، بلکه بین مجموعه‌ای از عناصر ارتباطات فشرده‌تر و بین عناصر دیگری کمتر فشرده است. بر اساس این انبوهی ارتباطات، حوزه‌های فرعی در داخل نظام تبلور می‌یابند که در عین حال که ارتباط خود را با سایر حوزه‌ها در داخل نظام حفظ می‌کنند، خود يك نظام فرعی تشکیل می‌دهند.

هر يك از این حوزه‌ها، يك حوزهٔ معنایی است و هر حوزهٔ معنایی شامل حوزه‌های معنایی فرعی‌تر نیز می‌شود. برای نمونه از میان همهٔ عناصر واژگانی که در اشاره به موجودات عالم به کار می‌روند، يك عده موجودات جاندار و عده‌ای بی‌جان هستند (هر کدام يك حوزه معنایی دارند). موجودات جاندار خود به دو دستهٔ گیاهان و جانوران تقسیم می‌شوند (هر کدام يك حوزهٔ معنایی دارند) و الی آخر. همین‌طور مرکبات شامل عناصری مثل پرتغال، نارنگی، نارنج، سیب، و ... حوزهٔ معنایی رنگ‌ها در زبان فارسی شامل عناصری مثل: قرمز، سفید، آبی، سبز، زرد و ....

از جمله عوامل تعیین‌کنندهٔ حوزه‌های معنایی و اعضای هر حوزه در هر زبان عوامل طبیعی، شرایط اجتماعی، باورها و بینش‌های حاکم در جامعه و ضرورت‌های اجتماعی و محیطی است. چون این عوامل در همهٔ جوامع یکسان نیست، حوزه‌بندی‌های معنایی نظام واژگانی زبان‌ها ممکن است با هم فرق داشته باشند. این امر بیشترین مشکل را در تعیین معادل‌های واژگانی برای مترجم پیش

می‌آورد. مثلاً مفهوم «رنگ» در همه فرهنگ‌ها یکسان نیست.

### انواع معنی (۱)

سه نوع معنی در ترجمه دارای اهمیت است:

(۱) معنی اولیه (primary meaning)

(۲) معنی ثانویه (secondary meaning)

(۳) معنی مجازی (figurative meaning)

معنی اولیه: عبارت است از این که هر شخص به محض شنیدن یا دیدن واژه‌ای بدون اینکه در بافت کلام برده شود، در ذهنش مجسم می‌شود.

معنی ثانویه: اکثر واژه‌های زبان‌ها به ویژه زبان انگلیسی علاوه بر معنی اولیه، دارای یک یا چند معنی دیگر است که آن‌ها را معنی ثانویه می‌گویند. درک این معنی‌ها بدون کاربرد واژه در بافتِ context کلام و جدا از متن مشکل است.

معنی مجازی: واژه‌ها ممکن است علاوه بر معنی اولیه و ثانویه، معنی دیگری نیز داشته باشند که آن را معنی مجازی گویند. به عبارت دیگر در کاربرد واژه حاوی معنی مجازی، مفهوم دیگری مورد نظر است و گوینده یا نویسنده می‌خواهد به طور غیرمستقیم مطلبی را بیان کند.

### انواع معنا (۲)

۱- معنای ارجاعی (Referential meaning)

این لایه معنایی، ملموس‌ترین و بنیادی‌ترین لایه معنایی عناصر

واژگانی محسوب می‌شود و عبارت است از ارتباط موجود بین کلمه‌ها، اشیاء و فعالیت جهان فیزیکی. در چارچوب معنای ارجاعی عناصر واژگانی که ملموس‌ترین لایه معنایی محسوب می‌شود، ممکن است ناهمگونی‌هایی بین زبان‌ها وجود داشته باشد و این امر مشکلاتی را در تعیین معادل‌های ترجمه‌ای برای عناصر واژگانی یک زبان به وجود می‌آورد. به خصوص اگر مترجم بدون توجه به این ناهمگونی‌ها به فکر جایگزین کردن کلمه به کلمه متن مبدأ به متن مقصد باشد. مثلاً کلمه «Noga» در زبان روسی به کل اندام‌های پایین بدن انسان (ران، ساق پا، پا) اشاره دارد، ولی در زبان انگلیسی و فارسی برای اشاره به همان قسمت از بدن از سه کلمه استفاده می‌شود: ران (Thigh)، ساق پا (Leg) و پا (Foot).

## ۲- معنای تجربی (Connotative meaning)

عناصر واژگانی با گذشت زمان و بر اثر کاربرد و تجربه گویش‌وران با پاره‌ای از ویژگی‌های معنای ارجاعی خود ارتباط مشخص‌تر و محکم‌تری برقرار می‌کنند. مثلاً واژه «زن» با ویژگی «زیبایی» و واژه «خوک» با ویژگی «کثیف» مرتبط است. این ارتباط تجربی معمولاً با «معنای تجربی (Connotation) معروف شده است. عناصر واژگانی در فرهنگ‌های مختلف، دارای معانی تجربی هستند. مثلاً کلمه «زن» در فارسی و کلمه Woman در انگلیسی با توجه به تفاوت‌های فرهنگی موجود، دارای معنای تجربی متفاوتی هستند.

مترجم باید لایه معنای تجربی عناصر واژگانی متن زبان مبدأ را مورد توجه قرار داده و سعی کند در انتخاب معادل‌های واژگانی نه تنها معنای ارجاعی، بلکه معنای تجربی حاصل شده به وسیله متن مبدأ را در متن مقصد بازتاب دهد. مثال: عناصر (Politician) و (Statesman) در زبان انگلیسی دارای معنای ارجاعی یکسانی هستند، ولی اولی نسبت به دومی دارای مقام ارجاعی پایین‌تری است و این تفاوت، معنای تجربی آن‌ها را تشکیل می‌دهد.

### ۳- معنای سبکی (Stylistic meaning)

معنای سبکی منعکس‌کننده شرایط اجتماعی و موقعیت کاربردی کلام از قبیل مقام اجتماعی گویش‌ور و مخاطب او، میزان آشنایی و صمیمیت موجود بین آن‌ها و غیره است. برای مثال، سه عنصر واژگانی زیر را که از نظر معنای ارجاعی یکسان، ولی از نظر معنای سبکی متفاوت‌اند، در نظر بگیرید: آقا: Gentleman، مرد: man، مرده: Chap.

انتخاب در کاربرد هر یک بر پایه عوامل اجتماعی و بین شخصی متکی خواهد بود. مترجم باید در تعیین معادل عناصر واژگانی متن مبدأ، لایه معنای سبکی آن‌ها را نیز در نظر داشته باشد. برای نمونه در مقابل عناصر سه گانه فوق می‌توان معادل‌های فارسی آقا، مرد، مرده را پیشنهاد کرد.

### ۴- معنای احساسی (Affective meaning)

«معنای احساسی» عبارت است از لایه ای از معنای عناصر واژگانی که بازتاب دهنده احساسات و نگرشی یا نگرش گویشور نسبت به مخاطب و موضوع سخن باشد. البته معنای احساسی تنها در قالب عناصر واژگانی منعکس نمی شود، بلکه گاه نحوه بیان پیام به طور کلی نشان دهنده احساس و نگرش گویشور است. مثلاً اگر شخص قصد داشته باشد از مخاطب خود بخواهد تا ساکت باشد، می تواند به یکی از روش های زیر اقدام کند:

1) Will you lower your voice?

up?

2) Will you shut up?

3) Will you belt up?

مترجم در انتخاب معادل های ترجمه ای نباید معنای احساسی حاصل شده در متن مبدأ را نادیده بگیرد. به مثال های زیر توجه کنید:

۱) در تصادف قطار در یونان ۲۴ نفر به هلاکت رسیدند.

۲) در جریان زلزله رودبار هزاران نفر جان سپردند.

۳) در يك حادثه بمب گذاری ۷ نفر در جنوب لبنان شهید شدند.

۴) حادثه منجر به مردن راننده اتومبیل شد.

#### ۵- معنای بازتابی (Reflected meaning)

گاه کلمات بر اثر کاربرد و در پرتو نگرش ها و باورهای اجتماعی حاکم، لایه ای «نامطبوع» و یا «مطبوع» در خود جمع می کنند که می توان آن را معنای بازتابی نامید. کلمه «توالی» و کلمه

«دستشویی» را در نظر بگیرید. این دو کلمه از نظر معنای ارجاعی با هم یکسان، ولی از نظر معنای بازتابی متفاوتند.

### ۶- معنای مجازی (Figurative meaning)

این لایه‌ی معنایی در مقابل معنای «تحت‌لفظی» (literal) قرار دارد. معنای تحت‌لفظی معنای زیر بنایی و اصلی و به عبارت دیگر معنای ارجاعی کلمه هاست. مثلاً کلمه «جغد» معنای تحت‌لفظی‌اش همان حیوان جغد است. ولی گاه در کاربرد کلمات، معنایی غیر از معنای تحت‌لفظی آن‌ها مورد نظر است و آن مربوط به «نماد»ی است که معمولاً در فرهنگ و سنت ادبی یک ملت به کار می‌رود. به عبارت دیگر، معنای مجازی کلمات، لایه‌ای از معناست که از نماد مرتبط با آن کلمات گرفته می‌شود. مثلاً کلمه جغد در زبان فارسی دارای معنای مجازی «شومی و نحوست» است. کلمه جغد در زبان انگلیسی (Owl) است که دارای معنای مجازی «ذکاوت و هوشیاری» است.

### ۷- معنای هم‌آیسی (Collective meaning)

لایه‌ای از معنا را که کلمات در همنشینی یا «هم‌آیی» با کلمات به خصوص دارند، «معنای هم‌آیسی» می‌نامند. مثلاً برای افزودن بعد معنایی «فساد» یا «فاسد‌شدگی» به عناصری از قبیل «کره»، «تخم مرغ»، «دندان»، «میوه» و «شخص» در هم‌آیی با صفت «فساد» و عناصر فوق در زبان فارسی می‌توان از صفت فارسی «فاسد» استفاده کرد: «کره فاسد»، «تخم مرغ فاسد»، «دندان فاسد»، «میوه فاسد» و

«شخص فاسد». البته گاه ممکن است در پاره ای از موارد به جایی کلمه فاسد، کلمات دیگری با همان مفهوم به کار برود. مثلاً «گندیده»، «تخم مرغ گندیده»، «میوه گندیده»، ولی ترکیب شخص گندیده با همان مفهوم شخص فاسد در زبان فارسی وجود ندارد.

حال به معادل انگلیسی ترکیبات فوق توجه کنید:

کره فاسد: Rancid butter، تخم مرغ فاسد: Addled egg، میوه

فاسد: Rotten fruit، شخص فاسد: Corrupt person.

ملاحظه می کنید که در همنشینی مفاهیم در زبان های مختلف، ارتباط يك به يك وجود ندارد، یعنی اگر کلمه «فاسد» می تواند در زبان فارسی با «کره»، «تخم مرغ»، «میوه»، «شخص» همنشینی داشته باشد، معادل انگلیسی کلمه «فاسد» در ترکیب فارسی «کره فاسد» نمی تواند با همه عناصر فوق هم آیی پیدا کند.

## ۸ - معنای دلالتی (Signification)

معنای دلالتی عبارت است از معنایی که عناصر واژگانی بدون توجه به عوامل حاکم بر بافت متنی و اجتماعی زبان دارا هستند. «معنای دلالتی» در اصطلاح معنای لغت نامه ای نیز نامیده می شود، زیرا معنایی که در لغت نامه ها برای عناصر واژگانی ارائه می شود، معنایی «خالی از بافت» (Context-free) است، یا بدون توجه به متن که بدون مشخص بودن بافت متنی و اجتماعی مربوط در مقابل آن ها نوشته می شود.

مثال: لغت های موجود در لغت نامه ها.

## ۹- معنای ارتباطی

«معنای ارتباطی» یک عنصر واژگانی عبارت است از معنایی که آن عنصر در یک بافت متنی و اجتماعی خاص، به خود اختصاص می‌دهد. یعنی اینکه، آن عنصر در چه جمله‌ای واقع شده و آن جمله در چه متنی به کار رفته و آن متن مظهر کدام فرآیند سخن بوده است. البته معنای ارتباطی یک لغت، بی‌ارتباط با معناهایی دلالتی آن نیست. در واقع بر پایه عوامل بافت متنی و اجتماعی حاکم بر کاربرد یک لغت، معنای ارتباطی آن از میان معنای دلالتی متعدد برگزیده می‌شود.

## ویژگی‌های موقعیتی جمله

واحد پیام، متن است و هر متن از یک یا چند جمله تشکیل می‌شود. جمله (Sentence) در واقع واحد متن است و نقش عمده‌ای در آرایه خطی متن ایفا می‌کند. هر جمله در یک موقعیت و بافت اجتماعی خاص ادا می‌شود. کت فورد (۱۹۶۵) در توصیف ویژگی‌های موقعیتی و تعریف تعادل ترجمه‌ای مربوط به آن مثالی می‌آورد. او می‌گوید:

موقعیتی را در نظر بگیرید که در آن شخصی وارد اتاق می‌شود و جمله I've arrive را بیان می‌کند. موقعیت این جمله مانند همه موقعیت‌های کلامی می‌تواند بسیار پیچیده باشد، زیرا ویژگی‌های بسیاری را برای آن می‌توان برشمرد و به جزئیات بسیاری اشاره کرد.

- کت فورده این ویژگی‌های متمایز را چنین نام می‌برد:
- (۱) گوینده تنهاست و این امر در انتخاب ضمیر «I» در قالب دیگر ضمایر مشخص است.
  - (۲) عمل «ورود» است که منجر به انتخاب عنصر واژگانی «arrive» شده است.
  - (۳) رویداد فعل مربوط به گذشته است.
  - (۴) به موقعیت جاری کلام ارتباط دارد. دو ویژگی اخیر منجر به انتخاب صورت فعل ماضی نقلی شده است.
  - (۵) موقعیت جاری در مورد جمله بالا «حال» است.

### تبادل در ترجمه و ویژگی‌های موقعیتی

برقراری تبادل ترجمه‌ای از نظر ویژگی‌های مهم زبانی، به علت ناهمگونی زبان‌ها همیشه در ترجمه بین همه زبان‌ها امکان‌پذیر نیست، زیرا نظام هر زبانی ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارد و آنچه در زبان فارسی مهم شمرده می‌شود، ممکن است در زبان انگلیسی جایی نداشته باشد. وقتی بین متن زبان مبدأ و معادل ترجمه‌ای آن تبادل برقرار می‌شود که به ویژگی‌های موقعیتی متن توجه شود.

### ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری

گاهی اتفاق می‌افتد که یک متن از زبان (الف) قابل ترجمه به زبان (ب) نیست. کت فورده این حالت ترجمه‌ناپذیری را به دو نوع تقسیم می‌کند: «ترجمه‌ناپذیری زبانی» و «ترجمه‌ناپذیری

فرهنگی». او می‌گوید: يك متن وقتي به زبان ديگر از نظر زباني غيرقابل ترجمه است که از میان ویژگی‌های مهم زبانی متن مبدأ يك یا چند ویژگی جزو ویژگی‌های مهم موقعیتی باشد.

برای مثال در متن فارسی زیر:

مرجان لب لعل تو مر جانِ مرا قوت

یا قوت نهم نام لبِ لعل تو، یا قوت

کلمات «مرجان» و «مرجان» و «یا قوت» و «یا قوت» با هم، هم‌آوایی دارند و تشکیل جناس می‌دهند. این تشابه آوایی یا جناس که از ویژگی‌های آوایی زبان فارسی است در چارچوب متن شعر فوق جزو ویژگی‌های مهم موقعیتی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، در ادای پیام و مرام شاعر مؤثر است، لذا به هنگام ترجمه آن به زبان مقصد (مثلاً انگلیسی) ضروری است و الا با توجه به تعریف ترجمه، امر تعادل معنایی برقرار نخواهد شد. ولی به علت تفاوت نظام آوایی و معنایی زبان‌های فارسی و انگلیسی ترجمه شعر بالا با حفظ معنایی و تصاویر آن و رعایت تشابه‌های آوایی یا جناس‌های آن غیر ممکن است. این حالت ترجمه‌ناپذیری را ترجمه‌ناپذیری زبانی می‌گویند. يك متن از نظر فرهنگی وقتي به زبان ديگر غير قابل ترجمه است که از میان ویژگی‌های مهم موقعیتی متن مبدأ يك یا چند ویژگی در فرهنگ زبان مقصد موجود نباشد. برای مثال: «امشب در مسجد جامع شهر مراسم دعای کمیل برگزار می‌شود». چون دعای کمیل مختص فرهنگ اسلامی است و این ویژگی در فرهنگی که زبان

انگلیسی بدان وابسته است وجود ندارد، این متن غیر قابل ترجمه است. این ترجمه ناپذیری را ترجمه ناپذیری فرهنگی می نامند.

### تمایزات دو گانه دو سوسور

در مورد توصیف مکتب ساختاری زبان، سوسور تمایزات دوگانه ای برای ساختمان زبان مطرح کرده است:

#### ۲) تمایز بین صورت (Form) و ماده اولیه (Substance)

در تشریح این تمایز دوگانه دو سوسور به مثال سنگ مرمر و مجسمه اسبی که از آن سنگ تراشیده می شود، اشاره می کند. سنگ مرمر ماده اولیه و مجسمه صورتی است که سنگ مرمر از آن ساخته می شود. در واقع مجسمه موجودیت خود را از تحمیل صورت یا ساختار بر ماده اولیه به دست می آورد. به گفته سوسور زبان ها در نتیجه تحمیل ساختار یا صورت بر ماده اولیه به وجود می آیند.

در زبان دو نوع ماده اولیه وجود دارد: ماده اولیه آوایی و ماده اولیه فکری. ترکیب آوایی هر صورت واژگانی از مجموعه ای از واجها تشکیل می شود که هر کدام از آنها ارزش و موجودیت خود را از ساختاری که نظام زبانی بر ساخت آوایی یا ماده اولیه آوایی تحمیل می کند، به دست می آورند.

#### ۲) تمایز بین روابط همنشینی و جاننشینی عناصر زبانی

روابط همنشینی میان عناصر زبانی عبارتند از روابطی که در پرتو آن بین عناصر هم ردیف يك سازه، ارتباط برقرار می شود. برای مثال

در سازه «مدیر مدرسه ما» که يك سازه در ردیف «عبارت» (Phrase) است، میان «مدیر»، «مدرسه» و «ما» يك رابطه همنشینی برقرار است. این رابطه همنشینی نه فقط در میان کلمات تشکیل دهنده سازه حاکم است، بلکه در سازه‌های آوایی میان عناصر آوایی یا واج‌های تشکیل دهنده آن‌ها نیز برقرار است. مثلاً در کلمه (big) میان واج‌های تشکیل دهنده آن یعنی b, i و g يك رابطه همنشینی وجود دارد. آنچه در بحث روابط همنشینی برای اصول و روش‌های ترجمه اهمیت دارد، این است که در اصل زیر بنایی زبان‌شناسی ساختاری ممکن است زبان‌ها از نظر روابط همنشینی حاکم بر عناصر خود با هم تفاوت داشته باشند.

روابط جانشینی حاکم بر واحدهای زبان عبارتند از: روابطی که میان واحد ویژه‌ای از يك سازه و سایر واحدهایی که قابلیت جانشینی با آن واحد را در سازه دارند، برقرار است. برای مثال در سازه «مدیر مدرسه ما»، «مدرسه» با عناصری نظیر «بیمارستان»، «دبیرستان» و «انجمن» دارای رابطه جانشینی است. آنچه در بحث روابط جانشینی و همنشینی اهمیت دارد این است که ساختار نظام هر زبان در هر سطح، به اصول جانشینی و همنشینی بستگی دارد.

### رابطه‌ی هم معنایی

دو واحد لغوی وقتی هم‌معنا هستند که در تمام بافت‌های کاربردی به جای هم به کار بروند، مانند: idea و conception.

### رابطه شمولیت

موقعی بین دو واحد لغوی برقرار است که یکی شامل دیگری بشود، مانند:

Vehicle : car,bus,truck

گفته می شود هر يك از این سه کلمه، مشمول Vehicle هستند بنابراین، هر سه با یکدیگر رابطه هم شمولی دارند.

### رابطه تقابل تکمیلی

رابطه ای است که در آن با اسناد قرار دادن یکی از کلمات، کلمه دیگر نقض شود. مانند: single- married یا dead- alive که با اسناد قرار دادن یکی (یعنی گفتن مثلاً «Ahmad is single») دیگری، (یعنی گفتن «Ahmad is married») نقض می شود.

### رابطه تضاد

این رابطه با تقابل تکمیلی این تفاوت را دارد که در تضاد، بین واحدها، «تدریج» و درجه بندی وجود دارد، ولی در تقابل تکمیلی، درجه بندی وجود ندارد. از این رو، پاره ای از معنا شناسان، تقابل تکمیلی را تضاد دوگانه (Binary antonym) و تضاد را «تضاد درجه بندی شده (Graded antonym) می نامند. مانند: «young-old» که با هم متضاد هستند، زیرا يك شخص ضرورتی ندارد هم

«جوان» و هم «پیر» باشد، زیرا بین این دو درجاتی نیز وجود دارد. يك شخص ممکن است نسبت به شخص الف «پیر» و نسبت به شخص ب «جوان» باشد.

### رابطهٔ تقابل تناقضی

رابطهٔ میان عناصر هم شمول است، مانند سگ و گربه که با هم دارای رابطهٔ تقابل تناقضی هستند، زیرا وقتی گفته می‌شود «این سگ است» دیگر نمی‌توان گفت «این گربه است».

### رابطهٔ تقابل معکوس

این رابطه وقتی بین دو کلمه حاکم است که اسناد قرار دادن یکی از آن‌ها، دلالت بر وجود دیگری کند. مانند: خریدن و فروختن که وقتی گفته شود «من کتاب را خریدم» دلالت بر این خواهد کرد که «کسی آن را فروخته است».

### عناصر واژگانی و ترجمه

هر يك از واحدهای تشکیل دهندهٔ واژگان زبان «لغت» یا «عنصر واژگانی / لغوی» نامیده می‌شود. کلمه یا «واژه» را معمولاً بدون توجه به معنا چنین تعریف می‌کنند: واحدی از زبان است که در گفتار ما بین دو مکث و در نوشتار میان دو فضای خالی واقع می‌شود، برای مثال، در جمله‌های زیر: الف) احمد دوان دوان آمد ب) مینا یواش یواش به قطار نزدیک شد.

تعداد «کلمات» با تعداد «لغات» تشکیل دهنده متفاوت است. در جمله (الف) چهار کلمه ولی سه لغت وجود دارد و در جمله (ب) هفت کلمه ولی پنج لغت وجود دارد. یعنی عناصر «دوان دوان»، «یواش یواش» و «نزدیک شد» هر کدام با وجود اینکه دارای دو کلمه هستند، يك لغت محسوب می شوند.

در این جمله انگلیسی نیز: We are interested in Football، پنج کلمه، ولی سه لغت وجود دارد. زیرا کلمات are interested in روی هم يك لغت یا يك عنصر واژگانی را تشکیل می دهند. دو یا چند کلمه ای که همواره با هم به کار می روند و يك لغت یا عنصر واژگانی را تشکیل می دهند، يك مجموعه «هم آیش» (collocation) نامیده می شوند:

در جمله انگلیسی فوق are interested in يك مجموعه هم آیشی است. مجموعه های هم آیشی به دو دسته تقسیم می شوند، «اصطلاح» و «غیر اصطلاح». اگر معنای يك مجموعه هم آیشی از معنای کلمات تشکیل دهنده آن قابل درک و استنباط نباشد، آن مجموعه هم آیشی را «اصطلاح» (idiom) می نامند. مانند:

He put off the meaning که در اینجا put off يك مجموعه هم آیشی است و چون معنای آن (به تعویق انداختن) از کلمات تشکیل دهنده آن یعنی «put» و «off» قابل استنباط نیست، يك اصطلاح محسوب می شود.

## لغت و اجزای معنایی آن

اکثر معنا شناسان ساختاری، امروز به نوعی از «تجزیه و تحلیل اجزای معنایی لغات» اعتقاد دارند. این روش توصیف معنایی واژه‌ها و عبارات بر این نظریه استوار است که معنایی هر لغت را می‌توان بر حسب یک سلسله اجزای معنایی تجزیه و تحلیل کرد. مثلاً معنایی «مرد» از اجزای «انسان» و «بالغ» و «مذکر» و معنایی زن از اجزای «انسان» و «بالغ» و «مؤنث» تشکیل شده است. آنچه در مورد دیدگاه معنایی لغات برای مترجم اهمیت دارد آن است که زبان‌های مختلف، اولاً ممکن است برای همه اجزای معنایی واژه‌سازی نکنند، در ثانی ترکیب اجزای معنایی لغات در همه زبان‌ها یکسان نیست. به عبارت دیگر، یک سلسله اجزای معنایی که در یک زبان در قالب یک واژه تبلور می‌یابند، ممکن است در زبان دیگر در قالب یک، دو یا چند واژه عرضه بشوند. برای نمونه از حوزه معنایی قوم و خویشی، مجموعه‌های معنایی «برادر پدر» و «برادر مادر» به خاطر اختلاف در یکی از اجزای معنایی‌شان در زبان فارسی در دو قالب لغوی متفاوت یعنی «عمو» و «دایی» عرضه می‌شوند. در حالی که در زبان انگلیسی این تفاوت منجر به پیدایش قالب لغوی متفاوت نمی‌شود و تنها یک قالب یعنی «uncle» برای هر دو مجموعه معنایی به کار می‌رود.

## گفتمان چیست؟

گفتمان (Discourse) را به صورت‌های گوناگون تعریف کرده‌اند.

مضمون مشترك این تعریف‌ها این است که گفتمان با واحدي بزرگتر از جمله سر و کار دارد. همان‌گونه که با استفاده از قواعد دستور زبان می‌توانیم اسامی مرکب، گروه، بند و جمله بسازیم، با استفاده از قواعد گفتمان می‌توانیم جمله‌ها را طوری بیان کنیم که با هم مرتبط باشند، به طوری که شنونده یا خواننده بتواند روان و راحت از جمله‌ای به جمله‌ی دیگر برود. قواعد گفتمان سبب می‌شود که جمله‌های پاراگراف، ارتباطی منطقی و سالم با یکدیگر داشته باشند و به اصطلاح پاراگراف منسجم باشد. به کمک قواعد گفتمان است که می‌توانیم پاراگراف‌ها را با نظامی منطقی به دنبال هم بیاوریم و سرانجام متنی بسازیم که انسجام داشته باشد. همه این‌ها برای این است که کلام مؤثرتر باشد. گفتمان را نباید با متن اشتباه گرفت. گفتمان مجموعه عناصر، لوازم و شرایطی است که چنانچه گرد هم جمع شوند متن را به وجود می‌آورند. بنابراین، متن حاصل و نتیجه گفتمان است. به سخن دیگر، گفتمان پویا و متن ایستاست. فرآیند گفتمان تا لحظه‌ی نهایی، یعنی تکوین متن، هر لحظه مخاطب را در نظر دارد. گفتمان نمی‌تواند بدون مخاطب پیش برود.

### ساختار دستوری جمله در زبان انگلیسی

ابتدا باید جمله را تعریف کنیم: گستره‌ای از زبان که مفهوم و معنای مستقلی داشته باشد و از نظر ساختاری با «حرف بزرگ» آغاز و به نقطه ختم می‌شود. جمله‌های انگلیسی را معمولاً به سه دسته تقسیم می‌کنند: جمله‌های ساده (Simple Sentences) که فقط

داراي يك فعل زمان دار هستند، جمله‌های همپایه (Compound sentences) که بیش از يك فعل زمان دار دارند و هر يك از آن‌ها داراي مقامي همپایه هستند. جمله‌های مرکب (Complex sentences) که داراي بیش از يك فعل زمان دار هستند، ولي از میان آن‌ها فقط يك فعل مقام فعل اصلي جمله را به عهده دارد و بقیه به عنوان افعال جمله‌های قیدی ابعاد مختلف رویداد فعل اصلي را توصیف می‌کنند. عناصر ساختاري هر جمله از يك یا چند جمله تشکیل می‌شود و روي این اصل آن‌ها را معمولاً «گروه» می‌نامند، مانند: گروه اسمي، گروه فعلی و گروه قیدی. در هر گروه يك کلمه به عنوان عنصر اصلي (Head) و بقیه به عنوان عناصر «معرف» عمل می‌کنند. پاره‌اي از عناصر معرف قبل از عنصر اصلي و پاره‌اي بعد از آن قرار می‌گیرند که به ترتیب به «پیش معرف» (Pre-modifier) و «پس معرف» (Post-modifier) معروف‌اند.

### پیش معرف‌ها

(۱) حروف تعریف (Determiners)، مانند: a ,an ,this , the ,some

(۲) صفت (Adjective)، مانند: important ,current

(۳) اسم (Noun)، مانند: brain

(۴) فعل حالت وصفی با (ing)، مانند: learning

(۵) فعل‌های وصفی با (ed)، مانند: related ,organized

### پس معرف‌ها

(۱) گروه اسمی + حرف اضافه، مانند: of human learning  
 (۲) شبه جمله + موصول، مانند: that individuals have  
 acquired

### عنصر قیدی در جمله

عنصر قیدی در جمله، عنصری است که ابعاد رویداد یا حالت فعلی و یا صفت یا قید دیگر را توصیف می کند. قید در زبان انگلیسی به یکی از چهار شکل زیر است:  
 الف) عناصری که ذاتاً قید محسوب می شوند و کار قید را انجام می دهند، مانند:

Tomorrow, yesterday, never, always

- a. He arrived yesterday.  
 b. my father always rides a bicycle.

ب) عناصری که با آوردن (ly) به آخر صفت نقش قیدی بازی می کنند، مانند: quickly, Finally, slightly.

ج) عناصری که دارای ساختمان حرف اضافه به علاوه یک گروه اسمی هستند، مانند: Preposition+Noun Group

- a. my brother works in a factory.  
 b. Teachers should always speak in the second language.  
 c. In the beginning they may respond with non linguistic

.signals

د) عناصر قیدی که از يك جمله تشکیل شده و با رابطی به نام «نشانه سخن» به بدنه جمله اصلی مرتبط می‌شوند، مانند:

a. As they begin to use language, they may answer with one word.

در این جمله (as) نشانه سخن و جمله مشخص شده قید است.

b. The students should learn to comprehend language, before they begin to produce it.

در جمله بالا (before) نشانه سخن و جمله مشخص شده قید است. نشانه سخن همان‌طور که از اسمش پیداست، نشان‌دهنده نوع ارتباط معنایی موجود بین جمله قیدی و جمله اصلی است، یعنی با مراجعه به این نشانه می‌توان گفت قید مربوط چه بُعدی از رویداد فعل جمله اصلی را توصیف می‌کند.

### مضاف و مضاف‌الیه

در زبان انگلیسی علاوه بر پیچیدگی معنایی، شکل ظاهری حالت اضافی سه گونه است:

۱) ترکیب دو اسم، شبیه آنچه در زبان فارسی به کار می‌رود.

مثال:

A glass factory, a horse race, road accident.

۲) ترکیب دو اسم، طوری که اسم اول با 's به اسم دوم مربوط

می‌شود. مثال:

The committee's report, cow's milk, Ali's book.

۳) ترکیب دو اسم، طوری که بعد از اسم اول حرف اضافه «of» قرار می گیرد. مثال:

A man of honour, a cup of tea.

### انواع فاعل در جمله

به نظر هالییدی (۱۹۸۵) هر جمله سه نوع فاعل دارد: فاعل دستوری، فاعل روان شناختی و فاعل منطقی، که به ترتیب با لایه های سه گانه معنایی جمله، یعنی بین شخصی، متنی و ارجاعی متناظرند: منظور از فاعل منطقی همان انجام دهنده منطقی فعل جمله است. در پاره ای از جمله ها هر سه فاعل در یک جزء ساختمانی جمله جمع می شود. مثل:

a. My mother gave me this apple.

که در آن، (My mother) هم انجام دهنده منطقی فعل جمله (فاعل منطقی)، هم عنصر اولیه جمله (فاعل روان شناختی) و هم فاعل دستوری جمله است. در پاره ای از موارد این سه نوع فاعل بین اجزای مختلف ساختمان پخش می شوند، مانند:

b. This apple, My mother gave me.

در جمله (b) this apple فاعل روان شناختی و my mother فاعل دستوری و فاعل منطقی است.

### فعل مجهول

در زبان انگلیسی وقتی عملی به مفعول نسبت داده می شود،

فعل به صورت مجهول بیان می‌شود. مثال:

The letter was sent by Ali.

در ترجمهٔ این جمله لازم نیست فعل مجهول را به همین شکل در فارسی بنویسیم، بلکه ضمن تأکید بر مفعول می‌توان جمله را به صورت معلوم ترجمه کرد. پس ترجمهٔ این جمله را می‌توان چنین نوشت: نامه را علی فرستاد.

### ساختار و ترجمه

ساختار چیست؟

ساختار به معنای بسیار سادهٔ آن عبارت از رابطهٔ اجزای ساختمانی جمله است. البته بر خلاف اکثر گرایش‌های زبان‌شناسی که مطالعات خود را بیشتر به چارچوب جمله محدود کرده‌اند، در بیشتر کتاب‌ها، متن واحد پیام است و ساختارهای متن و فرا جمله‌ای نیز جزو ساختار زبان به شمار می‌رود. برای مثال مسائلی را که می‌توان با عنوان ساختار بررسی کرد، عبارتند از: مطابقت فعل با فاعل، شخص، مفرد یا جمع بودن، ترتیب عناصر در عبارات و ترتیب عناصر در جمله.

### آیا ساختار زبان‌ها با هم یکسانند؟

هر زبان سه نوع ابزار دارد: آوا، ساختار و معنا. در مقایسهٔ زبان‌ها می‌توان گفت که همهٔ زبان‌ها از نظر «جوهر» (Substance) در این سه نوع ابزار با هم یکسان هستند، ولی قالب‌بندی این ابزارها ممکن است از زبانی به زبان دیگر فرق کند. به عبارت دیگر، جوهر

ساختاری زبان‌ها یکسان، ولی «قالب» (Form) ساختاری آن‌ها ممکن است متفاوت باشد. در زبان انگلیسی معمولاً از وجود ۱۶ زمان سخن به میان می‌آید، ولی در زبان فارسی این تعداد زمان وجود ندارد. علاوه بر تفاوت‌های احتمالی از نظر صورت، عناصر ساختاری به ظاهر متناظر بین دو زبان ممکن است از نظر ارزش پیامی و نقش با هم تفاوت داشته باشند. آنچه در زبان انگلیسی به عنوان «گذشته ساده» شناخته می‌شود، دارای کاربردها و ارزش‌های پیامی چندگانه‌ای است. یعنی یک صورت واحد (Form) دارای نقش‌های (Function) متعددی است. به عبارت دیگر، مجموعه نقش‌هایی که در زبان انگلیسی در قالب «گذشته ساده» نشان داده می‌شود، در زبان فارسی همگی در یک قالب ارائه نمی‌شود، بلکه پاره‌ای از این نقش‌ها در قالب‌هایی غیر از ماضی مطلق فارسی ظاهر می‌شود.

### وظیفه مترجم در قبال ساختار زبان مبدأ

با توجه به ناهمگونی قالب‌بندی جوهره ساختار در زبان‌ها و با توجه به اینکه ممکن است قالب‌های ساختاری به ظاهر همگون در دو زبان مختلف دارای ارزش و نقش ارتباطی متفاوت باشند، معلوم می‌شود که مترجم نباید و نمی‌تواند روش «ساختار - به - ساختار» (structure-for-structure) را مبنای کار ترجمه قرار دهد.

منظور از ساختار-به-ساختار آن است که مترجم ساختارهای زبان مبدأ را با ساختارهای متناظر آن‌ها در زبان مقصد جایگزین کند، بدون اینکه ارزش و نقش ارتباطی آن‌ها را مد نظر قرار دهد.

چنین کاری نه تنها باعث می‌شود متن ترجمه به اصطلاح «بوی» زبان مبدأ را داشته باشد و غیر طبیعی جلوه کند، بلکه در دراز مدت، رواج ناروایی صورت‌ها و قالب‌های زبان مبدأ در زبان مقصد، موجب اختلال در نظام آن زبان می‌شود.

آنچه مترجم در قبال ساختارهای زبان مبدأ باید انجام دهد این است که ضمن شناسایی عناصر ساختاری، ارزش و نقش پیامی آن‌ها را تعیین کند.

مثال: He said that he was ready

فعل was دارای زمان گذشته (Past tense) است ولی ارزش ماضی (Past time) را ندارد و حالت کاربرد آن فقط در چارچوب ویژگی‌های ساختاری زبان انگلیسی قابل توجیه است (در جمله‌های غیر مستقیم اگر زمان فعل معرف ماضی باشد، فعل جمله بعد از آن نیز باید ماضی باشد) ولی از آنجا که چنین اصلی در چارچوب زبان فارسی حاکم نیست، در ترجمه فارسی جمله فوق نیز نیازی به زمان ماضی در موضع معادل فعل فوق نخواهد بود:

مثال: گفت آماده است. اگر مترجمی جمله مزبور را به روش زیر ترجمه کند، ترجمه وی ساختار - به - ساختار خواهد بود: گفت آماده بود.

### گونه‌های زبانی در ترجمه

انواع گونه‌های مختلف هر زبان:

گونه‌های ثابت که از موقعیتی به موقعیت دیگر تغییر نمی‌کند.

### گونه‌های زبانی:

۱- لهجه شخصی

۲- لهجه جغرافیایی

۳- لهجه تاریخی

۴- لهجه اجتماعی

گونه‌ای که برای هر گوینده گذراست و از موقعیتی به

موقعیت دیگر تغییر می‌کند.

۵- سیاق

۶- سبک

۷- نمود

- لهجه شخصی (Idialect): منظور از «لهجه شخصی» مجموعه

ویژگی‌هایی است که هر شخص در به کار بردن زبان مادریش از خود بروز می‌دهد.

- لهجه جغرافیایی (Geographical dialect): مجموعه

ویژگی‌هایی که در کاربرد یک زبان از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر دیده می‌شود، به لهجه جغرافیایی معروف است. مثلاً فارسی اصفهانی، مشهدی، یا انگلیسی آمریکایی، انگلیسی بریتانیایی، استرالیایی یا اسکاتلندی.

- لهجه تاریخی (Temporal dialect): به مجموعه‌ای از

ویژگی‌ها اطلاق می‌شود که دوره‌های زمانی مختلف کاربرد یک زبان

را از همدیگر متمایز می‌کند، مثلاً فارسی باستان، فارسی میانه (دري) و فارسی معاصر.

- **لهجه اجتماعی (social dialect):** جامعه‌شناسان معمولاً هر جامعه را بر اساس پاره‌ای عوامل که مهمترین آن‌ها عوامل اقتصادی است به سه طبقه تقسیم می‌کنند: طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پایین. هر کدام از این طبقات، خود به چند طبقه تقسیم می‌شوند. پاره‌ای از تفاوت‌های کاربردی زبان که عیناً مربوط به طبقه‌بندی‌های اجتماعی فوق هستند به «لهجه اجتماعی» معروف شده‌اند. مانند: لهجه طبقات بالای جامعه، کاربرد زبان توسط طبقات متوسط يك جامعه و تفاوت‌هایی که جنوب و شمال شهر تهران، برای مثال، در کاربرد زبان فارسی از خود بروز می‌دهند.

### گونه‌های گذرا

- **سیاق (Register):** «سیاق»، به گونه‌ای از زبان اطلاق می‌شود که جمعی از مردم با علایق یا حرفه‌های مشترک آن را به کار می‌برند. مثلاً سیاق ورزش، سیاق مذهبی و مانند آن. سیاق در واقع نوع متن است که بر اساس موضوع سخن متمایز می‌شود.

- **سبک (Style):** «سبک»، معمولاً به مجموعه ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که بازتاب‌دهنده میزان آشنایی و صمیمیت گوینده با مخاطب خود است. مانند سبک رسمی (Formal)، غیر رسمی (informal)، محاوره‌ای (Colloquial) و عامیانه (Slang). مثلاً گوینده وقتی با مخاطبش دوست صمیمی باشد از سبک غیر رسمی

یا محاوره‌ای و در صورت نا آشنا بودن از سبک رسمی استفاده می‌کند.

- **نمود (Mode):** منظور از «نمود» گونه‌های نوشتاری یا گفتاری است. یعنی، یک متن با توجه به موقعیت‌های کاربردی ممکن است به یکی از نمودها بیان شود.

### امانت‌داری در ترجمه

صلح‌جو معتقد است یکی از امانت‌داری‌های نادرست، امانت‌داری ساختاری در ترجمه است. مترجم در برابر ساختار زبان مسئول نیست. به عبارت دقیق‌تر، مترجم در برابر ساختار زبان مقصد، نه ساختار زبان مبدأ مسئول است. مترجمی که ساختار زبان مبدأ را وارد زبان مقصد می‌کند نه تنها امین نیست که حتی خیانت‌کار هم است. البته شکی نیست که در هر ترجمه سایه ساختاری زبان مبدأ، به نحوی بر سر زبان مقصد می‌افتد.

### جادوی مجاورت در کلمات

اصطلاح جادوی مجاورت را گویا شفيعي کدکني ابداع کرده، همان است که در زبان‌شناسی از آن به (Collocation) یا «هم‌آیندی کلمات» تعبیر می‌کنند. بعضی نیز مثل خزاعي فر آن را «میل ترکیبی کلمات» می‌نامند. خزاعي فر می‌گوید: آگاهی از میل ترکیبی کلمات برای مترجم بسیار ضروری است، چون استفاده از کلماتی که معمولاً با یکدیگر به کار می‌روند، در غرابت‌زدایی و ایجاد زبانی آشنا، بسیار مؤثر است.

## جادوی معنی اول

این اصطلاح را نخستین بار سیروس پرهام به کار برده است. مترجمان در مقام نظر می‌دانند که هر کلمه، بخصوص در زبان انگلیسی، ممکن است بیش از یک معنی داشته باشد، اما در مقام عمل بسیار پیش می‌آید که معنی اول کلمه را تنها معنی کلمه تلقی می‌کنند و آن را بر جمله‌هایی که در آن‌ها کلمه در معانی مرتبط ولی ثانویه به کار رفته، تحمیل می‌کنند، ولو اینکه معنی جمله چندان منطقی به نظر نرسد.

## جادوی متن اصلی

خزاعی فر می‌گوید: مترجمی که اسیر جادوی متن اصلی شده، جمله‌های متن اصلی را لفظ به لفظ و با حفظ ساختار به زبان فارسی برمی‌گرداند. جادوی متن اصلی آنقدر قوی است که حتی مترجمان برجسته هم گاه اسیر این جادو می‌شوند. مهم‌ترین اشکالی که گرفتار شدن در جادوی متن اصلی ممکن است ایجاد کند، عدم یکدستی و انسجام زبان ترجمه، نه فقط در سطح جمله‌ها، بلکه در سطح متن است، متنی که لفظ به لفظ ترجمه می‌شود، همیشه یکدست و منسجم نیست زیرا هر متن به هر زبانی که نوشته می‌شود با عوامل برگرفته از همان زبان انسجام و یکدستی پیدا می‌کند. پس باید جمله‌ها را از منظر فارسی ترجمه کرد، نه از منظر متن اصلی.

## ترجمه اصطلاحات

به چهار جمله زیر توجه کنید:

- a. Months of hard work have gone in to making party a  
success
- b. Thousands fled after the fall of the city to rebel forces.
- c. He hit a nerve when he talked about her father's  
business.
- d. You may have to settle for second best.

### ترجمه جمله‌ها

- (۱) موفقیت میهمانی امشب، مدیون ماه‌ها تلاش و کوشش است.
- (۲) پس از هجوم نیروهای شورشی به شهر، هزاران نفر پا به فرار  
گذاشتند.
- (۳) او وقتی در مورد پدر آن خانم صحبت می‌کرد، اعصابش را به  
هم ریخت.
- (۴) ممکن است مجبور شوید به دومین گزینه مطلوب بسنده  
کنید.

نمی‌توان با اطمینان از ترجمه‌های بالا دفاع کرد، چرا که این‌ها  
جمله‌هایی جدا از بافت هستند. بافت هر جمله، یعنی جمله‌های  
قبل یا بعد آن جمله، پرتوی بر آن جمله می‌تاباند و معنی کلمات را  
دقیق‌تر و شفاف‌تر می‌کند، لذا کار یافتن معادل برای آن‌ها ساده‌تر،  
دقیق‌تر و مرتبط‌تر می‌شود. برای مثال در جمله اول بافت به ما

می‌گوید که «میهمانی» بهتر است یا «ضیافت». در جمله دوم «پا به فرار گذاشتند» بهتر است یا «گریختند».

حال ترجمه آقای عبدالله کوثری را ببینید:

(۱) چند ماه تلاش صرف میهمانی امشب شده تا آبرومند از کار در بیاید.

(۲) شهر که به‌دست شورشیان افتاد، هزاران نفر فرار کردند.

(۳) هر وقت کسب و کار پدرش را پیش می‌کشید، کفرش را در می‌آورد.

(۴) شاید ناچار شوی توقعت را کم کنی.

### شیوه‌های بیان در زبان و معنای مجازی

#### شیوه‌های بیان در زبان

واژه‌ها در زبان، ابزار یا نشانه‌هایی برای نام‌گذاری «پدیده‌ها»، «حادثه‌ها» و «حالت‌ها» هستند و به کمک آن‌ها پیام‌رسانی می‌شود. ولی برای بیان یا توصیف یک پدیده، حادثه یا حالت (کیفیت) شیوه‌های متفاوتی بکار گرفته می‌شود. یکی از ساده‌ترین شیوه‌ها، بیان مستقیم موضوع است. در این شیوه، واژه‌هایی که برای بیان پدیده، حالت یا حادثه بکار گرفته می‌شوند، همه دارای معنای حقیقی و شفاف هستند، به طوری که از معنای حقیقی کلمه‌ها می‌توان به موضوع پی برد.

مثال: موضوع «مردن» یا «تجربه» را در نظر بگیرید. در ساده‌ترین

شیوه بیان، ممکن است موضوع را چنین نوشت:

1. He died yesterday.

2. He is not an experienced person.

در فارسی، همین دو موضوع را می‌توان چنین بیان کرد:

۱- او دیروز مُرد. ۲- او آدم با تجربه‌ای نیست.

این شیوه بیان را مستقیم یا شفاف می‌نامیم. در این شیوه، همه واژه‌های به کارگرفته شده، دارای معنای لفظی و حقیقی خود هستند.

### معنای مجازی و شیوه بیان

بیان موضوع همیشه به شیوه مستقیم یا ساده نیست. در بسیاری از موارد «حادثه» یا «پدیده» و یا «حالت» به شیوه غیرمستقیم یا «برجسته‌سازی شده» بیان می‌شود. یکی از ویژگی‌های شیوه بیان غیرمستقیم این است که بعضی از واژه‌ها دارای معنای اولیه یا حقیقی خود نیستند، بلکه به معنای مجازی بکار می‌روند. برای مثال موضوع «مردن» و «مهارت» را در انگلیسی می‌توان به شیوه زیر بیان کرد:

1. He kicked the bucket yesterday.

2. He is all thumbs.

در این دو جمله نمی‌توان از معنای حقیقی کلمه‌ها به معنای جمله پی برد. به دو جمله زیر توجه کنید:  
(۱) او دیروز غزل خدا حافظی را خواند.

(۲) او آدم دست و پا چلفتی است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود بین موضوع «مردن» و غزل خداحافظی خواندن و بین دست و پا چلفتی و نداشتن «مهارت» برای انجام دادن کاری رابطه، مستقیم نیست. این شیوه بیان که در اصطلاح‌ها به کار گرفته می‌شود، نوعی «برجسته‌سازی» معنایی است که در آن موضوع به شیوه غیرخطی یا غیر مستقیم بیان می‌شود. پس در ترجمه اصطلاح‌ها باید توجه داشته باشیم که نمی‌توان از برابر‌گزینی‌های واژگانی استفاده کرد.

### تصویرسازی در اصطلاحات

یکی از ویژگی‌های دیگر شیوه بیان غیر مستقیم در برابر بیان خطی و ساده، تصویرسازی‌های خیالی و ذهنی از یک موضوع است. به دو جمله زیر توجه کنید:

(۱) سهراب با شتاب سوار بر اسب شد و به سرعت به میدان رفت.

(۲) سهراب چون باد بر اسب شد و چون برق به میدان رفت.

در جمله نخست شیوه بیان و کاربرد زبان عادی است، ولی در جمله دوم به کمک کاربرد شیوه «تصویری» موضوع برجسته‌سازی شده است. در جمله نخست هر کلمه معنای عادی یا حقیقی و به اصطلاح تحت‌لفظی خود را دارد، اما در جمله دوم باد و برق دیگر معنای حقیقی خود را ندارد، بلکه برای بیان اغراق‌آمیز و ملموس‌تر شتاب و سرعت به کار رفته‌اند.

### شیوه‌های تصویرسازی در اصطلاحات

در این تصویرسازی‌ها عموماً برای برجسته‌سازی معنایی موضوع از دو ویژگی برای انتقال پیام به شیوه ملموس‌تر بهره گرفته می‌شود. یکی به کارگرفتن حواس پنجگانه برای انتقال اطلاعات و ملموس‌تر ساختن موضوع و دیگری به کارگرفتن مقوله‌ها یا پدیده‌های نامربوط به موضوع بحث. در این تصویرسازی هم مفهوم‌های روزمره و هم مفهوم‌های انتزاعی برجسته‌سازی می‌شوند تا به کمک ابزارهای یاد شده (حواس و مقوله‌های عینی) احساس و نیروی تخیل شنونده را برانگیزد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

– خبرداغ: (حس لامسه برای تازگی خبر)

– خبر بودار: (حس بویایی برای تازگی خبر)

– آش دهن سوز: (حس لامسه و مقوله‌های آش و دهن برای بیان

جالب نبودن)

– چشمم آب نمی‌خوره ... : (حس بینایی، چشم و آب خوردن

برای بیان ناباوری)

– همان آش و همان کاسه: (حس بینایی و مقوله‌های آش و کاسه

برای بیان عدم پیشرفت و دگرگونی)

– دسته گل به آب دادن: (دسته گل و فعل به آب انداختن برای

بیان خطا و اشتباه)

– آسمان و ریسمان به هم بافتن: (آسمان، ریسمان و فعل بافتن

برای بیان یاوه و بیهوده‌گویی)

– مثل گرگ باران دیده: (گرگ و باران برای بیان تجربه).

در جمله‌هایی انگلیسی زیر نیز با نمونه‌هایی از تصویرسازی در قالب استعاره و تشبیه رو به رو هستیم.

(باد برای بیان سرعت): He runs like the wind

(خون برای بیان سرخی): The moon is like blood

(فرشته برای بیان مهربانی): That nurse is an angel

### گرته‌برداری

در گرته‌برداری، تک‌تک اجزای یک کلمه یا عبارت از زبان مبدأ به زبان مقصد ترجمه می‌شود. این فرآیند به ویژه در ترجمه از زبان‌های غنی به زبان‌های پذیرنده و هم در عرصه علوم انسانی و هم در عرصه علوم طبیعی فرآیندی بسیار معمولی است. به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، گرته‌برداری از وام‌گیری بهتر است، زیرا در وام‌گیری، واژه خارجی، مثلاً تلفن، رادیو یا اینترنت، عیناً وارد زبان فارسی می‌شود، حال آنکه در گرته‌برداری لااقل کلماتی که معادل اجزای واژه خارجی انتخاب می‌شوند، مثل آسمان و خراش در ترکیب آسمان خراش هستند. به عبارت دیگر، در گرته‌برداری کلمه خارجی وجود ندارد. آنچه از زبان خارجی به عاریت گرفته می‌شود، نحوه نگریستن آن‌ها به اشیاء و ساختار کلمات یا عباراتی است که برای نامیدن آن‌ها انتخاب می‌شود. برای مثال برای اشاره به ساختمان بلند می‌توان واژه‌های مختلفی برگزید که هر یک ناظر بر جنبه‌ای یا کارکردی از ساختمان بلند است. در فرهنگ آمریکایی از استعاره خراشیدن آسمان برای نامیدن ساختمان بلند استفاده کرده‌اند و این استعاره از

طریق گرده برداری عیناً به فارسی راه یافته است. باید میان دو نوع گرده برداری تمایز قایل شویم:

(۱) گرده برداری به عنوان روشی در واژه‌گزینی،

(۲) گرده برداری به عنوان روشی در ترجمه.

در واژه‌گزینی، گرده برداری به دلیلی که گفته شد، از وام‌گیری بهتر است، اما در اصل روش مطلوبی نیست و باید تا حد امکان از آن پرهیز کرد. گرده برداری کلمات مرکب خارجی که بیشتر نقش اسم دارند، چندان به زبان فارسی آسیب نمی‌رساند، کما اینکه انبوهی از کلمات پیش از این وارد زبان فارسی شده‌اند. آنچه فارسی را براستی به مخاطره می‌اندازد، انتقال معنی و کاربرد تعبیرات انگلیسی به زبان فارسی است. این کار از طریق ترجمه تحت‌اللفظی صورت می‌گیرد. به دو جمله زیر توجه کنید:

(۱) شهرستان‌ها از فقدان سالن سینما رنج می‌برند.

(۲) تیم ابومسلم نخستین شکست خانگی را تجربه کرد.

در جمله اول رنج بردن، که در زبان فارسی به انسان نسبت داده می‌شود، تحت تأثیر زبان انگلیسی به غیرانسان نیز نسبت داده شده است. در جمله دوم نیز ترکیب شکست خانگی، ترکیبی عاریتی است. ترکیبات انگلیسی فوق از طریق گرده برداری وارد فارسی شده و آنقدر گفته شده و تکرار شده که نویسنده روزنامه آن‌ها را جزء تعبیرات فارسی تصور کرده است.

**حروف بزرگ (کاپیتال)**

یکی از راه‌های رساندن معنی در چاپ، استفاده از نوع حروف است. مثلاً، در قراردادی جهانی همگان قبول دارند که عنوان آثار چاپ شده را باید با حروف ایتالیک (در ایران و خط فارسی، ایرانیک) نوشت. این حروف، با مایل قرار گرفتن خود در میان بقیه کلمات، از پیش معنایی را به نمایش می‌گذارند که همان عنوان بودن است. بقیه نمودهای گرافیکی نیز هریک کارکرد خاصی دارند:

پاراگراف را با تورفتگی نشان می‌دهیم؛ پانویس را در پای صفحه می‌نویسیم؛ و ...

خط فارسی، اصولاً نیازی به حروف کاپیتال ندارد. نتیجه اینکه نیاز ما به حروف کاپیتال با نیاز اروپاییان متفاوت است. نیاز آن‌ها نیاز اجباری است. اگر آن‌ها حروف اول کلمه «واشنگتن» را با حروف کوچک بنویسند، غلط است. اما اگر ما «شیراز» را داخل گیومه نگذاریم غلط نیست. به عبارت دیگر ما به حروف بزرگ (کاپیتال) نیاز نداریم، اما به برجسته‌سازی یا تاکید نیاز داریم. برای برجسته‌سازی می‌توانیم، همچون بقیه جهان، بسته به موارد خاص، از حروف درشت (سیاه)، حروف ایرانیک یا گیومه استفاده کنیم.

### ویرایش زبانی

همانطور که از ظاهر این اصطلاح پیداست، در ویرایش زبانی فقط به زبان توجه می‌شود. ویرایش زبانی به این معنا «اصلاح جمله به لحاظ دستوری بدون در نظر گرفتن محتوا و منظور نویسنده»، درست نیست.

### رابطه متن مقصد با متن مبدأ

رابطه متن مقصد که ترجیح می‌دهم به پیروی از پوپویچ آن را «متن پسین» (Metatext) بنامم، با متن مبدأ که باز به پیروی از پوپویچ آن را «متن پیشین» (Prototext) می‌نامم، رابطه «معادله» نیست. یعنی متن پسین معادل متن پیشین نیست، بلکه تنها از طریق بینا متنیت با آن مرتبط است. به عبارت دیگر، هر دو در زنجیره متن‌هایی قرار دارند که از لحاظ محتوایی و تاریخی با یکدیگر ارتباط دارند، و یکی الزاماً پیش از دیگری پدید آمده است. مثلاً اگر متن پیشین در حوزه جامعه‌شناسی است، با همه متن‌های جامعه‌شناسی که تاکنون به زبان مبدأ نوشته شده ارتباط بین متنی دارد و این ارتباط، «درون زبانی» و بومی است. وقتی این متن به زبان مقصد ترجمه می‌شود، به زبان دیگری بیان می‌شود، پس تابع امکانات آن زبان می‌شود، از لحاظ دستوری و معنایی تابع آن زبان می‌شود، در شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه مقصد شکل می‌گیرد، خواننده می‌شود و تعبیر و تفسیر می‌شود. پس رابطه‌اش با متن پیشین فقط یک رابطه بینا متنی است. متن پسین، به محض پدید آمدن، با سایر متن‌هایی که در زبان‌های دیگر در همان حوزه پدید آمده‌اند، رابطه بینا متنی پیدا می‌کند. این ارتباط، «بین زبانی» و جهانی (غیر بومی) است.

### نکته‌های ترجمه و ویرایش

#### (۱) کنش متقابل (Interaction)

معادل‌هایی «تعامل»، «اندر کنش» و «کنش و واکنش» نیز بر آن گذاشته‌اند. مخالفان «کنش متقابل» می‌گویند این اصطلاح به صورت صفتی این کلمه راه نمی‌برد؛ به عبارت دیگر، به کمک این اصطلاح نمی‌توان برای (Interactive) معادل ساخت. به این ترتیب، اگر ما با عبارت (Interactive processes) مواجه شویم، باید آن را «فرآیندهای کنش متقابلی» ترجمه کنیم، که ترکیب مناسبی نیست. «تعامل» این **مساله (مسئله)** را ندارد، اما فارسی‌گرایان آن را خوش ندارند. بر اساس الگوهایی مثل: «گفت و گو»، «شست و شو»، «داد و ستد»، «رفت و آمد»، «زد و خورد» که همه نوعی فعالیت دو طرفه و متقابل‌اند، می‌توان آن را «کرد و کن» ترجمه کرد.

## ۲- عمدتاً/بیشتر

یکی از مسائل امروزه ترجمه در ایران این است که مترجم تصور می‌کند برای هر کلمه انگلیسی باید یک کلمه فارسی تخصیص داد. این تصور غالباً نادرست است. زیرا برخی از کلمات فارسی ممکن است مفهوم چند کلمه در زبان انگلیسی را یک جا در خود داشته باشند. بعید به نظر می‌رسد که ما در گذشته به مفهوم «عمدتاً» نیاز نداشته‌ایم، اما بسامد این کلمه در متون قدیم بسیار کم است، به نظر می‌رسد که بار این کلمه در گذشته «عمدتاً» بر دوش «بیشتر» بوده و هیچ مشکلی نیز در کار نبوده است. ظاهراً، فراوانی این کلمه در متن‌های امروز ناشی از این بوده که مترجمان ما تصور کرده‌اند برای

Primarily یا Mainly باید معادلی بگذارند که با معادل More (بیشتر) تفاوت داشته باشد. از این رو، این روزها جمله‌هایی نظیر «دانشجویان این کلاس عمدتاً دخترند» زیاد به گوشمان می‌خورد. این جمله از نظر معنی، هیچ تفاوتی با جمله «بیشتر دانشجویان این کلاس دخترند» ندارد. به نظر می‌رسد که وفور کلمه «عمدتاً» سبب شده است که بین این کلمه و «بیشتر» به تدریج، نوعی تفاوت سبکی پیش بیاید، به نحوی که اولی به سبک رسمی و دومی به سبک خودمانی نزدیک شود.

### ۳- آمریکنیسم (Americanism)

این اصطلاح به آن دسته از واژه‌های انگلیسی گفته می‌شود که منشأ آمریکایی دارند، مانند gangster (گنگستر). نمی‌دانم این کلمه را انگلیسی‌ها ساخته‌اند تا به نحوی به «ناخالصی» های زبان انگلیسی اشاره کنند، یا این که آمریکایی‌ها ساخته‌اند تا بگویند زبان انگلیسی به کمک آن‌ها «غنی» شده است. اما این اصطلاح نشان می‌دهد که هر زبان از زاویه‌ای خاص به پدیده‌ها می‌نگرد. وقتی این اصطلاح را با نزدیک‌ترین معادل آن در زبان فارسی (کلمات دخیل) مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که زبان فارسی و در واقع فرهنگ ایرانی به گیرنده نگاه کرده و کاری به این نداشته که فرستنده عرب، ترک، مغول یا فرنگی بوده است.

### ۴- مترجم نزدیک اندیش

برخی از مترجمان، وقتی مثلاً با کلمه Sandal رو به رو می‌شوند،

آن را به «کفش» ترجمه می‌کنند زیرا فکر می‌کنند «کفش» در آنجا کفایت می‌کند. اما وقتی چند صفحه جلوتر می‌روند، ممکن است با جمله زیر روبرو شوند: «همه کفش به پا داشتند و فقط او بود که سندل به پا داشت». در اینجا مشکل به وجود می‌آید. مترجم که قبلاً «کفش» را خرج «سندل» کرده، در می‌ماند که چگونه خود را از این مخمصه نجات دهد.

### پیشوندها (prefixes):

پیشوندها جزئی از کلمه هستند که در اول کلمه قرار گرفته معنی آن را تغییر می‌دهند. لفظ (Prefix) از دو قسمت (Pre) به معنی «پیش» و (fix) به معنی قرار دادن تشکیل شده که در مجموع معادل واژه «پیشوند» فارسی است. به‌طور کلی، کلمه‌ای که پیشوند به آن افزوده شود، «ریشه» یا Root خوانده می‌شود.

مثال: صحبت کردن dict + علیه contra: تکذیب

کردن contradict

پر کردن load + بیش از حد over: بیش از حد بار کردن over

Load در این واژه، پیشوند و ریشه، هر دو انگلوساکسون هستند. به‌طور کلی، پیشوندهای موجود در زبان انگلیسی از سه زبان لاتین، یونانی و انگلیسی گرفته شده‌اند که با سایر الفاظ ترکیب شده، لغات متعددی می‌سازند:

الف) پیشوندهای لاتین یا فرانسوی: Latin or French

prefixes

پیشوند	معنی	مثال	
Ad	به، بسوی	Adhere	چسباندن
A	به، بسوی	Ashore	به ساحل
Ab	خارج از	Abnormal	غیرعادی
Abs	خارج از	Abstain	خودداری کردن
Af	حرکت بسوی	Affect	اثرکردن به
Ag	به، بسوی	Aggregate	جمع کردن، بالغ شدن بر
Al	به، بسوی	Allocate	اختصاص دادن
An	به، بسوی	Announce	اعلام کردن
Ante	قبل، جلو	Anteroom	اتاق جلو
Anti	قبل، جلو	Antique	قدیمی، کهنه
Ap	به، بسوی	Apparent	آشکار
Ar	به، بسوی	Arrive	رسیدن
As	به، بسوی	Assent	موافقت کردن
At	به، بسوی	Attendance	مواظبت، پرستاری
Bene	خوب	Benevolent	خیرخواه

Bi	دو	Bicycle	دوچرخه
Co	باهم	Cooperation	همکاری
Cog	باهم	Cognate	هم جنس
Col	باهم	College	دانشکده
Com	باهم	Commerce	تجارت
Con	باهم	Conductive	حمل کننده
Contra	برخلاف	Contradict	ضد و نقیض گفتن
contra	برخلاف	Contra-indicate	برخلاف نشان دادن
Cor	باهم	Coraborste	تأیید کردن
Dis	از، جدا، (مفهوم منفي)	Disagree	مخالفت کردن
Di	از، جدا	Divert	منحرف کردن
Dif	از	Differ	متفاوت بودن از
De	پایین، کم پایه	Degrade	تنزل مقام دادن
Ex	قبلي، خارج	Exmember	عضو پیشین
En	داخلی، درون	Enter	داخل شدن
E	دور، خارج	Eliminate	حذف کردن

Ef	دور، خارج	Effect	نتیجه، اثر
Extra	زیاد، فوق	extraordinary	خارق العاده
Ig	بدون (معنی نفی)	Ignorant	نادان
Il	بدون (معنی نفی)	Illicit	نامشروع
Im	داخل، درون	Import	وارد کردن
Im	بدون (معنی نفی)	Improper	ناشایست
In	در، داخل، روی	Invent	اختراع کردن
In	بدون (معنی نفی)	Informal	غیر رسمی
Inter	داخل، پایین	interchange	مبادله کردن
Ir	بدون (معنی نفی)	Irregular	نامنظم
Mal	بد، زشت	Malformed	بد شکل
Mis	بد، زشت	misunderstand	بد فهمیدن
Non	بدون	Nonsense	بی معنی،

			چرند
Ob	علیه، خلاف	Object	اعتراض کردن
Poly	متعدد، چند	polysyllabic	چند هجایی
Post	پس از	Postpone	به تعویق انداختن
Pre	قبل، پیش	Precede	زود آمدن، مقدم بودن
per	قبل، از وسط	Permission	اجازه
pel	از وسط	Pelage	پوست جانور پستاندار (خز)
Re	دوباره، مجدد	Retract	پس کشیدن
Semi	نیم، نصف	Semicircle	نیم دایره
Sur	آن طرف، روی	surface	روی
Sub	زیر	Subway	راه زیرزمینی
Suc	زیر	Succeed	جانشین شدن
Super	مافوق، ماورای	supernatural	خارق العاده
Trans	عبور به	Transport	حمل و نقل

Term	پایان	Terminal	نهایی، آخری، پایانه
Tri	سه، سه برابر	Triangle	سه گوش، مثلث
Ultra	آن طرف، از وسط	Ultramarine	واقع در آن سوی دریا
Vice	بجای	Vice-president	نایب رئیس

ب) پیشوندهای یونانی: Greek Prefixes

پیشوند	معنی	مثال	
A	(مفهوم) نفي	Apathy	عدم احساسات
An	نفي	Anarchy	هرج و مرج
Ana	ضد، خلاف	Anagram	قلب، تحریف
Ant	عليه، خلاف	Antagonist	مخالف، رقيب
Anti	عليه، خلاف	Antichrist	ضد مسيح
Aph	دور از، جدا	Aphorism	سخن موجز
Apo	دور از، جدا	Apostle	فرستاده،

			رسول
Anthrop	انسان	Anthropology	انسان‌شناسی
Arch	رئیس، اصلی	Archbishop	اسقف اعظم
Archi	رئیس، اصلی	Architect	مهندس ساختمان
Auto	خود	Automobile	خودرو
Biblio	کتاب	bibliography	کتاب‌شناسی
Bio	زندگی	Biology	زیست‌شناسی
Chron	زمان	chronology	شرح وقایع تاریخی
Cosmo	دنیا	cosmopolitan	مربوط به تمام دنیا
Cata	پایین	Cataract	آبشار
Dia	از این طرف به آن طرف	Diameter	قطر
Dis	دو، دوبرابر	Dissyllable	دو سیلاب

Dys	بد	Dyspepsia	سوء هاضمه
Ep	فرعی، سرتاسر	Epoch	دوره، عصر
Epi	فرعی، بیرونی	Epidermis	پوست بیرونی
Epi	فرعی، بیرونی	Episode	داستان فرعی
Eph	گذرا	Ephemeral	زودگذر، کم مدت
Ec	خارج از	Eccentric	آدم خُل
Ex	خارج از	Exodus	خروج
Em	در، درون	Employ	استخدام کردن
En	در، درون	Energy	نیرو، انرژی
Eu	خوب	euphony	خوش صدایی
Ge	زمین	Geology	زمین شناسی
Hemi	نیم، نصف	hemisphere	نیمکره
Hyper	ماورای، فوق	hypercritical	بیش از حد خرده گیر
Homo	باهم، مانند	homocentric	هم مرکز
Hypo	زیر	hypogastri	زیر شکمی

			c
Meta	آن طرف، از وسط	metaphysic	حکمت، دانش ماوراءالطبیعه
Mon	تک	monatomic	یک ذره‌ای
Mono	تک	monologue	تک سخن‌گویی
Micro	ریز، کوچک	microphon	میکروفن
Para	کنار، مانند، مشابه	paragraph	بند (در نوشته)
Peri	دور، اطراف	Periwig	کلاه گیس
Pro	پیش، قبل، موافق	Prowar	موافق جنگ
Sym	با	Symphony	ترانه، هم‌آهنگی
Syl	با	Syllable	هجا، سیلاب
Semi	نیم	Semiton	نیم پرده
Trri	سه، سه برابر	Tricolor	سه رنگ
Tele	دور	Telepathy	انتقال احساس

Theo	خدا، دین	Theophany	تجلی خدا در انسان
Be	اطراف، به وجود آوردن	Becalm	آرام کردن
Be	اطراف، به وجود آوردن	Behind	اطراف
Counter	در مقابل	Counteract	خنثی کردن
Em	(به مفهوم) کردن و ساختن	Embody	مملو کردن
En	(به مفهوم) کردن و ساختن	Encourage	جرات کردن
Fore	جلو، پیش	Foretell	پیش‌گویی کردن
Fore	جلو، پیش	Foresee	پیش‌بینی کردن
For	دور از، جدا از	Forgive	عفو کردن
For	دور از، جدا از	Forbid	قدغن کردن
In	در	Income	درآمد
Mis	غلط، نادرست	Mistake	اشتباه کردن
Mis	غلط، نادرست	Mislead	گمراه کردن
N	(مفهوم) نه	neither...n	نه ... نه

	منفي	or	
Out	خارج، بیشتر	Outside	بیرون

پ) پیشوندهای انگلوساکسون: Anglo-saxon Prefixes

پیشوند	معنی	مثال	
A	به، به طرف، روي	Ashore	به ساحل
Al	تمام	Altogether	روي هم رفته
By	فرعی، در کنار	by-stander	تماشاچی
By	فرعی، در کنار	by-street	خیابان فرعی
Over	خیلی زیاد، خارج از	Oversleep	خواب ماندن
Over	خیلی زیاد، خارج از	Overcharge	بیش از حد حساب کردن
Un	(مفهوم) منفي	Untie	باز کردن
Un	(مفهوم) منفي	Unkind	نامهربان

Under	کم، زیر	Underbaked	نیم پخته
Under	کم، زیر	Underfoot	زیرپا
With	مقاومت، خودداری	Withhold	خودداری کردن
With	مقاومت، خودداری	Withstand	مقاومت کردن
Well	خوب	Welcome	خوش آمدن
Well	خوب	Welfare	رفاه

- از میان پیشوندهای فوق دو پیشوند «em» و «en» فعل ساز هستند و کلمات را به فعل تبدیل می کنند.

مثل: قوی ساختن empower، مطمئن ساختن ensure، ثروتمند کردن enrich

### پسوندها Suffixes

پسوندها مجموعه کلمات یا حروفی هستند که بعد از کلمه ای قرار گرفته، موجب دگرگونی وضع و حالت آن می شوند. به عبارت دیگر می توانند کلمه ای را به اسم، صفت، فعل یا قید تبدیل کنند.

### الف) پسوندهای اسم ساز Noun suffixes

۱- با افزودن پسوندهای زیر به آخر پاره ای از صفات، اسم ساخته

می شود:

پسوند	ریشه کلمه (صفت)		اسم جدید	
Ness	white	سفید	Whiteness	سفیدی
Th	deep	عمیق	Depth	عمق
Dom	free	آزاد	Freedom	آزادی
Ty	cruel	ظالم	Cruelty	ظلم
Ity	able	توانا	Ability	توانایی
Hood	false	مصنوعی، دروغی	Falsehood	دروغ
Ship	hard	سخت	Hardship	سختی
Ery	brave	شجاع	Bravery	شجاعت
Ism	social	اجتماعی	Socialism	اصالت اجتماعی
Cy	frequent	فراوان	Frequency	فراوانی
Ency	Urgent	فوری	Urgency	فوریت
Ster	Young	جوان	Youngster	پسر بچه

۲- با افزودن پسوندهای زیر به آخر پاره‌ای افعال، اسم‌های جدیدی ساخته می‌شود:

پسوند	ریشه کلمه (فعل)		اسم جدید	
Tion	Translat	ترجمه کردن	translation	ترجمه
Age	Marry	ازدواج کردن	marriage	ازدواج
El , Le	Hand	کمک کردن	handle	حرکت، وسیله، ابزار
Ment	Move	حرکت کردن	movement	حرکت
Al	Approve	موافقت کردن	approval	موافقت
Ter	Laugh	خندیدن	laughter	خنده
Ance	Enter	داخل شدن	entrance	ورود، دخول
Ure	Please	خوشحال ی کردن	pleasure	خوشی، تفریح
Red	hate	تنفر داشتن	Hatred	تنفر
Rr	teach	تدریس کردن	Teacher	معلم

Or	visit	دیدن کردن	Visitor	بازدیدکننده
Ice	serve	خدمت کردن	Service	خدمت
Ar	beg	گدایی کردن	Beggar	گدا
Y	discover	کشف کردن	Discovery	کشف، اکتشاف
Our	behave	رفتار کردن	Behavior	رفتار
Ant	assist	کمک کردن	Assistant	معاون، دستیار
Ing	walk	گردش کردن	Walking	گردش
Ence	differ	اختلاف داشتن	Difference	اختلاف
Ster	game	قمار کردن	Gamester	قمارباز
Ition	compete	رقابت کردن	Competition	رقابت
Ation	pronoun	تلفظ	Pronunciation	تلفظ

	ce	کردن	ion	
Ee	employ	استخدام کردن	Employee	کارمند، مستخدم
Ive	operate	عمل کردن	Operative	کارگر، افزارمند
Ion	Invent	اختراع کردن	Invention	اختراع
Ian	logic	منطق	Logician	منطق دادن
Dom	king	پادشاه	Kingdom	پادشاه ی
Eer	engine	موتور	Engineer	مهندس
En	city	شهر	Citizen	شهروند
Ot	Patri	پدر	Patriot	میهن پرست
Ine	hero	قهرمان (مرد)	Heroine	قهرمان (زن)
En	maid	دختر	Maiden	دوشیزه
Ful	hand	دست	Handful	مشت
Ery	nurse	پرستار	Nursery	شیرخوار گاه

Ier	Cash	نقـد کردن (پول)	Cashier	صندوق دار
Asm	enthuse	به شوق و ذوق آمدن	enthusias m	ذوق، شوق
Sion	persuade	تشویق کر دن	Persuasion	تشویق

۳- با افزودن پسوندهای زیر به پاره‌ای از اسم‌ها، می‌توان

اسم‌های دیگری ساخت:

پسوند	ریشه کلمه (اسم)		اسم جدید	
Ship	Friend	دوست	Friends hip	دوستی
Ule	pill	حب، قرص	pillule	حب کوچک
Hood	Child	بچه	Childh ood	بچگی
Ess	host	میزبان مرد	hostess	میزبان زن
Ist	geolog y	زمین شناسی	geologi st	زمین شناس

Y	babe	بچه	baby	بچه
Ism	capital	سرمایه	capitali sm	سرمایه‌د اری
Ie	Bird	پرنده	Birdie	پرندهٔ کوچک
N	India	هندوسه تان	Indian	هندی
Cule	mole	خال	molecu le	موجود خیلی ریز، مولکول
An	Rome	شهر رُم	Roman	رُمی
Let	Book	کتاب	Bookle t	کتابچه
Ian	Logic	منطق	Logicia n	منطق‌دا ن
Dom	King	پادشاه	Kingdo m	پادشاه ی
Eer	Engine	موتور	Engine er	مهندس
Zen	city	شهر	Citizen	شهروند
Ot	Patri	پدر	Patriot	میهن‌پر

				ست
Ine	Hero	قهرما ن (مرد)	Heroin e	قهرمان (زن)
En	Maid	دختر	Maiden	دوشیزه
Ful	Hand	دست	Handfu l	مشت
Ery	nurse	پرستار	nursery	شیرخوار گاه
Age	broker	دلال	broker age	دلالی
Tory	lava	دستش ویی	lavator y	دستشوید ی، توالت
Ery	bribe	رشوه	bribery	ارتشا
Ory	fact	عمل	factory	کارخانه

### ب) پسوندهای صفت‌ساز: Adjective suffixes

۱- با افزودن پسوندهای زیر به آخر پاره‌ای افعال می‌توان صفات

جدیدی ساخت:

پسوند	ریشه کلمه (فعل)		صفت جدید	
Ed	learn	یاد گرفتن	learned	دانشمند

Live	Act	عمل کردن	active	فعال
Able	drink	نوشیدن	drinkable	قابل نوشیدن
Less	Fear	ترسیدن	fearless	شجاع
Ant	Please	خوشحال کردن	pleasant	شادی بخش
Ing	run	دویدن	running	دونده

۲- با افزودن پسوندهای زیر به آخر پاره‌ای اسامی، می‌توان صفات جدیدی ساخت:

پسوند	ریشه کلمه (اسم)		صفت جدید	
Ful	Care	توجه	Careful	مراقب
Able	Comfort	راحتی	Comfortable	راحت
Ed	Wood	جنگل	Wooded	جنگلی
Ine	Feme	زن	Feminine	مونث، زنانه
Ly	Friend	دوست	Friendly	دوستانه

Aus	fame	شهرت	Famous	مشهور
Like	man	مرد	Manlike	مردانه
Ible	Sense	حس	Sensible	محسوس، حساس
Ic	Hero	قهرمان	Heroic	قهرمانی
Ish	Boy	پسر	Boyish	بچه‌وار، مانند پسر
Al	Nature	طبیعت	Natural	طبیعی
Less	Hope	امید	Hopeless	نا امید
En	wood	پشم	wooden	پشمی
Y	cloud	ابر	cloudy	ابری
Ern	east	شرق	eastern	شرقی
Worthy	praise	تعریف، تمجید	praiseworthy	درخور ستایش
Some	trouble	زحمت	troublesome	مزاحم
Ish	England	انگلستان	English	انگلیسی
Ch	France	فرانسه	French	فرانسوی
An	America	آمریکا	American	آمریکایی
Ese	China	چین	Chinese	چینی

۳- با افزودن پسوندهای زیر به آخر برخی از صفات، صفات

جدیدی می‌سازند:

پسوند	ریشه کلمه (صفت)		صفت جدید	
Ish	red	سرخ	reddish	مایل به سرخ
Ish	young	جوان	youngish	نسبتاً جوان
Er	cold	سرد	colder	سردتر
Est	old	پیر	oldest	پیرترین

### پ) پسوندهای فعل ساز: verb suffixes

این پسوندها معمولاً به آخر اسم یا صفت اضافه شده، آن‌ها را به صورت فعل در می‌آورند.

مهم‌ترین این پسوندها عبارتند از: Ate, Fy, ify, en, Ize, Ise

پسوند	ریشه کلمه		فعل	
En	White	سفید (صفت)	Whiten	سفید کردن

Er	flit	سبک پروازی (اسم)	Flitter	این و آن سو پریدن
Ify	Intense	شدید (صفت)	Intensify	تشدید کردن
Ate	Origin	اصل، منشأ (اسم)	Origin ate	منشأ گرفتن
Ize	Real	واقعی، حقیقی (صفت)	Realize	درک کردن، فهمیدن
Ize	apolog y	عذرخوا هی (اسم)	apologi ze	عذرخوا هی کردن

ت) پسوندهای قیدساز: Adverb suffixes

معمول‌ترین پسوندهای قیدساز با یک مثال به شرح زیر هستند:

پسوند	ریشه کلمه (صفت)		صفت جدید	
Ly	quick	سریع	quickly	به سرعت

Ward (s)	To	به	towards	بسوی
Ing	dark	تاریک	darking	در تاریکی
Long	head	سر	headlong	سر به جلو
Alwa ys	Al	همه	always	همیشه
Ce	twi	دو	twice	دوبار
Way	straight	مستقیم م	Straight way	مستقیم مأ
Wise	other	دیگر	otherwis e	به گونه‌ای دیگر

کلمات مشابهی که باهم اشتباه می‌شوند:

1 - tell, say

فعل say در دو مورد زیر به کار می‌رود:

.) I saw him

(۱) در نقل قول مستقیم:

He said, «yesterday

۲) موقعی که فعل «گفتن» در نقل قول غیرمستقیم دارای مفعول با واسطه نباشد:

He said that he had seen him the day before.

فعل Tell در مورد زیر به کار می رود:

وقتی که فعل گفتن در نقل قول غیرمستقیم دارای مفعول با واسطه باشد:

He » (مستقیم)

said to me, «I shall see you tomorrow

He told me that he would see me the next day. (غیر

مستقیم)

### ۲- Make, do

این دو فعل نیز معمولاً با هم اشتباه می شوند. فعل Make به معنی ساختن است، در صورتی که فعل do به معنی «صورت دادن و بجا آوردن» است.  
مثال:

What are you making? A cake.

What are you doing? Writing a letter.

### ۳- get used to, be used to, used to

۳-۱- used to

این فعل از افعال معین ناقص به معنای عادت داشتن است. این

فعل کاري را که در گذشته به طور مکرر اتفاق افتاده، يا مدتي ادامه داشته، مي‌رساند:

I used to go school when I was 10 years old.

۲-۳ - be used to

به معني عادت کردن به چيزي است. فعل بعد از اين ترکيب، اسم مصدر است.

I am used to drinking tea after meal.

من عادت دارم پس از غذا چاي بنوشم.

۳-۳ - get used to

به معني عادت کردن به چيزي است. فعل بعد از اين ترکيب نيز اسم مصدر است.

He soon got used to customs.

We must get used to getting up early.

ياد آوري: فعل to use به معني مصرف کردن و به کار بردن را نبايد با ترکيبات ذکر شده اشتباه کرد.

۴ - lie ,lay

۴-۱ - lie

به معني خوابیدن، استراحت کردن، قرار گرفتن و فعل لازم است. ماضي و اسم مفعولش lay ,lain است.

He has lain on the sofa.

روي کاناپه دراز کشيده است.

یاد آوری: فعل lie به معنی دروغ گفتن نیز به کار می‌رود، ولی در این صورت، ماضی و اسم مفعول آن lied است.

He has lied to me.

به من دروغ گفته است.

۴-۲- lay

به معنی «گذاشتن، چیدن، خواباندن، قرار دادن، تخم گذاشتن» فعل متعدی است و ماضی و اسم مفعولش laid است.

He has laid the book on the table.

کتاب را روی میز گذاشته است.

The hen laid an egg this morning.

مرغ امروز صبح تخم گذاشت.

۵- rise, raise

۵-۱- rise

به معانی «برخاستن، بلند شدن، طلوع کردن، افزایش قیمت یافتن» فعل لازم است و ماضی و اسم مفعول آن rose, risen است:

The sun rises in the east.

خورشید در مشرق طلوع می‌کند.

Some goods rose last month.

ماه قبل قیمت برخی از کالاها افزایش یافت.

**توجه ۱:** این فعل را می‌توان گاهی به صورت دستوری به کار برد.

در این صورت معنی آن «ناشی شدن» است:

The difficulty rises from his carelessness.

اشکال از بی‌توجهی اوست.

**توجه ۲:** گاهی فعل arise به جای rise به کار می‌رود، ولی بهتر

است فعل arise را به مفهوم begin به کار برد:

A very sever discussion arose.

بحث خیلی شدیدی درگرفت.

۵-۲-raise

به معنای «بلند کردن، ترقی دادن، تحریک کردن، به وجود آوردن»

فعل متعدی است و ماضی و اسم مفعولش با قاعده است.

He raised the heavy box from the floor.

صندوق سنگین را از کف اتاق برداشت.

Some taxes have been raised recently.

به تازگی برخی از مالیات‌ها افزایش یافته است.

۶-set, sit, seat

۶-۱-sit

به معنای «نشستن، جلسه کردن، قرار گرفتن»، فعل لازم است و

ماضی و اسم مفعولش sat و sat است.

We sit at a table to eat our meals.

برای صرف غذا پشت میز می‌نشینیم.

The parliament is sitting.

در مجلس جلسه برگزار است.

**یاد آوری:** گاهی این فعل به صورت متعدی به کار می‌رود که به معنی «نشاندن» است:

He lifted the child and sat her at a little table.

بچه را بلند کرد و او را پشت میز کوچکی نشانده.

۶-۲-seat

به معنای «نشاندن، جا دادن، به وکالت برگزیدن»، فعل متعدی است و ماضی و اسم مفعولش با قاعده است:

He seated the passengers one by one.

مسافران را یک‌یک نشانده (جا داد).

Please be seated.

بفرمایید بنشینید.

۶-۳-set:

به معنای «قرار دادن، مرتب کردن، میزان کردن»، فعل متعدی است و ماضی و اسم مفعولش set است.

We set food and drink before the travelers.

غذا و نوشابه جلو مسافران قرار دادیم.

**steal, rob-۷**

۷-۱-steal

به معنی «به سرقت بردن و دزدیدن» و ماضی و اسم مفعولش stole و stolen است.

Someone has stolen my purse.

کسی کیف مرا دزدیده است.

rob - ۲-۷

به معنی «دزدیدن و به سرقت بردن» ماضی و اسم مفعولش robbed است. مفعول این فعل گویای شخص یا مکانی است که چیزی از او یا آن ربوده شده است.

Someone has robbed the bank.

کسی بانک را زده است.

**clothe ,wear ,dress ,put on-۸**

put on - ۱-۸

به معنی پوشیدن ماضی و اسم مفعولش put on است. این فعل بیانگر یک عمل ساده است:

I put on my clothes in the morning.

صبح لباسم را می‌پوشم.

dress-۲-۸

به مفهوم put on است، ولی مفعول آن شخص است. ماضی و اسم مفعول این فعل با قاعده است:

She dressed herself and began dancing.

لباس به تن کرد و شروع به رقصیدن نمود.

wear - ۳-۸

به معنی «در برداشتن پوشش و زیور آلات» است. ماضی و اسم  
مفعول این فعل worn, wore است.

*She always wears blue dresses.*

او همیشه لباس های آبی می پوشد.

clothe-۴-۸

به معنی «پوشانیدن و لباس پوشیدن» است و ماضی و اسم  
مفعولش فعل clothed/clad است.

*The tree is clothed with leaves.*

درخت پوشیده از برگ است.

*He is clothed in wood. she is clad in black.*

ملبس به لباس سیاه است.

**invent .discover - ۹**

discover - ۱-۹

به معنی «کشف کردن» است. منتها چیزی که قبلاً بوده ولی  
کسی آگاه نبوده است:.

*The mountaineers discovered an old cave in Tabriz last  
week.*

کوهنوردان هفته قبل در تبریز یک غار قدیمی کشف کردند.

invent - ۲-۹

به معنی «ابداع کردن» است، یعنی ایجاد چیزی که پیشتر وجود  
نداشته:

Marconi invented radio for the first time.

مارکنی برای نخستین بار رادیو را اختراع کرد.

**win, beat - ۱۰**

win - ۱ - ۱۰

به معنای «پیروز شدن در بازی، مسابقه، جنگ، جوایز، شهرت و ثروت» است و به طور کلی این فعل موقعی به کار می‌رود که برای به دست آوردن آن دست به کار شده‌اند: مسابقه را برده است.

او به زودی ش

He soon won a reputation for himself.

beat - ۲ - ۱۰

به معنای «شکست دادن و غلبه کردن، زدن و کوبیدن» است و ماضی و اسم مفعولش beat, beaten است.

The boy was beaten until he was black and blue.

آن پسر کتک خورد تا بدنش کبود و سیاه شد.  
she is beating the carpet.

قالی را می‌تکاند.

**correct, mend, repair - ۱۱**

correct - ۱ - ۱۱

به معنای «اصلاح کردن گفتار، نوشته، غلط» و امثال این‌ها بوده و فعل با قاعده است:

The teacher corrected his pronunciation.

معلم تلفظ او را اصلاح کرد.

mend, repair - ۲-۱۱

هر دو به معنی «تعمیر و مرمت کردن» است و هر دو فعل با قاعده

هستند:

The workers are repairing/mending the road.

کارگران مشغول تعمیر جاده هستند.

fetch, bring - ۱۲

bring - ۱-۱۲

به معنی «آوردن» و ماضی نقلی و اسم مفعولش brought است.

He has brought me a new hat.

کلاه جدیدی برای من آورده است.

fetch - ۲-۱۲

به معنی «رفتن و آوردن» و ماضی و اسم مفعولش با قاعده است.

Please fetch me a glass of water.

خواهش می‌کنم یک لیوان آب برای من بیاورید.

deny - ۱۳

به معنی تکذیب و انکار کردن و فعل با قاعده است:

He denied his debt.

قرض خود را انکار کرد.

He denied that he had taken my book.

برداشتن کتاب مرا انکار کرد.

**lend, borrow - ۱۴**

borrow - ۱-۱۴

به معنی «قرض گرفتن و امانت گرفتن» و دارای ماضی و اسم مفعول با قاعده است:

You can borrow any books from the public library.

هر کتابی را می‌توانید از کتابخانه عمومی امانت بگیرید.

lend - ۲-۱۴

به معنی «قرض دادن و امانت دادن» و ماضی و اسم مفعولش lent است:

I have lent him some money.

پولی به او قرض داده‌ام.

**Sink, drown - ۱۵**

Sink - ۱-۱۵

به معنی «فرو رفتن و غرق کردن و شدن» در مورد انسان و اشیاء به کار می‌رود. ماضی و اسم مفعولش sank, sunk است. این فعل به صورت لازم و متعدی کاربرد دارد:

The boat was sunk in the middle of the sea.

قایق در وسط دریا غرق شد.

drown - ۲-۱۵

به معني «غرق شدن و كردن»، صرفاً در مورد موجودات زنده به كار مي رود. ماضي و اسم مفعول اين فعل با قاعده است. اين فعل به صورت لازم و متعدي کاربرد دارد:

The man was drowned in the river.

آن شخص در رودخانه غرق شد.

### ۱۶ - remind, remember

۱ - ۱۶ - remind

به معني «چيزي به ياد كسي انداختن» است:

He reminds me of the subject.

مرا به ياد آن موضوع انداخت.

۱۶ - ۲ - remember

به معني «به خاطر آوردن و سلام رساندن» است:

I can't remember what you told me.

آنچه كه به من گفتيد به خاطر نمي آورم.

Remember me kindly to him.

درودهاي مرا به او برسان.

### ۱۷ - rent, let, hire

۱۷ - ۱ - rent

به معني «اجاره كردن و اجاره دادن» است. ماضي و اسم مفعول

این فعل با قاعده است:

He rented the house from his friend.

خانه را از دوستش اجاره کرد.

let - ۲ - ۱۷

به معنی «اجاره دادن» است. ماضی و اسم مفعول این فعل let است.

The owner of the building let it last week.

مالك ساختمان هفته گذشته آن را اجاره کرد.

hire - ۳ - ۱۷

به معنی «اجاره کردن برای مدت کوتاه» و يك فعل با قاعده است.

I hired a horse/a car/ concert hall for one evening.

من اسبی / اتومبیلی / تالار کنسرتی را برای بعد از ظهری اجاره کردم.

revenge, avenge - ۱۸

To revenge oneself - ۱۸ - ۱

به معنی «انتقام خود را گرفتن» ماضی و اسم مفعول با قاعده دارد.

He revenged himself for the insult.

انتقام توهینی که به او شده بود را گرفت.

To avenge - ۱۸ - ۲

به معنی «گرفتن انتقام کسی است که ضعیف یا بی گناه بوده است». ماضی و اسم مفعول این فعل نیز با قاعده است:

She avenged her mother's murder.

انتقام قتل مادرش را گرفت.

### Spill, pour - ۱۹

Spill - ۱۹ - ۱

به معنی «ریختن» بیان کنندهٔ يك عمل غیر ارادی و تصادفی است. ماضی و اسم مفعولش فعل Spilt یا گاهی Spilled است.

She has spilt the link on the desk.

او جوهر را روی میز ریخته است.

pour - ۱۹ - ۲

به معنی «ریختن» بیان کنندهٔ عمل ارادی است و ماضی و اسم مفعولش با قاعده است:

She pours carefully the tea into the cup.

چای را به دقت داخل فنجان ریخت.

### affect, effect - ۲۰

affect - ۲۰ - ۱

به معنی «اثر کردن، وانمود کردن» است و به صورت فعل به کار می‌رود:

The drug affected Harold quickly.

دارو به سرعت به هارولد اثر کرد.

effect - ۲-۲۰

به معنی «نتیجه و اثر» است و معمولاً به صورت اسم به کار می‌رود:

He soon felt the effects of the drug.

به زودی اثرات دارو را حس کرد.

**advise ,advice - ۲۱**

advise - ۱-۲۱

به معنی «توصیه کردن و آگاه ساختن» است و به صورت فعل به کار می‌رود:

He advised me to take the pills.

به من توصیه کرد قرص را بخورم.

advice - ۲-۲۱

به معنی «توصیه و اندرز و آگاهی» است و به صورت اسم به کار می‌رود:

I intend to follow his advice.

قصد دارم توصیه او را دنبال کنم.

**had better ,would rather - ۲۲**

had better - ۲۲ - ۱

به معنی «بهتر است» برخلاف ظاهر خود مفهوم زمان حال و آینده را دارد و به دنبال آن مصدر بدون to به کار می‌رود.

You had better hurry and see him now.

بہتر است عجلہ کنی و الان او را ببینی.

would rather - ۲۲-۲

به معنی «ترجیح دادن» است و زمان حال و آینده کاربرد دارد و معادل Prefer است. به دنبال would rather مصدر بدون to و به دنبال Prefer مصدر با to به کار می رود:

He would rather drink tea.

ترجیح می دهد چای بخورد.

Get, take - ۲۳

Get - ۲۳ - ۱

الف): Get به معانی مختلفی به کار می رود که اهم آنها عبارتند از:

۱- کسب کردن و اخذ کردن:

I need to get some information.

لازم است اطلاعاتی را کسب کنم.

۲- خریدن:

Where did you get that hat?

آن کلاه را از کجا خریدید؟

۳- دریافت کردن:

Did you get a letter today?

امروز نامه ای دریافت کردید؟

۴- ازدواج کردن:

They are going to get married soon.

می‌خواهند به زودی ازدواج کنند.

۵- آماده کردن:

They don't have a maid to get the meals.

آن‌ها برای تهیه غذا مستخدم ندارند.

۶- رسیدن:

When did you get here?

چه وقت اینجا رسیدید؟

۷- پیدا کردن:

My sister is better. I hope she will get well soon.

خواهرم بهتر است، امیدوارم بزودی بهبود یابد.

ب): get گاهی در مکالمه‌ها به جای have به عنوان وجه سببی به

کار می‌رود:

I get my hair cut.

مویم را اصلاح کردم.

I'll get him to buy me some stamps.

خواهم داد برایم تمبر بخرند.

### نکته اضافه: شکل سببی Causative form

هرگاه کننده کار، شخصی غیر از فاعل جمله مورد نظر باشد،

شکل سببی به کار می‌رود. برای ساختن این گونه جمله‌ها باید از

یکی از دو فرمول زیر استفاده کرد:

اسم مفعول فعل + مفعول have/get+ فاعل (۱)

مصدر + مفعول have/get + فاعل (۲)

### موارد استعمال فرمول اول:

(۱) در صورتی که فاعل جمله سبب کار باشد:

Hassan had his shoes polished.

حسن داد کفش هایش را واکس زدند. (حسن سبب کار شده

است).

(۲) در صورتی که فاعل جمله نتیجه کار را قبول کند:

Hassan had his money robbed

پول حسن را زدند. (حسن سبب کار نیست، بلکه عملی را پذیرفته

است).

### مورد استعمال فرمول دوم:

در صورتی که عمل مصدر از مفعول have سرزند، یعنی

مفعول have، فاعل فعل بعدی نیز باشد، در این صورت از فرمول دوم

استفاده می شود:

. maker to mend his shoes-He had got the shoe

در این مثال maker-shoe مفعول had/got و فاعل mend است،

ولی اگر بعد از مفعول به کار رود، در این صورت، آن اسم، به عنوان

مفعول have و فعل بعدی منظور می شود:

They had got a house build.

take - ۲۳ - ۲

این فعل نیز معنای مختلفی دارد:

الف) به معنی خوردن، صرف کردن، سوار شدن، بردن، مصرف کردن، یاد داشت برداشتن و ...

Do you take cream in your coffee? (مصرف کردن)

Shall we take a bus? (سوار شدن)

Take our books, and put them on the table. (برداشتن)

ب) با take ترکیبات و اصطلاحاتی ساخته می شود که اهم آنها عبارتند از:

take a walk یا رفتن , take a ride سوار شدن

take picture عکس گرفتن , take a trip مسافرت کردن

Take a course دوره ای را گذراندن take examination امتحان

دادن

Take place صورت گرفتن it takes some time مدتی طول

می کشد

Take care of مراقبت کردن take after شبیه بودن

too , much , very , so - ۲۴

So - ۱ - ۲۴

در جمله‌ها بیشتر مفهوم مقایسه دارد، ولی در مکالمه، در جمله‌های تأکیدی حاکی از تعجب، به جای very کاربرد دارد:

not so kind as his elder brother is. He is

مثل برادر بزرگترش مهربان نیست (مقایسه تساوی).

۲-۲۴-very

قیدی است که قوت بیشتری به صفت یا قید بعد از خود می‌دهد:

He is very industrious student.

او محصل خیلی کوشایی است.

۳-۲۴-much

قیدی است که با صورت‌های مقایسه‌ای، تفصیلی و عالی یا صفت مفعولی به کار می‌رود:

He is much clever than her sister.

خیلی زرنگ‌تر از خواهرش است.

۴-۲۴-too

قیدی است که قبل از صفت یا قید به کار رفته، به دنبال آن معمولاً مصدر با to واقع می‌شود.

It is too hot to study in this room.

هوا در این اتاق برای مطالعه بیش از حد گرم است (نمی‌توان مطالعه کرد).

**۲۵- Some, some what**

Some صفت است و اسم و ضمیر را توصیف می‌کند ولی some

what قید است و صفت و یا قید دیگری را وصف می کند.

He has some money and some food to contribute.

او پول و غذا برای اعانه دارد.

She feels somewhat better after her trip.

بعد از مسافرتش حالش کمی بهتر شد.

**۲۶ - just now, Presently**

۱ - ۲۶ - Presently

به معنی «بزودی، الساعه» و معادل Immediately, soon است که

مفهوم آینده خیلی نزدیک دارد.

He will arrive presently.

او بزودی می رسد.

۲ - ۲۶ - just now

به معنی «الساعه و هم اکنون» است و مفهوم گذشته خیلی نزدیک

و حال دارد.

He has arrived just now.

تازه رسیده است.

**۲۷ - before, ago**

۱ - ۲۷ - ago

در زمان گذشته ساده به کار رفته، کاری را از گذشته تا لحظه

سخن گفتن می رساند: یک ربع ساعت قبل a quarter of an hour,

He died 3 years ago سه سال پیش 3years ago سه ماه قبل در گذشت. 3 months ago

۲-۲۷ - before

فاصله دو کار گذشته که یکی بر دیگری مقدم است با before

بیان می شود:

He died in 1960; he had married 5 years before.

۲۸ - latest, last

۱-۲۸ - last

به معنی «آخرین» است، یعنی بعد از آن کاری صورت نمی گیرد:

He was the last one who left the school.

آخرین فردی بود که مدرسه را ترک کرد.

۲-۲۸ - latest

به معنی «جدیدترین و تازه ترین» است، یعنی بعد از آن هنوز

کاری صورت نگرفته است:

What is the latest news?

آخرین خبر چیست؟

۲۹ - Scene , scenery

Scene به معنی «منظره»، اشاره به یک جایی بخصوص دارد ولی

scenery اشاره به منظره به مفهوم کلی دارد:

The scene shows a beautiful lake.

منظره، دریاچه زیبایی را نشان می دهد.

The scenery in our country is beautiful.

مناظر کشور ما دیدنی است.

توجه: scenery صورت جمع ندارد.

**the same ... as , As ... as -۳۰**

The same ... as -۳۰ - ۱

با اسامی به کار رفته، نوعی مقایسهٔ برابری را نشان می‌دهد:

Ali has the same address as Hassan.

علی همان آدرسی را دارد که حسن دارد.

as...as -۳۰ - ۲

با صفات و قیدهایی به کار رفته مقایسهٔ برابری را نشان می‌دهد:

Ali is as tall as Hassan.

علی هم قدِ حسن است.

**Centre,middle -۳۱**

Centre -۳۱ - ۱

به معنی «مرکز»، منظور نقطهٔ معین و خاصی است:

Can you find the centre of this play-ground?

آیا می‌توانید مرکز این زمین ورزش را پیدا کنید؟

middle -۳۱ - ۲

به معنی «وسط» جایی حوالی مرکز واقعی است:

He was in the middle of the road that his car stopped.

در وسط جاده بود که اتومبیلش از کار افتاد.  
یادآوری: middle را در مورد زمان به مفهوم میان و اواسط به کار  
می‌برند:  
مثل: middle age: قرون وسطی.

### ۳۲ - shade, shadow

۱ - ۳۲ - shade

به معنی «سایه» و منظور جایی است که از آفتاب محفوظ است:

The trees usually make a nice shade.

درختان معمولاً سایه زیبایی دارند.

۲ - ۳۲ - shadow

به معنی «سایه» منتها سایه اشکالی نظیر انسان و اشیاء و غیره

است:

The dog saw his shadow in the water.

سگ سایه اش را در آب دید.

### ۳۳ - customer, client

۱ - ۳۳ - customer

به معنی «مشتری» در مورد افرادی است که از جایی و مغازه‌ای

خرید می‌کنند:

That grocer's shop has plenty of customers.

آن فروشگاه مشتری های زیادی دارد.

client - ۳۳ - ۲

به معنی «مشتری» در مورد مراجعین به مؤسسات دولتی، بانک ها، وکلا و غیره است.

That lawyer has plenty of clients.

آن وکیل مراجعه کنندگان زیادی دارد.

**Travel, journey - ۳۴**

Travel - ۳۴ - ۱

به معنی «مسافرت و حرکت کردن» است و شکل فعل دارد و به طور کلی رفتن از جایی به جای دیگر را می رساند.

He has travelled to the U.S.A. many times.

او به آمریکا زیاد مسافرت کرده است.

journey - ۳۴ - ۲

معمولاً به صورت اسم و گاهی فعل به کار می رود:

Our journey to Shiraz was pleasant.

سفرمان به شیراز خیلی دلپذیر بود.

**Play, game - ۳۵**

Play به معنی «بازی به منظور تفریح و سرگرمی» است، در صورتی که game به مفهوم «بازی مورد نظر و یا قسمتی از یک بازی است».

Every student is fond of play.

هر محصلی علاقه مند به تفریح و سرگرمی است.

Most people in Iran like to watch a game of football.

بیشتر مردم ایران تماشای بازی فوتبال را دوست دارند.

### ۳۶ - suit ,dress

Suit به مفهوم لباس مردانه و پسرانه بکار می رود و dress به مفهوم لباس زنانه و دخترانه است. ضمناً dress to نیز به صورت لازم و متعدی برای مرد و زن به کار می رود.

She has worn a new dress today.

امروز لباس نو به تن کرده است.

Hassan has a new suit.

حسن لباس نو دارد.

توجه: ترکیبات زیر با dress کاربرد دارد:

A man in full dress.

مردی در لباس رسمی

A man in evening dress.

مردی در لباس شب

A man in morning dress.

مردی در لباس صبح

### ۳۷ - value ,cost ,price

price - ۱-۳۷

به معنی قیمت به صورت اسم به کار می رود و منظور مبلغی است

که خریدار می پردازد:

What is the price of this book.

قیمت این کتاب چقدر است؟

cost - ۲-۳۷

مبلغی است که خریدار در مقابل جنس پرداخته است و در مفهوم کلی «هزینه و مخارج» است:

The cost of living is going up day by day.

هزینه زندگی روز به روز در حال افزایش است.

توجه: prime/first cost به معنی «قیمت تمام شده» و cost

price به معنی «قیمت عمده فروشی» است.

value - ۳-۳۷

به معنی «ارزش و اهمیت چیزی» است:

The value of milk اهمیت شیر و The value of سلامت

health

توجه: Face value مبلغی است که در روی اسکناس یا تمبر

پستی چاپ می‌شود.

cause, reason - ۳۸

cause - ۳۸ - ۱

به معنی «علت» که همیشه منجر به نتیجه‌ای می‌شود:

Carelessness is often the cause of fires.

غالباً بی‌توجهی موجب (علت) آتش‌سوزی است.

reason - ۲-۳۸

به معنی «دلیل» چیزی است که برای بیان نتیجه به کار می‌رود:

Give me your reasons for doing it.

دلایل خود را برای انجام آن اعلام کنید.

**other ,others ,another -۳۹**

other -۱-۳۹

صفت بوده و با اسم همراه است:

The other boys are not present.

سایر پسرها حاضر نیستند.

others -۳۹ -۲

ضمیر بوده و هیچ وقت به دنبال آن اسم به کار نمی‌رود. فعل آن

همیشه جمع است.

The others are not present.

دیگران حاضر نیستند.

another -۳۹ -۳

صفت و گاهی ضمیر است و اسم دنبال آن همیشه مفرد است:

He bought another book because he had lost the previous

one.

کتاب دیگری خرید، زیرا قبلی را گم کرده بود. (صفت)

I like this pen but she prefers another.

من این قلم را دوست دارم، ولی او دیگری را ترجیح

می‌دهد. (ضمیر)

### ۴۰ - after, afterwards

۴۰-۱ - after

حرف اضافه است و باید با مفعول همراه باشد:

He was teaching English after his brother's death.

بعد از اینکه برادرش مُرد، انگلیسی درس می‌داد.

۴۰-۲ - afterwards

به معنی «بعداً، سپس» قید زمان است و می‌تواند به تنهایی به کار

برده شود.

Afterwards we went home for dinner.

بعداً برای شام به منزل رفتیم.

### ۴۱ - passed, past

۴۱-۱ - passed

ماضی و اسم مفعول فعل pass یعنی «گذشتن، عبور کردن»

است.

I passed by your house yesterday.

هفته قبل از محل منزل شما عبور کردیم.

۴۱-۲ - past

فعل نیست و به صورت اسم، صفت، حرف اضافه و قید به کار

می‌رود:

Don't think of the past. به گذشته نیندیش! (اسم):

The past : (صفت): هفته گذشته گرم بود.

week was warm از کنار کلیسا

We walked past the church.

گذشتیم. (صفت)

هوایما از

The plane flew past.

نزدیک پرواز کرد. (قید):

**latter, later - ۴۲**

۱ - ۴۲ - latter:

به معنی «دومین یا اخیرالذکر متضاد former است و معمولاً با

هم به کار می‌روند.

He had a house in town and a cottage in the country.

او یک منزل در شهر و یک خانه روستایی (کومه) در خارج از شهر

داشت.

He used to live in the former during the winter and in the

latter during the summer.

او عادت داشت زمستان را در اولی و تابستان را در دومی زندگی

کند.

۴۲ - ۲ - later

به معنی بعداً و متضاد sooner است. این لفظ به صورت قید و

گاهی صفت است.

He explained the facts later.

موضوع را بعداً توضیح داد.

He is later than you.

او بعد از شماست.

### ۴۳ - despite, in spite of

دو ترکیب فوق به صورت حرف اضافه به معنی «با وجود» به کار رفته، می‌توانند به جای همدیگر بکار برده شوند:

He came despite (in spite of) the rain.

او با وجود باران آمد.

### معیارهای ارزیابی ترجمه در سطح خرد

۱- ترجمه غلط که ناشی از درک غلط متن یا خواندن غلط متن است.

۲- حذف غیر ضروری کلمه یا بخشی از جمله یا صفتی ادبی یا نکته‌ای فرهنگی یا معنایی که مقصود نویسنده بوده است.

۳- افزودن غیر ضروری کلمه یا عبارت یا معنایی که مقصود نویسنده نبوده است.

۴- در جمله اصلی بر جزئی تأکید شده، مثلاً با قرار دادن آن جزء در ابتدای جمله، ولی این تأکید در ترجمه وجود ندارد یا بی جهت بر جزئی دیگر تأکید شده است.

۵- نقطه‌گذاری نادرست، یا تقطیع پاراگراف‌ها مغایر با آنچه در متن اصلی آمده است.

۶- انتخاب معادل نامناسب یا نادرست برای یک کلمه یا اصطلاح

یا عبارت، معمولاً تحت تاثیر متن اصلی.

۷- استفاده از ترکیب واژگانی غیر مصطلح، معمولاً تحت تأثیر متن اصلی.

۸- خطای فارسی نویسی؛ در اینجا خطای مترجم متأثر از متن اصلی نیست، بلکه ناشی از عدم تسلط او به زبان فارسی است. خطاهایی که در سطح خرد صورت می‌گیرد، اگر معنی متن اصلی را عوض کند، خطای عمده و اگر عوض نکند خطای جزئی به حساب می‌آید.

### معیارهای ارزیابی ترجمه در سطح کلان

۱- سبک ترجمه باید کم و بیش نزدیک به سبک متن اصلی باشد. مقصود از برابری سبکی، ترجمه تحت‌اللفظی نیست. مقصود این است که سبک متن ترجمه (یعنی رسمی/غیررسمی؛ ادبی/غیرادبی؛ شوخ طبعانه/جدی؛ محاوره‌ای/غیر محاوره‌ای؛ و غیره) معادل سبک متن اصلی باشد، اما بدیهی است این تعادل نه در سطح کلمات که در سطح متن برقرار می‌شود و مترجم اگر بخواهد بین دو متن تعادل سبکی برقرار کند، باید آنقدر به فارسی مسلط باشد که بتواند سبکی یکدست و معادل سبک متن اصلی بیافریند و به ایجاد تناظر یک به یک میان کلمات دو متن اکتفا نکند.

۲- متن ترجمه باید زبانی منسجم و روان داشته باشد. معمولاً نویسندگانی که به زبان مادری خود تألیف می‌کند، متنی می‌نویسد که دارای روانی و انسجام است، اما وقتی مترجم متنی را ترجمه

می‌کند، در آوردن زبانی که روان و منسجم باشد، کار دشوار می‌شود. به خصوص اگر مترجم از یک طرف به متن اصلی وابسته و از طرف دیگر به زبان مادری چندان تسلط نداشته باشد.

### مخاطب محوری در ترجمه

وقتی از «مخاطب» سخن می‌گوییم و او را محور قرار می‌دهیم، اغلب چنین به ذهن می‌آید که قرار است از «نویسنده» فاصله بگیریم و به سوی مخاطب یا خواننده گرایش پیدا کنیم. اما در اینجا مقصود از «مخاطب محوری» نه فرو کاستن متن اصلی، بلکه مفهومی است که در زیر ذکر خواهد شد. آنچه در اینجا ذکر می‌شود، نظریه (theory) نیست، بلکه نوعی رویکرد (approach) است؛ یعنی قصد ندارد همچون نظریه چارچوبی برای تشخیص درست از نادرست بنیان گذاشته و هر چه را در این چارچوب ننگجد باطل بشمارد، بلکه می‌خواهد فرصتی فراهم کند تا خودش را با ترجمه‌های گوناگون محک بزند و همپای ترجمه‌های تازه‌تر خود را بازسازی یا به روز کند. می‌دانیم که در ساده‌ترین تعریف ترجمه نیز «مخاطب» وجود دارد. با این همه، جالب اینجاست که بیشتر نظریه‌های ترجمه «متن محور» بوده‌اند و هستند، یعنی به مقایسه دو متن (مبدأ و مقصد) می‌پردازند و در پی کشف نوعی تعادل مقایسه‌ای‌اند. منظور از تعادل مقایسه‌ای این است که با مقایسه دو متن اصلی و متن ترجمه به بررسی «تعادل» از جنبه‌های گوناگون می‌پردازند. چنانکه می‌دانیم نظریه‌های ترجمه به چند دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- برخی از نظریه‌های ترجمه به این باور دارند که متن ترجمه باید از نظر زیبایی‌شناختی به متن اصلی نزدیک یا معادل آن باشد.
  - ۲- برخی از نظریه‌های ترجمه بر این پا فشاری می‌کنند که متن ترجمه باید از نظر ساختار زبانی نزدیک یا معادل متن اصلی باشد.
  - ۳- در گروه دیگری از نظریه‌های ترجمه باور بر این است که متن ترجمه باید از نظر کارکرد و نقش ادبی نزدیک یا معادل متن اصلی باشد.
  - ۴- در برخی از نظریه‌های ترجمه بر این موضوع تاکید شده است که متن ترجمه باید از نظر شکلی (فرمال) نزدیک یا معادل متن اصلی باشد، البته با توجه به پذیرش در فرهنگ مقصد.
- این چهار دسته، نظریه‌های کلاسیک و متنی بر اصالت متن اصلی به شمار می‌روند. در اینجا «اصالت» متن اصلی را به این معنا به کار می‌بریم که متن معنای قابل تعیین دارد. در این نظریه‌ها میان دو چیز تمایز آشکار و مشخصی برقرار می‌شود: یکی متن اصلی و دیگری متن ترجمه. به علاوه، اغلب متن ترجمه را وابسته و متکی به متن اصلی می‌دانند و به تعادل میان این دو باور دارند، در مقابل، نظریه‌های شالوده‌شکنانه به ترجمه، از اندیشه‌های فلاسفه این نحله فکری مثل دریدا و فوکو تاثیر گرفته‌اند. کل نوشته‌های دریدا را می‌توان درباره ترجمه و درباره ترجمه‌پذیری یا ترجمه‌ناپذیری متن دانست: «کل فلسفه بر مبنای ترجمه یا اندیشه ترجمه‌پذیری است.» به‌طور خلاصه پرسش‌هایی که شالوده‌شکنان طرح می‌کنند چنین

است:

اگر جهت فکر را از لحاظ نظری عوض کنیم و چنین فرض کنیم که متن اصلی به متن ترجمه وابسته است، چه خواهد شد؟ چه خواهد شد اگر فکر کنیم که متن اصلی نمی‌تواند بدون ترجمه وجود داشته باشد و بقای آن نه به کیفیتی خاص در خود آن، بلکه به کیفیت‌های موجود در ترجمه آن بستگی دارد؟

در این دیدگاه، معنای غایبی قابل تعیین متن اصلی نفی و در عوض به تکثر معنا در متن‌های ترجمه شده توجه می‌شود. در این دیدگاه متن ترجمه شده است که به متن اصلی هویت می‌دهد. به گفته میشل فوکو: «مترجم آفریننده اصلی است.»

رویکردی که در اینجا ارائه می‌شود با استفاده از روان‌شناسی ادراک و روان‌شناسی شناختی Cognitive psychology و نیز نئوفورمالیزم (نو شکل‌گرایی) است و هدف این است که با توجه به توانایی‌های ادراکی مخاطب در «پردازش اطلاعات و داده‌های متن ترجمه، تنوع انواع ترجمه را توجیه کنیم. این رویکرد اصولاً ارزشی نیست و قصد ندارد معیاری برای انطباق ترجمه با این نگرش ایجاد کند. از سویی صرفاً متن محور هم نیست، بلکه توجهش بیشتر به مخاطب است. از سوی دیگر، این نگرش نه فقط به یک ترجمه «درست» از هر متن که به ترجمه‌های «درست» از یک متن، با توجه به مخاطب معتقد است. پس نه به قداست متن اصلی، که به باز آفرینی معنا در متن مقصد معتقد است؛ معنایی که ویژه مخاطب

است، اما لزوماً با نیت نویسنده همسویی ندارد.»  
 این رویکرد تکرار نظریه‌های «واکنش مخاطب» (reader response) هم نیست. زیرا آن نظریه‌ها خواننده‌ای آرمانی را در نظر دارند که تواناترین و بهترین و بصیرترین خواننده روی زمین و احتمالاً در همه کائنات است! نظریه‌های پیشین تا اندازه‌ای خواننده یا مخاطب را اسیر و مقهور متن اصلی یا ترجمه می‌دانند. اما مخاطب ما در اینجا مخاطب واقعی است، مخاطبی همچون همه ما که در هنگام رویارویی با متن تصمیم می‌گیرد متن را پردازش کند، فرضیه می‌سازد و آن‌ها را با علایم درون متنی و برون متنی و بینا متنی محک می‌زند.

مفهوم و اصطلاح اصلی این رویکرد، استنباط است. می‌دانیم که دو نوع پردازش در استنباط ما دخیل است: یکی از عمق به سطح (مثل ادراک رنگ) که خود بخودی است و ما اغلب در مورد آن فرضیه‌سازی نمی‌کنیم. و دیگری از سطح به عمق (مثل یافتن دوستی در میان جمع و شناختن وی) که با فرضیه‌سازی و آزمون و خطا همراه است.

به نظر می‌رسد مخاطب نیز در رویارویی با متن به طور کلی و متن ترجمه به طور ویژه با همین دو روش پردازش سر و کار دارد:

۱- پردازش از عمق به سطح (در برخورد با واژگان و ساخت‌های آشنا) که استنباط معنای آن‌ها تقریباً آنی و بی‌فاصله است.

۲- پردازش از سطح به عمق (در برخورد با واژگان و ساخت‌های نا

آشنا) که استنباط معنای آن‌ها با فرضیه‌سازی و تأخیر همراه است. هر دو نوع پردازش به سن و سال، میزان سواد، آشنایی با موضوع متن و دیگر ویژگی‌های ادراکی مخاطب بستگی دارد. با توجه به این رویکرد می‌توان برای یکی از بحث‌های همیشگی ترجمه پاسخ مناسبی یافت: اینکه در ترجمه کدام رویه را باید برگزید، آشنایی‌زدایی یا غرابت‌زدایی را؟ پاسخ رویکرد حاضر این است: کاربرد واژگان آشنا یا نا آشنا هر دو درست است، اما برای دو مخاطب مختلف. بنابراین آنچه تعیین می‌کند که در ترجمه متن، آشنایی‌زدایی را برگزینیم یا غرابت‌زدایی را، بیش از آنکه به متن اصلی وابسته باشد، به مخاطب متن ترجمه بستگی دارد.

### واژه‌شناسی (Etymology)

واژه‌شناسی، تحقیق و مطالعه در ریشه واقعی لغات است. منظور از واژه‌شناسی، مطالعه کلماتی است که امروزه در انگلیسی کاربرد دارند. مطالعه در شناخت واژه‌ها به ابزار و اصولی نیاز دارد که به (با) شناسایی آن‌ها، شناختن ریشه و مفاهیم لغات، سهل و ساده می‌گردد.

به‌طور کلی کلمات را از لحاظ ریشه به دو دسته تقسیم می‌کنند:

۱) کلمات ساده (Simple words): کلماتی هستند که ریشه ساده و اصلی دارند. مثل: man, Come, good

۲) کلمات مشتق (Derived words): مثل: (مشتق از: brake):

## break

- کلمات ساده، ریشه‌های لاتین، فرانسه، یونانی و انگلوساکسون دارند ولی بیشتر آن‌ها ریشه انگلوساکسونی (مادر اصلی انگلیسی امروزی) دارند.

- وسیله خیلی مفید برای درک ریشه و مفاهیم کلمات مشتق آشنایی با انواع پیشوندها و پسوندها و وظایف آن‌هاست، که کمک مؤثری در پیدا کردن ریشه و معنای این‌گونه کلمات دارد.

## مفاهیم کاربردی در علوم اجتماعی

**Action crowd:** an excited, volatile collection of people who are engaged in rioting, looting, or other forms of aggressive behavior in which established norms carry little weight.

**جماعت فعال:** جمعی مهیج و ناپایدار از افراد در اغتشاش، غارت و اشکال دیگر رفتارهای خشن که در هنجارهای جامعه ارزش کمتری دارند، شرکت می‌کنند.

**Action theory:** Action theories are those which see the major or only object for sociology as human action. This group includes Weberian sociology, phenomenological and hermeneutic sociology, symbolic interactionism, ethnomethodology, and structuration theory. These approaches concern themselves, not only with the nature of action, but also with meaning and interpretation

**نظریه کنش:** نظریه‌های کنش نظریه‌هایی هستند که موضوع اصلی یا تنها موضوع جامعه‌شناسی را کنش انسانی می‌دانند. این گروه شامل جامعه‌شناسی وبری، جامعه‌شناسی پدیدارشناختی (phenomenological) و هرمنوتیک، تعامل‌گرایی نمادین،

روش‌شناسی مردمی (ethnomethodology) و نظریه ساختاریابی (structuration) است. کانون توجه این رهیافت‌ها نه تنها سرشت کنش، بلکه معنا و تفسیر است.

**Adaptation:** Refers to the ability of a biological organism to survive within a given environment.

**انطباق:** به توانایی موجود زنده برای بقا در محیط معینی اطلاق می‌شود.

**Afro-centrism:** the dominance of African culture patterns.

**آفریقا محوری:** تسلط الگوهای فرهنگی آفریقایی.

**Ageism:** Discrimination or the holding of irrational and prejudicial views about individuals or groups, based on their age. It involves stereotypical assumptions about a person's or groups physical or mental capacities and is often associated with derogatory language.

**سن محوری:** تبعیض یا داشتن دیدگاه‌های غیرعقلانی و تعصب‌آمیز درباره افراد یا گروه‌ها بر اساس سن آن‌ها. سن محوری متضمن مفروضه‌های کلیشه‌ای درباره ظرفیت‌های جسمی یا ذهنی یک شخص یا گروه و اغلب در پیوند با زبانی تحقیرآمیز است.

**Agency:** The term agency is usually juxtaposed to structure and is often no more than a synonym for action,

emphasizing implicitly the undetermined nature of human action, as opposed to the alleged determinism of structural theories. If it has a wider meaning, It is to draw attention to the psychological and social psychological make-up of the actor, and to imply the capacity for willed (voluntary) action.

**کارگزاری/عاملیت:** اصطلاح کارگزار معمولاً در کنار ساختار قرار می‌گیرد و اغلب مترادف با کنش است که به شکلی ضمنی بر سرشت نامتعیین کنش انسانی در مقابل تعیین‌گرایی که گفته می‌شود در نظریه‌های ساختاری وجود دارد، تاکید می‌کند. اگر معنایی وسیع‌تر برای آن متصور باشد، جلب توجه به ترکیب روانی و روانی اجتماعی کنش‌گر است و متضمن ظرفیت کنش ارادی (داوطلبانه) می‌باشد.

**Aggregate (collectivity):** large collections of people may act as groups, with some degree of common purpose, but they may also act as non-organized collectivities, or aggregates. For example, an audience or crowd may be said to be an aggregate, in so far as its members lack any organization or persisting pattern of social relationships.

**جمع/مجموعه:** مجموعه‌های بزرگی از اشخاص ممکن است با میزانی از اهداف مشترک به عنوان گروه عمل کنند، اما همچنین ممکن است به عنوان مجموعه‌های غیر سازمان‌یافته یا جمع هم عمل نمایند. به عنوان نمونه، دسته‌ای از تماشاچیان یا یک جماعت

را می توان جمع نامید، چون اعضای آنها فاقد سازمان دهی یا یک الگوی پایدار از روابط اجتماعی هستند.

**Aids:** A disease that attacks the auto-immune systems of the body.

**ایدز:** بیماری که سیستم خود ایمن سازی بدن را مورد حمله قرار می دهد.

**Alienation:** In the most general terms, this concept describes the estrangement of individuals from one another, or from a specific situation or process. It is central to the writings of Karl Marx and normally associated with Marxist sociology. There are philosophical, sociological, and psychological dimensions to the argument.

**بیگانگی:** این مفهوم در عام ترین معنا توصیفی است از جدایی افراد از یکدیگر یا از شرایط یا فرآیندی خاص. این مفهوم از اصطلاحات محوری در نوشته های کارل مارکس و معمولاً در پیوند جامعه شناسی مارکسیستی است. بحث در این زمینه ابعاد فلسفی روان شناختی دارد.

**Alterative movements:** A movement concerned to alter individuals behavior or consciousness.

**جنبش های تغییر دهنده:** جنبشی که هدف آن تغییر دادن رفتار یا آگاهی افراد است.

**Altruism:** behavior which takes account of the interest of others, usually treated as in opposition to egoism, selfishness, and individualism.

**نوع دوستی:** رفتاری که با توجه به منافع و مصالح دیگران صورت می‌گیرد. معمولاً آن را نقطهٔ مقابل خود محوری، خودخواهی و فردگرایی تلقی می‌کنند.

**Androgyny:** an androgynous individual is one who unites the characteristics of both sexes.

**دوجنسی / دوجنسیتی:** فرد دو جنسی کسی است که ویژگی‌های هر دو جنس را با هم دارد.

**Animism:** A belief that events in the world are mobilized by activities of spirits.

**همزاد آیینی / زنده‌انگاری:** اعتقاد به این که فعالیت ارواح وقایع را در جهان به جریان می‌اندازد.

**Anomie:** A concept first brought into wide usage in sociology by Durkheim, reference to a situation in which social norms loses their hold over individual behavior.

**بی‌هنجاری:** مفهومی که نخستین بار به وسیلهٔ دورکیم در جامعه‌شناسی کاربرد فراگیری یافت و به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن هنجارهای اجتماعی نفوذ خود را بر رفتار فرد از دست

می‌دهند.

**Anthropology:** A social science closely linked to sociology, which concentrates on the study of traditional cultures and on the evolution of the human species.

**انسان‌شناسی:** یکی از جنبه‌های علوم اجتماعی که با جامعه‌شناسی رابطه نزدیکی دارد و فرهنگ‌های سنتی و تکامل نوع انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

**Anticipatory socialization:** In contrast to more formal training, anticipatory socialization involves the informal adoption of norms or behaviour appropriate to a status not yet achieved by the individuals concerned, so providing them with experience of a role they have yet to assume. for example, children may anticipate promotion by emulating the occupational behaviour of his or her superiors.

**جامعه‌پذیری آینده‌نگرانه:** جامعه‌پذیری آینده‌نگرانه برخلاف آموزش رسمی‌تر، متضمن برگرفتن غیر رسمی هنجارها یا رفتارهای مناسب با منزلتی است که هنوز افراد آن را کسب نکردند و تجربه‌ای از یک نقش را که بعداً باید به عهده گیرد در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، کودکان ممکن است نقش پدری یا مادری را با مشاهده والدین خود به عنوان الگوهای نقش بیاموزند یا فرد شاغل ممکن است قبل از ارتقای شغلی به تقلید از رفتار شغلی افراد

بالتر از خود بپردازد.

**Ascription:** In allocating roles and statuses, or imputing allegedly natural behaviours, cultures make varying use of kinship, age, sex, and ethnicity.

**انتساب:** فرهنگ‌ها در تخصیص نقش‌ها و منزلت‌ها یا نسبت دادن رفتارهای طبیعی مفروض به اشکال متفاوتی از روابط خویشاوندی، سن، جنس، و قومیت استفاده می‌کنند.

**Asiatic mode of production:** Of all Karl Marx's conceptions of the modes of production which he considered to have provided the base for the various forms of society known to human history, this was perhaps the least developed, and is certainly the one that has given rise to the most controversy.

Marx seems to have introduced the concept mainly in deference to the early nineteenth-century view that Asia was the source of all 'Aryan' peoples, whose history is what his materialist conception of history was originally concerned with. He later outlined a wider conception of primitive communism, mainly under the influence of Lewis Henry Morgan's theory of the development of the human race as a

whole. Sometimes the term 'Asiatic society' was used to refer to all non-western social forms that were neither primitive-communist nor slave based, whilst at others it (or its more common synonyms oriental despotism) was said to be applicable only to the cases of Japan and China.

Underlying this referential variation was a conceptual variation. Sometimes, especially in their earlier work (and, aberrantly, in *Capital*, 1867), Marx and Engels stressed the dominant role that the state played in such societies because of either its monopoly of land ownership, its control over irrigation systems, or its sheer political and military power. At other times—and this is what allowed them to broaden the range of societies to which the term was applied in most of their later work—they suggested that it was the communal nature of landholding that isolated the inhabitants of different villages from one another and so made them prey to state domination.

The subsequent status of the concept among Marxist and non-Marxists alike have varied with changes in the political climate.

شیوه تولید آسیایی: شاید این مفهوم از میان همه

مفهوم‌بندی‌های مارکس در مورد شیوه‌های تولید (که به نظر او زیربنای صورت‌های مختلف جامعه در تاریخ انسانی را شکل می‌دهند) کمتر ساخته و پرداخته شده و بی‌تردید مفهومی است که بیشترین بحث و جنجال را برانگیخته است.

به نظر می‌رسد مارکس در اصل این مفهوم را در احترام به این دیدگاه رایج در قرن نوزدهم مطرح کرد که آسیا سرچشمه همه مردمان «آریایی» است که تاریخ آن‌ها همان برداشت مادی گرایانه‌ای از تاریخ است که او در وهله نخست به آن توجه داشت. او بعداً برداشتی گسترده‌تر از کمونیسم ابتدایی ارائه کرد که متأثر از نظریه لوویس هنری مورگان درباره توسعه نوع بشر در کل بود. گاهی از اصطلاح «جامعه آسیایی» در اشاره به همه صورت‌های اجتماعی غیر غربی استفاده می‌شد که نه کمونیستی اولیه بودند و نه مبتنی بر برده‌داری؛ و گاه نیز گفته می‌شود این اصطلاح (یا مترادف رایج‌تر آن، استبداد شرقی) را تنها می‌توان در مورد ژاپن و چین به کار گرفت. دو نوع تفاوت مفهومی اساس این تفاوت را در مرجع مفهوم تشکیل می‌داد. مارکس و انگلس، گاهی، به ویژه در آثار اولیه‌شان (و به شکلی نابجا در سرمایه، ۱۸۶۷)، بر این نکته تاکید داشتند که در این نوع جوامع دولت نقش مسلط را ایفا می‌کرده و این به دلیل تملک انحصاری زمین، کنترل بر نظام‌های آبیاری، یا صرف قدرت سیاسی و نظامی دولت بوده است. در موارد دیگر، این نکته را مطرح کردند که این سرشت اشتراکی مالکیت زمین بود که ساکنان روستاها را از

یکدیگر جدا می‌کرد و در نتیجه، آن‌ها را در معرض سلطهٔ دولت قرار می‌داد و همین برداشت به آن‌ها این امکان را داد که بتوانند طیف جوامعی را که از این اصطلاح می‌شد در مورد آن‌ها استفاده کرده، در آثار بعدی خود گسترش دهند.

موقعیت بعدی این مفهوم نزد مارکسیست‌ها و غیر مارکسیست‌ها با دگرگونی در فضای سیاسی تغییر کرده است.

**Assimilation:** The acceptance of a minority population, in which the group takes over the values and norms of the dominant culture.

**مانندگردی:** پذیرش یک گروه اقلیت به نحوی که در جریان آن گروه ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ مسلط را اخذ می‌کند.

**Atomism:** A philosophical position which views the world as composed of discrete atomistic elements, and reduces knowledge to observation of the smallest indivisible elements, such as human beings—but not social structures and social institutions.

**ذره‌انگاری:** موضعی فلسفی که جهان را مرکب از عناصر ذره‌ای متمایز تلقی می‌کند و شناخت را به مشاهده‌ی کوچک‌ترین عناصر تقسیم‌ناپذیر، مانند انسان‌ها و نه ساختارهای اجتماعی و نهادهای اجتماعی تقلیل می‌دهد.

**Attribution theory:** attribution theory deals with the

rules that most people use when they attempt to infer the causes of behaviour they observe. In general, people tend to attribute their own behaviour to the situation or circumstances (social environment) in which they find themselves, while they attribute other people's behaviour to personality factors.

**نظریهٔ اسناد:** نظریهٔ اسناد به قواعدی می‌پردازد که اکثر اشخاص وقتی سعی می‌کنند علل رفتاری را که مشاهده می‌کنند، استنباط نمایند، به کار می‌گیرند. در کل، اشخاص معمولاً رفتار خود را به وضعیت یا شرایطی (محیط اجتماعی) که خود را در آن می‌یابند، نسبت می‌دهند، اما رفتار بقیهٔ اشخاص را به عوامل شخصیتی نسبت می‌دهند.

**Axiom:** An axiom is an assumption, postulate, universally received principle, or self-evident truth.

**آکزیوم:** آکزیوم عبارت است از یک مفروضه، اصل بدیهی، اصل پذیرفته شدهٔ جهان شمول، یا حقیقت بدیهی.

**Beliefs:** specific statements that people hold to be true.

**باورها:** بیانات ویژه‌ای که مردم باور دارند درست است.

**Binominal distribution:** A probability distribution for the occurrence of a specific event which either occurs or not-such as winning a race.

**توزیع دو اسمی:** یکی از انواع توزیع احتمالات برای وقوع یک رویداد خاص که یا رخ می‌دهد یا نمی‌دهد - مثل برنده شدن در یک مسابقه.

**Biological reductionism:** A theoretical approach which explains social or cultural phenomena in biological terms. Twentieth-century incarnations of biological reductionism have relied to varying degrees on Darwin's theory of evolution and principles of natural selection. Within the human sciences, there have been attempts to explain observed differences in group behaviour—such as performance on intelligence tests, rates of mental illness, intergenerational poverty, male dominance or patriarchy, and propensity for crime—as being biologically determined, by claiming that groups have different biological capacities or evolutionary trajectories.

**تقلیل‌گرایی زیست‌شناختی:** رهیافتی نظری که پدیده‌های اجتماعی یا فرهنگی را بر مبنایی زیست‌شناختی تبیین می‌کند. تجلیات قرن بیستمی تقلیل‌گرایی زیست‌شناختی به درجات مختلف متکی بر نظریهٔ تکامل داروین و اصول انتخاب طبیعی بودند. در علوم انسانی فعالیت‌هایی برای تبیین تفاوت در رفتار گروهی مانند نتایج آزمون‌های هوش، میزان بیماری‌های روانی، فقر بین

نسلی، سلطهٔ مردان یا پدرسالاری، و آمادگی برای جرم به عنوان رفتارهایی که به شکلی زیست شناختی تعیین یافتند، صورت گرفته‌اند.

**Body language:** A term used in social psychology to refer to the gestures, facial expressions, and bodily postures adopted by people in social interactions. Just as oral and written language expresses our ideas, thoughts, and emotions, so our bodies are said to express a series of unspoken (some say unconsciously articulated) messages, by means of posture and such like.

**زبان جسم:** اصطلاحی در روان‌شناسی اجتماعی برای اشاره به ژست‌های جسمی که اشخاص در تعامل اجتماعی به کار می‌گیرند. گفته می‌شود درست همان‌گونه که زبان شفاهی و کتبی بیان‌کنندهٔ انگاره‌ها، اندیشه‌ها و عواطف ماست، جسم ما هم مجموعه‌ای از پیام‌های ناگفته را (که برخی می‌گویند به شکلی ناخودآگاه بیان می‌شود) از طریق ژست و مانند آن بیان می‌کند.

**Boundary maintenance:** The ways in which societies (or social systems) maintain distinctions between themselves and others.

**حفظ مرزها:** شیوه‌هایی که جوامع (یا نظام‌های اجتماعی) از طریق آن‌ها تمایز میان خود و دیگران را حفظ می‌کنند.

**Bourgeoisie:** Originally a sixteenth-century French term referring to the body of urban freemen, which gradually became interchangeable with the term capitalist class, especially amongst Marxists. Current usage refers to the owners of the means of production in capitalist societies—although, because of the decomposition of capital, the term now has doctrinaire connotations and appears slightly dated.

**بورژوازی:** در اصل اصطلاحی متعلق به قرن شانزدهم فرانسه که در مورد مجموعهٔ آزاد مردان شهرنشین به کار می‌رفت، اما به تدریج به خصوص در میان مارکسیست‌ها با اصطلاح طبقهٔ سرمایه‌دار مترادف شد. در حال حاضر، از این اصطلاح در اشاره به صاحبان ابزار تولید در جوامع سرمایه‌داری استفاده می‌شود. هرچند به دلیل تجزیهٔ سرمایه، این اصطلاح اکنون مضمونی ایدئولوژیک دارد و کمی قدیمی به نظر می‌رسد.

**Bride-price, bride-wealth:** The money or goods given by the kin of the groom to the kin of the bride on marriage.

**شیربها:** پول یا کالایی که خانوادهٔ داماد در زمان ازدواج به خانوادهٔ عروس می‌دهند.

**Bureaucracy:** A body of administrative officials, and the procedures and tasks involved in a particular system of

administration, for example a state or formal organization. Max Weber did not invent the concept of bureaucracy (the term was coined in France at the beginning of the nineteenth century) but he is generally recognized as having made the most original contribution to the study of the phenomenon. Almost alone, among early contributors, his treatment is not pejorative.

**دیوان‌سالاری:** مجموعه‌ای از مقامات اداری، رویه‌ها و وظایف مربوط به آن‌ها در یک نظام خاص اداری مانند سازمان‌های دولتی و رسمی. ماکس وبر مفهوم دیوان‌سالاری را ابداع نکرد (این اصطلاح در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه ابداع شد) اما بیشتر این نکته مورد تأیید است که او در مطالعه این پدیده سهم مهم و اولیه را داشته است. برخورد او با این پدیده برخلاف بقیه کسانی که بیش از او به آن پرداخته بودند، تحقیرآمیز نیست.

**Career:** A patterned sequence of occupational roles through which individuals move over the course of a working life, implying increased prestige and other rewards, although not excluding downward occupational and social mobility.

**پیشه، حرفه:** توالی الگومندی از نقش‌های شغلی که افراد از طریق آن‌ها جریان زندگی کاری خود را طی می‌کنند.

**Case:** Any single unit selected for observation or analysis by a researcher.

**مورد:** هر واحد منفردی که برای مشاهده یا تحلیل از سوی پژوهشگر انتخاب می‌شود.

**Case-study:** A research design that takes as its object a single case or a few selected examples of a social entity—such as communities, Social groups, employers, events, life-histories, families, work teams, roles, or relationships—and employ a variety of methods to study them. The criteria which inform the selection of the case or cases for a study are a crucial part of the research design and its theoretical rigour.

**مطالعه موردی:** یکی از طرح‌های پژوهشی که یک مورد خاص یا چند مثال گزینش شده از یک واحد اجتماعی مانند اجتماعات، گروه‌های اجتماعی، کارکنان، رویدادها، تاریخ زندگی، خانواده‌ها، گروه‌های کاری، نقش‌ها یا روابط را به عنوان موضوع مطالعه بر می‌گیرد و برای مطالعه آن‌ها از روش‌های متنوعی استفاده می‌کند. معیارهایی که گزینش مورد یا موارد مطالعه براساس آن‌ها صورت می‌گیرد، بخش مهمی از طرح پژوهش و قوت نظری آن را تشکیل می‌دهند.

**Caste:** Possibly the clearest definition is that proffered by

André Béteille, who describes a caste as ' a small and named group of persons characterized by endogamy, hereditary membership and a specific style of life which sometimes includes the pursuit by tradition of a particular occupation and is usually associated with a more or less distinct ritual status in a hierarchical system, based on concept of purity and pollution ' .

**کاست:** شاید روشن‌ترین تعریف از آن را آندره بتیل ارائه کرده که کاست را به عنوان «گروهی کوچک و مشخص از اشخاصی» تعریف می‌کند که ویژگی آن‌ها عبارت است از «ازدواج درونی، عضویت موروثی و یک سبک خاص زندگی که گهگاه شامل سنت شغلی خاصی هم هست و معمولاً در پیوند با منزلت آیینی متمایزی در یک نظام سلسله‌مراتبی مبتنی بر مفاهیم خلوص و آلودگی قرار دارد.»

**Category:** A key aspect of the measurement process involves placing observations of measurements into groups or categories on the basis of unequivocally shared features.

**مقوله:** یکی از ابعاد مهم فرآیند اندازه‌گیری عبارت است از قرار دادن مشاهدهٔ اندازه‌گیری‌ها در درون گروه‌ها یا مقولات بر اساس ویژگی‌های مشترک آشکار.

**Causal crowd:** A collection of people who have little in common with on another except that they may be viewing a

common event. Such as looking through apartment store window.

**جماعت سببی:** یک مجموعه از افراد که با هم اشتراک کمتری دارند به استثنای اینکه آنها ممکن است یک حادثه مشترک را بررسی کنند. از قبیل تماشای آپارتمان از پنجره مغازه.

**Cause, causal explanation:** In non-specialist contexts, to ask for the cause of some particular happening is to ask what made it happen, or brought it about. To give a causal explanation is to answer such questions, usually by specifying some prior event, condition, or state of affairs without which the problematic event would not have occurred. In more specialist, scientific or philosophical contexts.

**علت، تبیین علی:** پرسش درباره علت یک رویداد خاص در یک زمینه غیر تخصصی به معنای آن است که بپرسیم چه چیزی باعث آن رویداد شد یا آن را به وجود آورد. اراییه تبیین علی، پاسخ به چنین پرسش‌هایی است و معمولاً همراه با مشخص ساختن یک رویداد، شرط و یا وضعیتی از امور است که بدون وجود آن‌ها رویداد مورد نظر رخ نمی‌داد.

**Change/ social change:** One of the central problems of

sociology. In the middle of the nineteenth century, the first attempts at sociological analysis were prompted by the need to explain two great waves of change that were sweeping across Europe: namely, industrialization, and the expansion of democracy and human rights in the wake of the American and French Revolutions. Auguste Comte, in his theory of social dynamics, proposed that societies progressed through the series of predictable stages based on the development of human knowledge. Herbert Spencer offered a theory of change that was evolutionary, based on population growth and structural differentiation. Karl Marx contended that the most significant social changes were revolutionary in nature, and were brought about by the struggle for supremacy between economic classes. The general tendency of nineteenth-century theories of social change was towards historicism and utopianism.

**تغییر/دگرگونی، تغییر اجتماعی/دگرگونی اجتماعی:** یکی از مشکلات اصلی مورد توجه در جامعه‌شناسی در نیمهٔ قرن نوزدهم، نخستین تلاش‌ها برای تحلیل جامعه‌شناختی آن براساس نیاز به تبیین دو موج بزرگ دگرگونی که سراسر اروپا را در می‌نوردید، شکل گرفت. این دو موج عبارت بودند از صنعتی شدن، گسترش

مردم‌سالاری و حقوق بشر همزمان با شروع انقلاب‌های آمریکا و فرانسه. آگوست کنت در نظریهٔ پویایی اجتماعی خود این نکته را مطرح ساخت که جوامع با عبور از مجموعه‌ای از مراحل قابل پیش‌بینی مبتنی بر توسعهٔ شناخت بشری پیش می‌روند.

هربرت اسپنسر نظریهٔ تغییر را ارایه کرد که نظریه‌ای تکاملی و مبتنی بر رشد جمعیت و تمایز ساختاری بود. کارل مارکس ادعا می‌کرد مهم‌ترین دگرگونی‌های اجتماعی سرشتی انقلابی دارند و نتیجهٔ مبارزهٔ طبقات اجتماعی بر سر تفوق‌یابی هستند. گرایش کلی نظریه‌های تغییر اجتماعی در قرن نوزدهم به سمت تاریخی‌گری و آرمان‌شهر انگاری بود.

**Charisma:** In his famous typology of forms of authority (or none-coercive compliance), Max Weber distinguishes the traditional, charismatic, and rational legal types. The first of these depends on the leader delivering a traditional message or holding a traditionally sanctioned office. By contrast, charismatic authority disrupts tradition, and rests only on support for the person of the leader. Weber defines charisma as 'a certain quality of an individual personality by virtue of which he is set apart from ordinary men and treated as endowed with supernatural, superhuman, or at least specifically exceptional powers or qualities. These are

such as are not accessible to the ordinary person, but are regarded as of divine origin or as exemplary, and on the basis of them the individual concerned is treated as leader'. The concept has been widely used in both religious and political sociology. Archetypical charismatic figures include Jesus Christ and Adolf Hitler. In Weber's view, most previous societies were characterized by traditional authority structures, periodically punctured by outbursts of charisma. Although the concept is intended to highlight certain aspects of the relationship between leader and followers, it does tend to point also to an irrational element in the behavior of the latter, and on that basis has been subject to some criticism.

**کاریزما / فره / جاذبه:** ماکس وبر در گونه‌شناسی معروف خود از اشکال اقتدار (یا اطاعت غیر اجباری) میان انواع سنتی، کاریزماتیک، و عقلانی حقوقی تفکیک قایل می‌شود. اقتدار سنتی وابسته به رهبری است که پیامی سنتی را منتقل می‌کند یا یک مقام تضمین شده سنتی را بر عهده دارد. در مقابل، اقتدار کاریزماتیک سنت را مختل می‌کند و تنها متکی به حمایت از شخص رهبر است. وبر کاریزما را به عنوان ویژگی خاص یک شخصیت بی‌همتا تعریف می‌کند که او با استناد به آن متمایز از اشخاص عادی تلقی می‌شود و

با او طوری برخورد می‌شود که گویی از قدرت و ویژگی‌های مافوق طبیعی، فوق انسانی و یا حداقل ویژگی‌های خاص و استثنایی برخوردار است. این ویژگی‌ها در دسترس شخص عادی نیستند و دارای منشأ الهی یا مثالی تلقی می‌شوند و فرد مربوطه براساس این ویژگی‌ها رهبر قلمداد می‌شود. از این مفهوم در جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی سیاسی در سطحی وسیع استفاده شده است.

از شخصیت‌های نمونه کارزماتیک می‌توان به «شخصیت‌های کاملاً متفاوتی چون «عیسی مسیح [ع] و آدولف هیتلر اشاره کرد. به نظر وبر، ویژگی اکثر جوامع پیشین وجود ساختارهای اقتدار سنتی است که به شکلی ادواری با ظهور کاریزما در آن گسست ایجاد می‌شود. اگرچه قصد وبر آن است که با این مفهوم برخی از ابعاد رابطه میان رهبر و پیروان را مورد تأکید قرار دهد، اما در عین حال، همراه با اشاره به وجود عنصری غیر عقلانی در رفتار پیروان نیز می‌باشد و بر این اساس مورد انتقاد قرار گرفته است.

**Chicago sociology, Chicago school:**A tradition of sociology associated with the University of Chicago for the first four decades of the twentieth century and one which dominated North American sociology throughout this period. It was the first department of sociology to be established (in 1892 by Albion Small), and with it came first main sociological journal, the American Journal of sociology

(in 1895); the establishing of the American Sociological Association (1905); the first major student text, Robert Park and Ernest Burgess's Introduction to the science of sociology (1921); a large graduate school; and an important series of research monographs. Much of this is catalogued in the many histories that have been written about the 'Chicago School'. The tradition was heavily informed by philosophical pragmatism, the direct observation of experience, and the analysis of urban social processes. It is most frequently identified with these three themes.

**جامعه‌شناسی شیکاگو، مکتب شیکاگو: سنتی در**  
 جامعه‌شناسی که با دانشگاه شیکاگو در چهار دهه نخست سده بیستم در پیوند است و در تمام طول این دوران، جامعه‌شناسی را در آمریکای شمالی تحت سلطه داشت. نخستین دپارتمان جامعه‌شناسی در سال ۱۸۹۲ توسط آلبیون اسمال تأسیس شد و همراه با آن، نخستین مجله مهم جامعه‌شناختی یعنی مجله آمریکایی جامعه‌شناسی (American journal of sociology) در سال ۱۸۹۵ انتشار یافت؛ انجمن جامعه‌شناسان آمریکایی در سال ۱۹۰۵ تأسیس شد؛ نخستین متن دانشجویی توسط رابرت پارک و ارنست بورگس با عنوان مقدمه‌ای بر علم جامعه‌شناسی introduction to the science of sociology انتشار

یافت؛ یک مدرسه بزرگ تحصیلات تکمیلی افتتاح شد؛ و مجموعه‌ای از تک‌نگاشت‌های پژوهشی منتشر گردید. بخش اعظم این رویدادها در تاریخ «مکتب شیکاگو» ذکر می‌شود. این سنت تا حد زیادی متکی بر عمل‌گرایی فلسفی؛ مشاهده مستقیم تجربه، و تحلیل فرآیندهای اجتماعی شهری بود و بیش از همه با این سه درون‌مایه اصلی شناخته می‌شود.

**Citizen:** A member of a political community, having both rights and duties associated with that membership.

**شهروند:** عضویک اجتماع سیاسی که دارای حقوق و وظایفی در ارتباط با این عضویت است.

**Citizenship:** In political and legal theory, citizenship refers to the rights and duties of the member of a nation-state or city. In some historical contexts, a citizen was any member of a city; that is, an urban collectivity which was relatively immune from the demands of a monarch or state. In classical Greece, citizenship was limited to free men, who had a right to participate in political debate because they contributed, often through military service, to the direct support of the city-state. It is argued by historians that citizenship has thus expanded with democratization to include a wider definition of the citizen regardless of sex, age, or ethnicity. The concept

was revived in the context of the modern state, notably during the French and American Revolutions, and gradually identified more with rights than obligations. In modern times citizenship refers conventionally to the various organizations which institutionalize these rights in the welfare state.

**شهروندی:** شهروندی در نظریهٔ سیاسی و حقوقی به معنای حقوق و تکالیف اعضای یک دولت ملت یا شهر است. در برخی از زمینه‌های تاریخی، شهروند عضو شهر بود؛ یعنی یک جمع شهرنشین که تاحدودی در مقابل تقاضای پادشاه یا دولت مصونیت داشت. در یونان باستان، شهروندی محدود به آزادمردان بود که حق مشارکت در مناظره‌های سیاسی را داشتند، چون در حمایت مستقیم از دولت شهر اغلب از طریق خدمات نظامی مشارکت تعریفی گسترده‌تر از شهروند را صرف‌نظر از جنس، سن، یا قومیت شامل می‌شود. این مفهوم در بستر دولت مدرن به ویژه طی انقلاب‌های فرانسه و آمریکا احیا شد و به تدریج حقوق و نه تکالیف به شاخصهٔ اصلی آن بدل گشت. در دوران مدرن، شهروندی عرفاً به سازمان‌های مخلفی اشاره دارد که این حقوق را در دولت رفاهی نهادینه می‌کنند.

**Civil disobedience:** Narrowly understood, the refusal by all or part of a community to pay taxes or obey the laws and

regulations of the state, as an attempt at changing government policy by non-violent means. The Gandhian protests against British Rule in India are one obvious example.

**نافرمانی مدنی:** در برداشتی سطحی به معنای امتناع همگان یا بخشی از اجتماع از پرداخت مالیات یا اطاعت از قوانین و مقررات دولت است و هدف از آن تلاشی است برای دگرگون ساختن سیاست حکومت با شیوه غیر خشونت‌آمیز. اعتراضات پیروان گاندی علیه حکومت بریتانیا در هند یکی از مثال‌های بارز آن است.

**Civil religion/civil religion thesis:**In the 1960s a number of sociologists (including Talcott Parsons, Edward Shils, Robert Bellah) distinguished civil religion from institutional (church-based) religion, arguing that societies such as modern America were attaching sacred qualities to certain of their institutional arrangements and historical events. Thus, in the case of the United States, the extensive immigration from Europe was analogous to the Jewish Exodus and the American Civil War a rebirth through bloodshed and an expiation of old sins.

**دین مدنی/برنهاد دین مدنی:** در دهه ۱۹۶۰، تعدادی از جامعه‌شناسان (از جمله تالکوت پارسونز، ادوارد شیلز و رابرت بلا) از

میان دین مدنی و دین نهادینه (مبتنی بر کلیسا) تمایز قائل شدند. به این ترتیب، درمورد ایالات متحده، مهاجرت گسترده از اروپا شبیه به مهاجرت قوم یهود [از مصر به کنعان] بود و جنگ داخلی نوعی نوزایی از طریق خونریزی و کفاره گناهان قدیمی تلقی می‌شد.

**Civil rights:** Rights which are recognized as belonging to all individuals in a society, which can be upheld by appeal to the law, and are not subject to arbitrary denial either by individuals or the state. They are usually defended in terms of the protection of the individual from the state, the subject to clear limits, themselves identified in relation to the rights of the others or else the common good.

**حقوق مدنی:** حقوقی که متعلق به همه افراد جامعه شناخته می‌شود و می‌توان با توسل به قانون آن‌ها را مورد حمایت قرار داد و نه افراد و نه دولت هیچ یک نمی‌توانند خودسرانه آن‌ها را انکار کنند. معمولاً در این حقوق براساس حمایت از فرد، از او در مقابل دولت دفاع می‌شود. این حقوق محدودیت‌های آشکاری دارد و در ارتباط با حقوق دیگران یا در غیر این صورت، در پیوند با خیر مشترک مشخص می‌شود.

**Civil society:** there are several competing definitions of what this concept involves. However, its key attributes are that it refers to public life rather than private or household-based activities; it is juxtaposed to the family and the state;

and it exists within the framework of the rule of law. Most authorities seem to have in mind the realm of public participation in voluntary associations, the mass media, professional associations, the trade unions, and the like. Interposed between the individual (or family) and the state for some thinkers (such as Hegel), it was a temporary phenomenon, to be transcended when particular and common interests combined. For others it was the realm of the particular counterpoised to the state, whereas for Antonio Gramsci it was the bastion of class hegemony, and ultimately (though not unequivocally) supportive of the state. More recent usage has drawn on the experience of the collapse of communism in Eastern Europe, and the apparent atrophy or non-existence of the meso level of social relations, the sphere of social self-organization, and of that level in the articulation of interests that is to be found between the private realm of the domestic and the totalizing state.

Civil society is always seen as dynamic and embraces the notion of social movements. It can also be seen as the dynamic side of citizenship, which, combining as it does

achieved rights and obligations, finds them practiced, scrutinized, revamped, and redefined at the level of civil society. Thus, freedom of speech as an essential civil right depends on the culture and organization of publishers, journalists, and the reading public at large, both for the manner in which it is legitimized and for its scope and intensity. An excellent edited collection on this topic is Z.

A. Pelcznski, *The state and civil society* (1984).

**جامعه مدنی:** تعریف‌های رقیب متعددی در مورد مضمون این مفهوم وجود دارد. اما ویژگی‌های اصلی آن عبارتند از این که به زندگی عمومی و نه فعالیت‌های خصوصی یا مبتنی بر خانوار اشاره دارد در کنار خانواده و دولت قرار می‌گیرد؛ و در چارچوب حکومت قانون موجودیت می‌یابد. به نظر می‌رسد که اکثر مراجع، قلمرو مشارکت عمومی در انجمن‌های داوطلبانه، رسانه‌های گروهی، انجمن‌های حرفه‌ای، اتحادیه‌های کارگری و مانند آن را مدنظر دارند. جامعه مدنی که در بین فرد (یا خانواده) و دولت قرار می‌گیرد، به نظر برخی متفکران (مانند هگل) پدیده‌ای موقت است که با ترکیب منافع خاص و مشترک می‌توان از آن گذشت. به نظر دیگران قلمرو آن امر خاصی است که وزنه متقابلی را در برابر دولت تشکیل می‌دهد، حال آنکه از نظر آنتونیو گرامشی سنگر هژمونی طبقاتی و در نهایت (هرچند به شکلی آشکار) حامی دولت است. کاربرد متأخرتر این

اصطلاح متکی بر تجربهٔ فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و اضمحلال آشکار یا فقدان سطح میانی روابط اجتماعی، سپهر خود سازماندهی اجتماعی، و سطحی در شکل‌گیری منافع است که میان قلمرو خصوصی خانگی و دولت تمامیت بخش دیده می‌شود.

جامعهٔ مدنی همیشه پویا تلقی می‌شود و مفهوم جنبش‌های اجتماعی را نیز شامل می‌گردد. همچنین می‌توان آن را نوعی رویهٔ پویای شهروندی دید که حقوق و تکالیف کسب شده را ترکیب می‌کند، و اعمال، تدقیق، اصلاح و بازتعریف این حقوق و تکالیف را در سطح جامعهٔ مدنی مورد ملاحظه قرار می‌دهد. به این ترتیب، چگونگی مشروعیت‌یابی و میزان و گسترهٔ آزادی بیان به عنوان یک حق مدنی اساسی به فرهنگ و سازماندهی ناشران، روزنامه‌نگاران و عموم خوانندگان در کل بستگی دارد. اثر زیر مجموعهٔ مقالات بسیار خوبی را در این زمینه گردآوری کرده است:

The state and civil society, (1984) Z.A Pelczynski

**Clan:** A kin group stretching more broadly than the family, found in many pre-industrial societies.

**کلان:** یک گروه خویشاوندی که گسترده‌تر از خانواده بوده و در بسیاری از جوامع ماقبل صنعتی یافت می‌شود.

**Class consciousness:** In the transition from a «class in (a category of people having a common relation to) itself (a stratum) the means of production) to a «class for itself

organized in active pursuit of its own interests) the emphasis in Marxist analysis has been on the development of revolutionary class consciousness among the workers. As a rule, constituting this class in itself involves a set of environmental variables (concentration in factories, communication, mechanization), a distinctive way of life and distinctive cultural activities, all of which bring the working class into conflict with other classes as a «class . However, it is only when these objective »against capital features generate a consciousness of common interests rooted in the process of production and lead to practical action through political representation, that it is possible to speak of class consciousness in the Marxian sense. Marx severally identified the connections between these two analytically distinct stages.

**آگاهی طبقاتی:** نکته‌تأکید تحلیل مارکسیستی در گذار از « طبقه در خود» (دسته‌ای از اشخاص که رابطه‌ی مشترکی با ابزار تولید دارند) «به طبقه برای خود» (قشری که در تعقیب فعالانه منافع خود متشکل می‌شود) بر شکل گرفتن آگاهی طبقاتی انقلابی در میان کارگران است. شکل گرفتن این طبقه برای خود متضمن مجموعه‌ای از متغیرهای محیطی (تمرکز در کارخانه‌ها، ارتباطات،

مکانیزاسیون)، سبک زندگی متمایز و فعالیت‌های فرهنگی متمایز است که جملگی باعث می‌شوند طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای علیه سرمایه، در تعارض با دیگر طبقات قرار گیرد. البته تنها وقتی این ویژگی‌های عینی به آگاهی از منافع مشترک ناشی از فرایند تولید و اقدام عملی از طریق نمایندگی سیاسی منجر می‌شود، می‌توان از آگاهی طبقاتی در معنای مارکسیستی آن سخن گفت. مارکس بارها پیوندهای میان این دو مرحله تحلیلی متمایز را مشخص ساخته است.

**Class interest:** The basic concept of class interest derives from Karl Marx's theory of social class. Marx argued that social relations which define class generate inherently opposing interests. Hence, for example, the interests of the bourgeoisie are different from and antagonistic towards those of the proletariat. It is in the interests of the bourgeois class to exploit the proletariat and in the interests of the proletariat to overthrow the bourgeoisie.

**منافع طبقاتی/علائق طبقاتی:** مفهوم پایه منافع طبقاتی ریشه در نظریه طبقه اجتماعی کارل مارکس دارد. مارکس چنین استدلال می‌کرد که روابط اجتماعی که طبقه را تعریف می‌کنند، منافع ذاتاً متضادی را به وجود می‌آورند. در نتیجه، به عنوان نمونه، منافع

بورژوازی با منافع پرولتاریا متفاوت و متضاد است. منافع طبقه بورژوا  
ایجاب می‌کند که پرولتاریا را استثمار کند و منافع پرولتاریا در  
براندازی بورژوازی است.

**Closed groups and open groups:** These terms are  
sometimes applied to social groups or organizations which  
have (respectively) fairly impermeable boundaries, and  
therefore little interaction with outsiders, or permeable  
boundaries with few barriers to relations with outsiders.

**گروه‌های بسته و گروه‌های باز:** گاهی از این اصطلاحات در مورد  
گروه‌های اجتماعی یا سازمان‌هایی استفاده می‌شود که (به ترتیب)  
مرزهای نسبتاً نفوذ ناپذیری دارند و در نتیجه با بیرونی‌ها تعامل  
زیادی ندارند یا مرزهایشان نفوذ پذیر است و مانعی در روابطشان با  
بیرونی‌ها دیده نمی‌شود.

**Collective behavior:** Ways thinking, feeling and acting  
that develop among a large number of people and that are  
relatively spontaneous and unstructured.

**رفتار جمعی:** شیوه‌های تفکر، احساس و عمل که در میان  
بسیاری از افراد گسترش می‌یابد و تا حدودی ساخت نیافته و خود  
جوش است.

**Cognitive sociology:** A version of ethnomethodology which examines the problematic nature of 'meaning' in every life, and seeks to integrate ethnomethodology with linguistics (deep structures), on the one hand, and traditional sociology (normative or surface rules) on the other. The major proponent is the American sociologist Aron V. Cicourel, who has studied many apparently diverse phenomena-including crime, deafness, education, and research methods-in an attempt to identify the underlying social organization and 'negotiated order' of everyday life.

**جامعه‌شناسی شناختی/جامعه‌شناسی ادراکی:** یکی از اشکال روش‌شناسی مردمی که به بررسی سرشت مشکل‌آفرین معنا در زندگی روزمره می‌پردازد و می‌کوشد روش‌شناسی مردمی را با زبان‌شناسی (ژرف ساخت‌ها) از یک سو، و جامعه‌شناسی سنتی (قواعد هنجاری یا سطحی) از سوی دیگر، ترکیب کند. هوادار اصلی آن آرون وی. سیکورل (Aron V. Cicourel) جامعه‌شناس آمریکایی است که پدیده‌های متعدد و آشکاراً متنوعی از جمله جرم، ناشنوایی، آموزش و پرورش، و روش‌های پژوهش را در تلاش برای تشخیص سازمان‌دهی بنیادین اجتماعی و نظم مبتنی بر مذاکره و توافق (negotiated order) زندگی روزمره مورد مطالعه قرار داده است.

**Collective action:** Action taken by a group (either directly or on its behalf through an organization) in pursuit of members' perceived shared interests. It seems logical to expect that people who have an interest in common will act on it—for example that pensioners will act for higher pensions, or miners for greater underground safety. Experience show that this is not always the case, and that many people who stand to benefit from a given collective action will refuse to join in.

**کنش جمعی/اقدام جمعی:** کنشی که یک گروه (مستقیماً یا به نمایندگی از یک سازمان) در تعقیب منافع مشترک متصور اعضا انجام می‌دهد. این انتظار که اشخاص دارای منافع مشترک براساس این منافع عمل کنند، منطقی به نظر می‌رسد، مثلاً بازنشستگان برای افزایش حقوق بازنشستگی یا معدن‌کاران برای تأمین بیشتر امنیت جانی خود در زیر زمین. اما تجربه نشان می‌دهد که همیشه اینگونه نیست و بسیاری از کسانی که ممکن است از یک کنش جمعی سود ببرند، به آن نمی‌پیوندند.

**Collective conscience:** Defined by Émile Durkheim as 'the body of beliefs and sentiments common to the average of members of a society', it comprised a form and content which varied according to whether society was

characterized by mechanical or organic solidarity. In the former, the collective conscience was extensive and strong, ranging far and wide into people's lives, controlling them in detail through various religious or other traditional means of sanction. It emphasized the primacy of society over the individual and his or her dignity.

**وجدان جمعی:** امیل دورکیم وجدان جمعی را به عنوان «مجموعه باورها و احساسات مشترک در میان حد وسط اعضای یک جامعه» تعریف می‌کند. وجدان جمعی شامل یک شکل و محتوایی است که براساس نوع همبستگی اجتماعی مکانیکی یا اندام‌وار متفاوت است. در سطحی وسیع در همبستگی مکانیکی وجدان جمعی گسترده و قوی است، و گستره زندگی اشخاص را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از طریق ابزارهای مختلف دینی یا سایر ابزارهای سنتی مجازات، آن‌ها را تا ریزترین ابعاد کنترل می‌کند. تأکید آن بر اولویت جامعه نسبت به فرد و شأن اوست.

**Collectivism:** A term with a general and a variety of specific applications. In the most common usage it refers to any political or socio-economic theory or practice which encourages communal or state ownership and control of the means of production and distribution.

**جمع‌گرایی / اشتراک‌گرایی:** اصطلاحی با کاربردهای عام و

خاص. در رایج‌ترین کاربرد به معنای هر نظر یا رویهٔ سیاسی یا اجتماعی اقتصادی است که مالکیت و کنترل مشترک یا دولتی ابزار تولید و توزیع را مورد تشویق قرار می‌دهد. کاربردهای خاص این اصطلاح بسیار متنوعند. زیرا نموده‌های متعددی از سازماندهی جمع‌گرایانه وجود دارد.

**Community:** The concept of community concerns a particularly constituted set of social relationships based on something which the participants have in common—usually a common sense of identity.

**اجتماع (محلی):** مفهوم اجتماع به مجموعه‌ای خاص از روابط اجتماعی مبتنی بر وجوه اشتراک مشارکت‌کنندگان اشاره دارد، که معمولاً نوعی حس مشترک هویت است.

**Community care:** An imprecise and much abused concept embracing a diverse set of policies for dependent persons—particularly those chronically dependent by virtue of age, mental illness, or mental or physical handicap— which involve, in some way or another, looking after them in the community.

**مراقبت اجتماعی:** مفهومی فاقد دقت که بسیار مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و شامل مجموعه‌ای متنوع از سیاست‌ها برای اشخاص وابسته است، به ویژه کسانی که به دلیل سن، بیماری ذهنی

یا معلولیت جسمی یا ذهنی به دیگران وابستگی دارند.

**Concepts:** The terminological means by which social scientists seek to analyse social phenomena, to classify the objects of the observed world, impart meaning through explanation to these phenomena, and formulate higher-level propositions on the basis of these observations. Concepts have themselves been categorized in many ways, for example one distinction is between those which describe directly observable phenomena, and those which signify inferred phenomena.

**مفاهیم:** ابزاری واژگانی (terminological means) که دانشمندان علوم اجتماعی از طریق آن‌ها می‌خواهند پدیده‌های اجتماعی را تحلیل کنند، موضوعات شناخت در جهان مورد مشاهده را طبقه‌بندی نمایند، از طریق تبیین به این پدیده‌ها معنا بخشند و بر مبنای این مشاهدات، گزاره‌هایی را در سطح بالاتر صورتبندی کنند. خود مفاهیم به صورت‌های مختلفی طبقه‌بندی می‌شوند. به عنوان نمونه، یک تمایز میان مفاهیم توصیف‌گر پدیده‌هایی که قابل مشاهده مستقیم هستند و مفاهیمی که بر پدیده‌های استنباط شده دلالت دارند، صورت می‌گیرد.

**Conflict theory:** Although conflict has always been central to sociological theory and analysis, conflict theory is

the label generally attached to the sociological writings of opponents to the dominance of structural functionalism, in the two decades after the Second World War. Its proponents drew on Max Weber and (to a lesser extent) Karl Marx to construct their arguments, giving differing emphases to economic conflict (Marx) and conflict about power (Weber). Conflict theorists emphasized the importance of interests over norms and values, and the ways in which the pursuit of interests generated various types of conflict as normal aspects of social life, rather than abnormal or dysfunctional occurrences.

**نظریه تضاد/نظریه تعارض/نظریه کشمکش:** اگرچه تعارض و تضاد همیشه در کانون تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی قرار داشته است، اما نظریه تضاد عنوانی است که عموماً در مورد آثار و نوشته‌های جامعه‌شناختی مخالفان سلطه کارکردگرایی ساختاری در دو دهه پس از جنگ دوم جهانی به کار می‌رود. هواداران آن برای توجیه استدلال‌های خود بر ماکس وبر و (تا حد کمتری) بر مارکس تکیه دارند و از نظر میزان تأکیدشان بر تعارض اقتصادی (مارکس) و تعارضات بر سر قدرت (وبر) با هم متفاوتند. نظریه پردازان تضاد بر اهمیت منافع به نسبت هنجارها و ارزش‌ها و این امر که چگونه تعقیب منافع انواع متنوعی از تضاد را به عنوان ابعاد عادی زندگی

اجتماعی، و نه رویدادهای غیر عادی یا کژکارکردی، به وجود می‌آورد، تأکید دارند.

**Conformity:**The social psychological study of conformity examines the pressures on individuals to conform to the expectations of a group, society, organization, or leader. The classic experiments were conducted by Salomon E. Asch, an American gestalt psychologist who undertook a series of small-group studies on the social pressures to conform.

همنوایی/سازگاری/انطباق/تطابق:مطالعه روان‌شناختی اجتماعی همنوایی به بررسی فشارهای اعمال شده بر افراد برای انطباق با انتظارات گروه، جامعه، سازمان یا رهبر می‌پردازد. آزمایش‌های کلاسیک در این زمینه زیر نظر سولومون ای. آش (S. Ash) یکی از روان‌شناسان آمریکایی مکتب گشتالت صورت گرفت.

**Consensus, social consensus:**The term consensus refers to a commonly agreed position, conclusion, or set of values, and is normally used with reference either to group dynamics or to broad agreement in public opinion. Additionally, however, it has come to be associated with the particular form of normative functionalism most fully

developed in the writings of Talcott Parsons. In so far as sociological theory is concerned with the problem of social order, it is possible to identify two broadly differing approaches in the history of the discipline, one of which emphasizes conflict and coercion while the other assumes a degree of social consensus in the form of agreement over values and norms. Whilst value consensus is seen as the basis of social order, the true explanatory focus is the process of socialization through the vehicle of the family, an activity upon which normative functionalists placed great emphasis.

**اجماع/وفاق، اجماع اجتماعی/وفاق اجتماعی:** اصطلاح اجماع یا وفاق به یک موقعیت، نتیجه‌گیری یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها اشاره دارد که مورد توافق مشترک هستند و معمولاً از آن در اشاره به پویش‌های گروهی یا توافق وسیع در سطح افکار عمومی استفاده می‌شود. اما علاوه بر این، در پیوند با شکل خاصی از کارکردگرایی هنجاری قرار دارد که در آثار تالکوت پارسونز به طور کامل ارائه شده است.

تا جایی که نظریه جامعه‌شناسی با مشکل نظم اجتماعی سر و کار دارد، می‌توان دو رهیافت بسیار متفاوت را در تاریخ این رشته

تشخیص داد که یکی بر تضاد و اجبار تأکید دارد و دیگری درجه‌ای از اجماع اجتماعی را به شکل توافق در مورد ارزش‌ها و هنجارها مفروض قرار می‌دهد. با وجودی که اجماع ارزشی به عنوان مبنای نظم اجتماعی تلقی می‌شود، کانون واقعی تبیین در فرآیند جامعه‌پذیری از طریق خانواده است و این فعالیتی است که کارکردگرایان هنجاری تأکید زیادی بر آن دارند.

**Contagion theory:** A number to crowd behavior that emphasized the part played in crowd setting by rapidly communicated and uncritically accepted feelings, attitudes, and actions.

**نظریه واگیری (سرایت):** بخشی از رفتارهای جمعی که بر نقشی که در زمینه جماعت بوسیله ارتباط سریع و پذیرش غیر انتقادی احساسات، نگرش‌ها و اعمال بازی می‌شود، تأکید می‌کنند.

**Content analysis:** Content analysis reduces freely occurring text to a much smaller summary or representation of its meaning. Bernard Berelson defines it as 'a research technique for the objective, systematic and quantitative description of the manifest content of communication', though this is an overly narrow description. The technique was largely developed in the 1940s for propaganda and communication studies ('who says what to whom and with

what effect?' as Harold Lasswell puts it in his essay on 'Describing the contents of communication'. And has increasingly made use of linguistics and information science. In its simplest form, content analysis consists of word counts (for example to create a concordance, establish profiles of topics, or indicate authorship style). But grammatical and semantic improvements have increasingly been sought. These include attempts to 'lemmatize', or count variants and inflections under a root word (such that 'am', 'is', 'will', 'was', 'were', and 'been' are seen as variants of 'be', and meanings to 'disambiguate', or distinguish between different of a spelt the same (such as 'a bit of hole', 'a 16-bit machine', 'he bit it off').

**تحلیل محتوا:** تحلیل محتوا متن موجود را به خلاصه‌ای بسیار کوتاه‌تر یا بازنمودی از معنای آن تقلیل می‌دهد. برنارد برلسون آن را به عنوان «تکنیکی پژوهشی» تعریف می‌کند که هدف از آن «توصیف عینی، نظام سازمان‌یافته و کمی محتوای بارز ارتباطات است»، هرچند این تعریف به شدت محدود است. این تکنیک بیشتر در دهه ۱۹۴۰ برای مطالعه در زمینه ارتباطات و تبلیغات شکل گرفت. به بیان هارولد لاسول این که «چه کسی چه چیزی را به چه کسی و با

چه تأثیری می‌گوید؟» به شکلی فزاینده از زبان‌شناسی و علوم اطلاعاتی استفاده کرده است.

تحلیل محتوا در ساده‌ترین شکل آن عبارت است از شمارش واژه‌ها (برای نمونه، برای ایجاد راهنمای مطالب، تهیه نموداری از موضوعات، یا نشان دادن سبک مؤلف)، اما پیشرفت‌هایی در زمینه دستور زبان و معناشناسی همیشه مورد توجه بوده است. از جمله این‌ها می‌توان به تلاش‌هایی برای بررسی موضوعات یا شمارش تنوعات و مشتقات یک واژه پایه (مثلاً «هستم»، «هستیم»، «هستید»، «هستند»، «بود» و ... صورت‌های متنوع فعل «بودن» تلقی می‌شوند)، و «ابهام زدایی» یا تمایز میان معانی متفاوت واژه‌ای که املای واحدی دارد (مانند «شیر آب»، «شیر جنگل»، و «شیر نوشیدنی») اشاره کرد.

**Control group:** A group used for comparison with another, either because it represents the most common or typical case, or because it illustrates the absence of some phenomenon being studied. Human beings are not inert, lifeless matter, and hence cannot be studied simply by carrying out before-and-after studies around some experimental stimulus applied to them. Many other developments and changes will be occurring spontaneously at the same time, as people go about their lives, and it is

difficult to disentangle the effects of one particular stimulus from all the others affecting people, as individuals or as groups, at the same time. The solution is to identify a group, or social aggregate, that serves as a control group in providing information on characteristics or changes in a baseline situation that is as close to 'ordinary' as possible, or illustrates social behaviour in the absence of the key factor of interest. Control groups can be created at the sampling stage, through statistical manipulation of the data-set, or during analysis.

**گروه کنترل:** گروهی که برای مقایسه با دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد یا به دلیل اینکه نمونه‌ای از موردی نوعی یا معمولی‌ترین مورد است یا به این دلیل اینکه فاقد پدیده‌ای است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد. انسان‌ها موادی بی‌روح و بی‌جان نیستند، به همین دلیل نمی‌توان به سادگی آن‌ها را دو بار در معرض مطالعه قرار داد، یعنی یکی قبل از اعمال محرک آزمایشی و یکی پس از آن. بسیاری از تحولات و تغییرات دیگر به شکل خودجوش و در آن واحد در شرایطی که انسان‌ها زندگی خود را می‌کنند، صورت می‌گیرد و به دشواری می‌توان آثار یک محرک خاص را از تأثیرات دیگری که اشخاص به عنوان فرد یا گروه به شکل همزمان با آن‌ها روبرو می‌شوند، جدا ساخت. راه حل، عبارت است از مشخص ساختن یک

گروه یا یک جمع اجتماعی که به عنوان گروه کنترل عمل می‌کند و اطلاعاتی درباره ویژگی‌ها یا تغییرات در وضعیت پایه‌ای که حتی الامکان «عادی» است یا نمونه‌ای از رفتار اجتماعی در فقدان عامل اصلی مورد توجه است، فراهم می‌کند. گروه‌های کنترل را می‌توان در مرحله نمونه‌گیری از طریق دستکاری آماری مجموعه داده‌ها یا در طول تحلیل ایجاد کرد.

**Conventional crowd:** A number of people who have assembled for some specific purpose and who typically act in accordance with established norms, such as people attending a baseball game or concert.

**جماعت قراردادی:** جمع شدن تعدادی از افراد در راستای برخی اهداف خاص که بر طبق ناهنجاری‌های ثابت و معین مانند افراد دعوت شده به یک بازی فوتبال، یا کنسرت عمل می‌کند.

**Convergence theory:** An approach to crowd behavior stating that a crowd consists of a highly unrepresentative body relatively unorganized gathering of people who are in close physical proximity.

**نظریه همگرایی:** رویکردی بر رفتار جمعی که تأکید می‌کند بر اینکه جماعت از مجموعه‌ای از افراد نسبتاً زیاد غیر نمایانی تشکیل شده که آن‌ها به خاطر تمایلات مشابه دور هم جمع شده‌اند.

**Correlation:** If a change in the amount of one variable is

accompanied by a comparable change in the amount of another variable, and the latter change does not occur in the absence of the former change, then the variables are said to be correlated. This is sometimes called the method of concomitant variation, after the terminology devised by John Stuart Mill, who spelled out many of the basic designs of logical proof in the nineteenth century. Correlations may be linear (where there is a constant ratio between the rates of change in each of the variables) or curvilinear (where the rate of change of one variable is at an increasing or decreasing ratio to the rate of change in the other variable). They may be positive (increase in one variable is associated with increase in the other). Negative correlations are sometimes termed inverse correlations; positive correlations are occasionally referred to as direct correlations. When two (or more) variables are correlated, but there is no causal link between them, then the correlation is said to be spurious : both may be affected by a third (antecedent) variable.

**همبستگی:** اگر تغییری در مقدار یک متغیر همراه با تغییری مشابه در مقدار متغیر دیگر باشد و در صورت عدم تغییر اول، تغییر

دوم صورت نگیرد، گفته می‌شود که متغیرها همبسته‌اند. گاهی این را به پیروی از واژگان مورد استفاده جان استوارت میل که بسیاری از طرح‌های پایه اثبات منطقی را در قرن نوزدهم مطرح کرد، تغییر ملازم (concomitant variation) می‌نامند. همبستگی ممکن است خطی باشد (در مواردی که نسبت ثابتی میان میزان تغییر در هر یک از متغیرها وجود داشته باشد) یا خط منحنی (در مواردی که میزان تغییر در یک متغیر به نسبت رو به افزایش یا رو به کاهش به میزان تغییر در متغیر دیگر باشد). همبستگی‌های منفی را گاه همبستگی‌های معکوس می‌نامند؛ و همبستگی‌های مثبت گاه همبستگی مستقیم خوانده می‌شوند. هنگامی که دو (یا چند) متغیر همبسته باشند، اما رابطه علی میان آن‌ها وجود نداشته باشد، آن را همبستگی ظاهری یا جعلی می‌نامند، یعنی هر دو متغیر ممکن است تحت تأثیر متغیر (مقدم) سومی باشند.

**Counter-culture:** Where subcultures specifically stand in direct opposition to the dominant culture of the society in which they are located, rejecting its most important values and norms and endorsing their opposites, they are sometimes termed 'contra-cultures' or 'counter-cultures'. The term was popularly applied to the student and hippy cultures identified with the youth conflicts around 1968, but it can have a wider usage.

**ضد فرهنگ:** در مواردی که خرده فرهنگ‌ها به طور خاص در تقابل مستقیم با فرهنگ مسلط جامعه‌ای که در آن واقع می‌شوند، قرار دارند، مهم‌ترین ارزش‌ها و هنجارهای آن را نفی می‌کنند و نقطه مقابل آن ارزش‌ها و هنجارها را می‌پذیرند، گاه به آن‌ها «ضد فرهنگ» (contraculture) یا «فرهنگ متقابل» (counterculture) می‌گویند. از این اصطلاح در مورد فرهنگ‌های دانشجویی و هیپی (که با تعارضات جوانان در حدود سال ۱۹۶۸ یکی شناخته می‌شود) در سطحی وسیع استفاده می‌شد، اما می‌تواند کاربرد وسیع‌تری نیز داشته باشد.

**Crime:** A crime is held to be an offence which goes beyond the personal and into the public sphere, breaking prohibitory rules or laws, to which legitimate punishments or sanctions are attached, and which requires the intervention of a public authority (the state or a local body).

**جرم/بزه:** جرم نوعی قانون شکنی است که از حوزه شخصی خارج می‌شود و به عرصه عمومی مربوط است. جرم به معنای شکستن قواعد یا قوانین ممنوع‌کننده‌ای است که تنبیه یا مجازات‌های مشروعی را به دنبال دارد و این مجازات‌ها مستلزم مداخله یک مرجع یا مقام عمومی (نهاد دولتی یا محلی) است.

**Crimes against the persons:** (violent crimes) crimes that direct violence or that threat of violence against others.

**جرایم علیه اشخاص:** جرایمی که در آن خشونت مستقیم یا تهدید به خشونت علیه دیگران صورت گیرد.

**Criminology:** Most literally, the study of crime, its perpetrators, and its causes; and relatedly, an interest in its prevention, and in the deterrence, treatment, and punishment of offenders.

Approaches and theoretical traditions are diverse. Thus, criminology as the study of crime will be interested in the distribution of crime, and in the techniques and organization of crime. Criminology as the study of criminals might seek explanations for criminal behaviour in biology, psychology, or in the political economy of society. The related sociology of law may be interested in the processes of making and breaking laws and in issues such as proportionality making the punishment fit the crime.

**جرم شناسی:** معنای تحت اللفظی آن مطالعه جرم، مرتکبین آن و علل آن است و بر همین اساس به پیشگیری، بازدارندگی از جرم و برخورد با مجرمان و مجازات آن‌ها توجه دارد.

رهیافت‌ها و سنت‌های نظری متنوعی [در این حوزه] وجود دارد. به این ترتیب، جرم‌شناسی به عنوان مطالعه جرم به توزیع جرایم و فنون سازماندهی جرم توجه دارد. جرم شناسی به عنوان مطالعه

مجرمان ممکن است تبیین رفتار مجرمانه را در زیست‌شناسی، روان‌شناسی، یا اقتصاد سیاسی جامعه جست و جو کند. به همین ترتیب، جامعه‌شناسی حقوق ممکن است در فرایند قانون‌گذاری و قانون‌شکنی و در موضوعاتی چون تناسب مجازات با جرم مورد توجه قرار گیرد.

**Crowd:** A temporary relatively unorganized gathering of people who are in close physical proximity.

**جماعت:** جمع شدن افراد به طور موقت و تا حدودی سازمان‌یافته که ارتباط فیزیکی با یکدیگر دارند.

**Cult:** In the anthropological meaning, a cult is a set of practices and beliefs of a group, in relation to a local god. In sociology, it is a small group of religious activists, whose beliefs are typically syncretic, esoteric, and individualistic. Although it is related to the concept of a sect, the cult is not in Western society associated with mainstream Christianity.

**کیش:** کیش در معنای انسان‌شناختی آن عبارت است از مجموعه‌ای از رویه‌ها و باورهای یک گروه در پیوند با یک خدایگان محلی. در جامعه‌شناسی به معنای گروه کوچکی از فعالان مذهبی است که اعتقاداتشان نوعاً التقاطی، رمزآلود و فردگرایانه است. اگرچه کیش با مفهوم فرقه در ارتباط است، اما در غرب با جریان

اصلی مسیحیت در پیوند نیست.

**Cultural capital:** Pierre Bourdieu (in 'cultural Reproduction and Social Reproduction', 1973) argues that middle-class parents endow their children with a cultural capital of various linguistic and cultural competences. Schools require these competences (whose content is controlled by the rich) for educational success, yet fail to teach them to working-class children. Thus, school assessment which looks neutral actually legitimates economic inequality, by transforming socio-cultural competences into hierarchies of attainment which appear to be the outcome of inequalities of natural ability.

**سرمایه فرهنگی:** پیر بوردیو (در مقاله «بازتولید فرهنگی و بازتولید اجتماعی»، ۱۹۷۳) این استدلال را مطرح می‌کند که پدران و مادران متعلق به طبقه متوسط به فرزندانشان نوعی سرمایه فرهنگی می‌بخشند که شامل توانش‌های مختلف زبانی و فرهنگی است. مدارس این توانش‌ها را (که محتوای آن‌ها را ثروتمندان کنترل می‌کنند) برای موفقیت تحصیلی لازم می‌دانند، اما نمی‌توانند آن را به فرزندان طبقه کارگر آموزش دهند. در نتیجه، ارزیابی آموزشی که به نظر بی‌طرفانه می‌رسد، در واقع نابرابری اقتصادی را با تبدیل توانش‌های فرهنگی-اجتماعی به سلسله مراتبی از دستاوردها که به

نظر می‌رسد برآیند نابرابری‌های ناشی از توانایی طبیعی [افراد] است، مشروعیت می‌بخشند.

**Cultural integration:**The close relationship among various elements of a culture system.

**تجانس فرهنگی:**روابط نزدیک در میان عناصر مختلف یک نظام فرهنگی.

**Cultural lag:** A concept and theory developed by William F. Ogburn as part of a wider theory of technological evolutionism. It suggests that there is a gap between the technical development of society and its moral and legal institutions. The failure of the latter to keep pace with the former is said, in certain societies, to explain (at least some) social conflict and problems.

**عقب ماندگی فرهنگی:** مفهوم و نظریه‌ای که ویلیام اف. آگبرن به عنوان بخشی از نظریه‌ای وسیع‌تر دربارهٔ تکامل‌گرایی فن‌آورانه مطرح ساخت. این اصطلاح حاکی از آن است که شکافی میان توسعهٔ فنی جامعه و نهادهای اخلاقی و حقوقی آن وجود دارد. گفته می‌شود ناتوانی این نهادها در هماهنگ شدن با توسعهٔ فنی می‌تواند (حداقل برخی از) تعارضات و مشکلات اجتماعی را در برخی جوامع توضیح دهد.

**Cultural relativism:**Cultural relativists assert that

concepts are socially constructed and vary cross-culturally. These concepts may include such fundamental notions as what is considered true, morally correct, and what constitutes knowledge or even reality itself. In 'Understanding a Primitive Society' (American philosophical Quarterly, 1964). Peter Winch argues that our sense of reality is a social construction, based upon the prevailing discourse of society. Thus, cultural relativists reject the rationalist and universal premises of grand theories such as functionalism, Marxism, or Freudian psychoanalysis.

Cultural relativism draws upon the tradition of linguistic philosophers such as Ludwig Wittgenstein, Willard Quine, Benjamin Whorf and Edward Sapir. These writers have contended that if language constructs the world, then reality is not independently existing, but is shaped by cultural and linguistic categories.

**نسبی‌گرایی فرهنگی:** نسبی‌گرایان فرهنگی تأکید می‌کنند که مفاهیم به شکل اجتماعی ساخته می‌شوند و در فرهنگ‌های مختلف متفاوتند. این مفاهیم ممکن است شامل برداشت‌های بنیادین در مورد آنچه حقیقی است، از نظر اخلاقی صحیح است، یا آنچه به

شناخت یا حتی خود واقعیت قوام می‌بخشد، باشد. پیتروینچ در مقاله «فهم جامعه ابتدایی» (در مجله: American Philosophical Quarterly, 1964) می‌گوید فهم ما از واقعیت بر ساخته‌ای اجتماعی است و مبتنی بر گفتمان غالب جامعه می‌باشد. به این ترتیب، نسبی‌گرایان فرهنگی فرض‌های خردگرایانه و جهان‌شمول نظریه‌های کلانی چون کارکردگرایی، مارکسیسم، یا روان‌کاوی فرویدی را رد می‌کنند.

نسبی‌گرایی فرهنگی متکی بر سنت فلاسفه زبان نظیر لودویگ وینگشتاین، ویلیارد کواین (Williard Quine)، بنجامین وُرف (Benjamin Whorf)، و ادوارد ساپیر (Edward Sapir) است. این نویسندگان می‌گویند زبان جهان را می‌سازد، پس واقعیت به شکل مستقل وجود ندارد، بلکه مقولات فرهنگی و زبانی به آن شکل می‌دهند.

**Cultural theory:** This term has been applied to diverse attempts to conceptualize and understand the dynamics of culture. Historically these have involved arguments about the relationship between culture and nature, culture and society (including material social processes), the split between high and low culture, and the interplay between cultural tradition and cultural difference and diversity. Cultural theory has also been marked by an engagement

with concepts which have often been taken to cover some of the same ground signified by the notion of culture itself. Prominent here have been the concepts of ideology and consciousness (particularly its collective forms).

**نظریه فرهنگی:** از این اصطلاح در مورد طیف وسیعی از تلاش‌هایی که برای مفهوم‌بندی و فهم پویایی‌های فرهنگ صورت گرفته است، استفاده می‌شود. از لحاظ تاریخی این تلاش‌ها همراه با ارائه استدلال‌هایی درباره رابطه میان فرهنگ و طبیعت، فرهنگ جامعه (از جمله فرایندهای اجتماعی مادی)، شکاف میان فرهنگ سطح بالا و سطح پایین، و تعامل میان سنت فرهنگی، و تفاوت و تنوع فرهنگی بوده است. نظریه فرهنگی هم چنین با مفاهیمی سر و کار داشته که معمولاً فرض می‌شود بخشی از همان زمینه‌ای را در بر می‌گیرد که خود مفهوم فرهنگ بر آن‌ها دلالت دارد.

**Culture:** When social scientists use the term culture they tend to be talking about a less restrictive concept than implied in everyday speech. In social science, culture is all that in human society which is socially rather than biologically transmitted, whereas the commonsense usage tends to point only to the arts. Culture is thus a general term for the symbolic and learned aspects of human society, although some animal behaviorists now assert that certain

primates have at least the capacity for culture. Social anthropological ideas of culture are based to a great extent on the definition given by Edward Tylor in 1871, in which he referred to a learned complex of knowledge, belief, art, morals, law, and custom. This definition implies that culture and civilization are one and the same. But this equation, although possible in English and French usage, runs counter to the German distinction between Kultur and Zivilisation, The former referring to symbols and values, while the latter deals with the organization of society.

**فرهنگ:** هنگامی که دانشمندان علوم اجتماعی از اصطلاح فرهنگ استفاده می‌کنند، معمولاً به نسبت معنای روزمرهٔ این واژه، مفهومی گسترده‌تر را مد نظر دارند. در علوم اجتماعی، فرهنگ هر آن چیزی است که در جامعهٔ بشری به شکل اجتماعی و نه طبیعی منتقل می‌شود، حال آن که در کاربرد رایج آن تنها به هنر توجه می‌شود. به این ترتیب، فرهنگ اصطلاحی عام است که در مورد ابعاد نمادین و یادگیری شده جامعه بشری به کار می‌رود، هرچند که برخی از رفتارگرایان که در مورد حیوانات مطالعه می‌کنند، اکنون برآنند که برخی از پستانداران حداقل ظرفیت لازم برای فرهنگ را دارند.

برداشت‌های انسان‌شناختی اجتماعی از فرهنگ تا حد زیادی مبتنی بر تعریف ادوارد تایلور از آن در سال ۱۸۷۱ است. او در این تعریف به مجموعه‌ای آموخته شده از شناخت، باور، هنر، اخلاقیات، حقوق و عرف اشاره می‌کند. این تعریف به طور ضمنی فرهنگ و تمدن را یکی می‌داند. اما این معادله، هرچند که در زبان‌های انگلیسی و فرانسه ممکن است، اما مغایر تمایز میان kultur و zivilisation به سازمان دهی جامعه می‌پردازد.

**Cultural conflict:** Political opposition, often accompanied by social hostility rooted in different culture values.

**تضاد فرهنگی:** مخالفت سیاسی اغلب با تخاصم اجتماعی همراه است و در ارزش‌های فرهنگی متفاوتی ریشه دارد.

**Cultural relativism:** The practice of judging a culture by its own standards.

**نسبی‌گرایی فرهنگی:** عمل به داوری در مورد یک فرهنگ از طریق معیارهای خود آن فرهنگ.

**Cultural shock:** A term coined in the 1960s to refer to an occupational disease suffered by those suddenly immersed in a culture very different to their own. The term generally implies a negative reaction (physical, cognitive, and psychological) to moving within or between societies,

but some authors have suggested it may have benefits for the individual concerned. Those who become partially, or fully, immersed in a new culture may suffer return culture shock when re-entering their own society.

**شوک فرهنگی:** اصطلاحی که در دهه ۱۹۶۰ در اشاره به نوعی بیماری شغلی ابداع شد که در مورد کسانی پیش می‌آید که ناگهان وارد فرهنگی کاملاً متفاوت با فرهنگ خودشان می‌شوند. این اصطلاح عموماً متضمن واکنشی منفی (فیزیکی، ادراکی روان‌شناختی) نسبت به تحرک در درون یا در میان جوامع است، اما برخی از نویسندگان این نکته را مطرح کردند که می‌تواند برای افراد مزایایی هم داشته باشد. کسانی که به طور نسبی یا کامل در یک فرهنگ جدید حل شده باشند، ممکن است با بازگشت به جامعه خود دچار شوک فرهنگی بازگشت شوند.

**Customs:** Customs are established ways of thinking and acting in societies. They have been studied at various levels. Ethnographic accounts Detail the routine minutiae of daily life. At a greater level of complexity the rules implicit in these routines can be analyzed and cultural patterns discerned in repetitive acts. Finally, custom can be taken to mean the distinctive nature of a whole culture, or of a culture area (a geographical area in which the inhabitants

share a common culture—which may embrace a number of subcultures).

**عادات / رسوم:** رسوم یا عادات روش‌های مرسوم تفکر و عمل در جوامع هستند و در سطوح متفاوتی مورد مطالعه قرار گرفتند. گزارش‌های قوم‌نگاران جزئیات روزمره در زندگی روزانه را به تفصیل بیان می‌کنند. در سطحی پیچیده‌تر، قواعد مستتر در این امور روزمره را می‌توان تحلیل کرد و الگوهای فرهنگی در اعمال تکراری را تشخیص داد. سرانجام، می‌توان تصور کرد که رسوم به معنای سرشت متمایز یک فرهنگ کلی یا یک فرهنگ که ممکن است شامل چند خرده فرهنگ شود، هستند.

**Cybersociety:** The mesh ('space' or 'virtual reality') of electronically based communications created by the world-wide network of computer users.

Although it is conventional to distinguish between 'information technology' (the term applied to any computer-based application or process, such as is found in the case of office automation), on the one hand, and 'telecommunication technology' (for example fax machines or video conferencing), on the other, the multi-media integration of almost all technologies of communication via computers has effectively made this distinction redundant. The newer

terminology of cyberspace refers to both developments.

**جامعه‌سایبری:** شبکه‌ای («فضا»، «واقعیت مجازی») از ارتباطات مبتنی بر الکترونیک که شبکه جهان‌گستر کاربران رایانه به آن شکل می‌دهد. اگرچه تفکیک میان «فن‌آوری اطلاعات» (این اصطلاح در مورد هر نوع کاربر یا فرآیند مبتنی بر رایانه مانند آنچه در اتوماسیون امور اداری دیده می‌شود به کار می‌رود) از یک سو و «فن‌آوری ارتباطات از راه دور» (به عنوان نمونه، ماشین دورنگار یا کنفرانس ویدئویی) از سوی دیگر، مرسوم است اما ترکیب چند رسانه‌ای تقریباً همه فن‌آوری‌های ارتباطی از طریق رایانه این تمایز را عملاً بی‌هوده ساخته است. واژگان جدیدتر فضای سبیرتیک‌ی به هر دو تحول اشاره دارد.

**Darwinism, Social Darwinism:** Darwinism is the belief in the theory of Darwin and Alfred Wallace, and subsequently popularized in Darwin's two great works on evolution: the origin of species by means of natural selection (1859) and the descent of man (1871). The original version of the theory proposed that, since population numbers remained stable whilst reproduction occurred at a higher than replacement rate, there must be some systematic selective mechanism involved in the process, by which certain individuals perished, while others

survived. The mechanism advanced was that of 'natural selection', whereby those individuals better suited to their environment survived, whilst others who were less well adapted died. Over time this process would result in species formation. It was not until thirty or so years later that the actual mechanism of heredity—the individual gene—was widely recognized and incorporated into existing theory to inaugurate modern neo-Darwinism.

At the time of its writing, Darwin and Wallace's theory formed just one thread in an existing discourse about evolution more generally, which included the social evolutionism of Herbert Spencer. Many writers on society, influenced by Spencer, eagerly absorbed Darwin's 'scientific' theory into their own writings, and it was Spencer himself who coined the phrase (commonly attributed to Darwin) 'the survival of the fittest', to explain the historical development of societies. Towards the end of the nineteenth century, in the United States and Britain, there arose a movement based upon the incorporation of notions of survival of the fittest into social theory.

داروینیسم / داروین‌گرایی، داروینیسم اجتماعی: داروینیسم

عبارت است از اعتقاد به نظریهٔ تکامل از طریق انتخاب طبیعی که به شکلی جداگانه از سوی چارلز داروین و آلفرد والاس مطرح شد و متعاقباً با انتشار دو کتاب مهم داروین در مورد تکامل (منشأ انواع از طریق انتخاب طبیعی، ۱۸۵۹ و نژاد بشر، ۱۸۷۱) مورد استقبال عمومی قرار گرفت. این نظریه در روایت اولیه‌اش این نکته را مطرح می‌کرد که چون تعداد جمعیت به رغم این که میزان بازآوری بالاتر از میزان جایگزینی است، ثابت می‌ماند، باید نوعی ساز و کار نظام‌مند انتخاب در این فرآیند دخیل باشد که طی آن، برخی افراد از بین می‌روند و دیگران باقی می‌مانند. ساز و کاری که مطرح شد عبارت بود از «انتخاب طبیعی». سی سال بعد یا بیشتر بود که ساز و کار اصلی وراثت ژن‌های منفرد در سطحی وسیع شناخته شد و در نظریهٔ موجود جذب گردید و به نو داروینیسم مدرن شکل داد.

نظریهٔ داروین و والاس در زمان نگارش آن تنها یکی از خطوط موجود در گفتمان عام تکامل بود که تکامل‌انگاری هربرت اسپنسر را نیز شامل می‌شد. بسیاری از نویسندگانی که دربارهٔ جامعه قلم می‌زدند، تحت تأثیر اسپنسر نظریهٔ علمی داروین را مشتاقانه در نوشته‌های خود جذب کردند و خود اسپنسر بود که عبارت «بقای اصلح» را (که معمولاً به داروین نسبت داده می‌شود) برای تبیین توسعهٔ تاریخی جوامع ابداع کرد. در اواخر سدهٔ نوزدهم، در بریتانیا و ایالات متحده، جنبشی براساس جذب مفهوم بقا در نظریهٔ اجتماعی شکل گرفت. معروف‌ترین تجلی این جنبش داروینیسم اجتماعی

اصلاح نژاد بود.

**Data:** Plural of datum, a fact or statistic. Hence data are records of observations. These might take a number of forms: for example, scores in IQ tests, interview records, fieldwork diaries, or taped interviews. All of this provide data, that is, observations from which inferences may be drawn, via analysis.

**داده‌ها / اطلاعات:** شکل جمع واژه datum (به معنای داده)، یک فکت یا آمار. بنابراین، داده‌ها عبارتند از ثبت مشاهدات. این‌ها ممکن است به اشکال متفاوتی باشند: به عنوان نمونه، نمره‌های آزمون بهره‌هوشی، ثبت مصاحبه، خاطرات روزانه، کار میدانی، یا مصاحبه‌های ضبط شده. همه این‌ها داده‌هایی را ارائه می‌کنند یعنی مشاهداتی که می‌توان از طریق تحلیل آن‌ها به استنتاجاتی رسید.

**Deindividualization:** A psychological state of diminished identity and self-awareness.

**فردیت‌زدایی:** حالتی روان‌شناختی از افول هویت و خود آگاهی.

**Delabelling:** The process of shedding a deviant label and ) that is «substituting another label (e.g. «reformed alcoholic socially accepted.

**بر چسب‌زدایی:** فرایند دور انداختن بر چسب انحرافی و جایگزین کردن بر چسب دیگری (مانند اصلاح الکلی) که به‌طور

اجتماعی پذیرفته شده است.

**Delinquency:** Literally misdeed, guilt, or neglect of duty, and hence in this sense not strictly defined by law. However, particularly when referred to as juvenile delinquency, the term is often used to embrace a broad range of behavior, from that found offensive to respectable values (noisy teenage gatherings, truancy) to petty and occasionally more serious crime (such as shop-lifting, breaking and entering, and car theft).

Typically, the delinquent has been seen as an urban male, usually working class, aged between 12 and 20, associated with a variety of anti-social behaviors, membership of a gang, and having a history of trouble with the authorities and of recidivism. A high proportion of serious (indictable) offences are committed by people in this age-group.

**بزهکاری:** به شکلی تحت‌اللفظی به معنای سوء رفتار، جرم یا عدم توجه به وظایف که به طور مشخص در قانون تعریف نشده است. البته وقتی به طور خاص در مورد بزهکاری نوجوانان صحبت می‌شود، معمولاً به معنای طیف وسیعی از رفتارها است، از جمله رفتارهای مغایر با ارزش‌های مورد احترام (گردهمایی‌های پر سر و صدای نوجوانان یا غیبت از مدرسه) تا جرایم کوچک و معمولاً جدی‌تر (مانند

سرقت از مغازه‌ها، شکستن در و وارد شدن به ساختمان‌ها و سرقت اتومبیل).

نوفاً بزهار ٲسری شهری، معمولاً از طبقة کارگر، با سنی بین ۱۲ تا ۲۰ سال است که طیفی وسیع از رفتارهای ضد اجتماعی، عضویت در یک دستهٔ خلافکار (gang) و سابقهٔ مشکل آفرینی برای مقامات و سابقه‌دار بودن را تداعی می‌کند. نسبت بالایی از جرایم جدی (قابل رسیدگی) توسط افرادی در گروه سنی انجام می‌شود.

**Demography:**The study of human populations, their growth and decline, due to changing pattern of migration, fertility and mortality, and characteristics such as the sex-ratio, dependency ratio, and age-structure. The subject is sometimes divided for further elucidation into 'formal demography', meaning the formal statistical analysis of population parameters and dynamics, and 'population studies', the wider investigation of the causes and consequences of population structures and change. It is the latter area that many demographers have interests which overlap with those of sociologists, and in much sociological investigation demographic analysis forms an important component in the description and understanding of human societies.

**جمعیت‌شناسی / جمعیت‌نگاری:** مطالعه جمعیت‌های انسانی، رشد و افول آن‌ها بر اثر الگوهای متحول مهاجرت، باروری و مرگ و میر و ویژگی‌هایی چون نسبت جنسی، نسبت وابستگی و ساختار سنی. گاه موضوع را برای توضیح بیشتر به «جمعیت‌شناسی رسمی» به معنای تحلیل پارامترها و پویایی‌های آمار رسمی جمعیت، و «مطالعات جمعیتی» یعنی بررسی وسیع‌تر علل و پیامدهای ساختارها و تغییر جمعیتی تقسیم می‌کنند. در حوزه مطالعات جمعیتی است که علایق بسیاری از جمعیت‌شناسان با جامعه‌شناسان تداخل پیدا می‌کند و در بسیاری از تحقیقات جامعه‌شناختی، اشکالی از تحلیل جمعیت‌شناختی مؤلفه مهمی را در توصیف و فهم جوامع انسانی تشکیل می‌دهد.

**Deprivation:** Literally the taking away of something or the state of being dispossessed, the term is loosely used for the condition of not having something, whether or not it was previously possessed, with the implication that the person in question could reasonably expect to have it. Of what precisely the individual is deprived varies, but basic welfare needs for food, housing, education, and emotional care (see, for example, the concept of MATERNAL DEPRIVATION) receive much of the attention.

**محرومیت / محروم سازی:** معنای تحت‌اللفظی آن عبارت است

از فقدان چیزی یا وضعیت نداشتن و عدم تملک. از این اصطلاح به شکلی کلی در اشاره به وضعیت نداشتن چیزی صرف نظر از اینکه قبلاً فرد از آن برخوردار بوده یا نه استفاده می‌شود و معنای ضمنی آن این است که شخص مزبور قاعدتاً انتظار داشته که از آن بهره‌مند باشد. این که فرد دقیقاً محروم از چیست، در شرایط مختلف متفاوت است، اما نیازهای اساسی رفاهی به غذا، مسکن، آموزش و مراقبت عاطفی توجه زیادی را به خود جلب می‌کنند.

محرومیت را می‌توان مانند مفهوم محدودتر فقر به شکلی مطلق یا نسبی مدنظر قرار داد. محرومیت مطلق به فقدان یا از دست دادن ابزار تأمین نیازهای پایه برای ادامه حیات (غذا، پوشاک و سرپناه) اشاره دارد. اصطلاح محرومیت نسبی نه تنها متضمن مقایسه است، بلکه معمولاً به شکلی ذهنی تعریف می‌شود.

**Deviance:** Commonsensically, deviance has been seen as an attribute, as homosexual, the mentally ill, and so forth. Indeed, this was a position which had a certain credence in the earlier writings of the social pathology theorists, and sociologists, however, deviance is best viewed, not as a type of person, but rather as a formal property of social situations and social systems. There is no fixed agreement on the substance of deviance—even murder or incest are accepted at times—but there are two interrelated properties which helped

characterize the phenomenon.

The first refers to deviance as a pattern of norm violation, and a range of norms are then specified such that religious norms give rise to heretics, legal norms to criminals, health norms to the sick, cultural norms to the eccentric, and so forth. Since norms emerge in most social situations, such a definition is very wide-ranging, and enters every sphere of social life. For example, there can be class deviance, where the normative expectations of class behavior are violated; or situational deviant, where the norms emerging between a group of friends are transgressed.

A second property highlights a deviance as a stigma construct, a label bestowed upon certain classes of behavior at certain times, which then become devalued, discredited, and often excluded. This characteristic can also be seen as very wide-ranging: people may make friends deviant simply because they belch or talk too much; whilst terrorists may become political martyrs in the eyes of those who share their particular values. The study of deviance here is concerned primarily with the construction, application, and impact of stigma labels.

**کجروی/انحراف/کژروی:** کجروی در فهم متعارف به عنوان یک صفت تلقی می‌شود، یعنی چیزی که در نوع خاصی از رفتار یا شخص ذاتی است: بزهکار، هم‌جنس‌گرا، بیمار روحی، و غیره. در واقع، این موضعی بود که در نوشته‌های قدیمی‌تر نظریه‌پردازان آسیب‌شناسی اجتماعی از نوعی اعتبار برخوردار بود، و هنوز هم در برخی از پژوهش‌های بالینی و جرم‌شناختی حائز اهمیت است. اما از نظر جامعه‌شناسان، بهترین برداشت از کجروی آن است که آن را نوعی شخص‌تلقی نکنیم، بلکه به عنوان خصوصیت صوری وضعیت‌های اجتماعی و نظام‌های اجتماعی ببینیم. توافق عامی در مورد سرشت کجروی وجود ندارد حتی گاه قتل یا زنای با محارم پذیرفته شده هستند اما دو خصوصیت مرتبط با هم وجود دارند که به تشخیص این پدیده کمک می‌کنند.

نخستین خصوصیت، کجروی را الگویی از تخطی از هنجارها می‌داند و سپس طیفی از هنجارها مشخص می‌شوند به گونه‌ای که هنجارهای مذهبی به مرتدها، هنجارهای حقوقی به مجرمین، هنجارهای بهداشتی به بیماران، هنجارهای عجیب و غریب و غیره شکل می‌دهند. از آنجا که هنجارها در اکثر وضعیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرند، این تعریف طیف وسیعی را شامل می‌شود و در همهٔ سپهرهای حیات اجتماعی وارد می‌گردد. به عنوان نمونه، می‌توان کجروی طبقاتی داشت که در آن از انتظارات هنجاری رفتار طبقاتی تخطی می‌شود؛ یا کجروی موقعیتی که با تخطی از هنجارهای

موجود در میان گروهی از دوستان شکل می‌گیرد. خصوصیت دوم بر کجروی به عنوان نوعی سازهٔ بدنامی تأکید دارد، یعنی عنوانی است برای طبقات مشخصی از رفتار در مواقع خاص که پس از آن بی‌ارزش، بی‌اعتبار و اغلب حذف می‌شوند. این ویژگی‌ها را نیز می‌توان در طیفی وسیع یافت: افراد ممکن است دوستان خود را کجرو بدانند صرفاً به این دلیل که بادگلو می‌کنند، یا زیاد حرف می‌زنند؛ اما تروریست‌ها ممکن است در چشم کسانی که با ارزش‌های خاص آن‌ها موافقند، شهید تلقی شوند. در این جا، مطالعهٔ کجروی بیشتر معطوف به بر ساختن، کاربرد، و تأثیر عناوین بدنامی است.

**Differential association approach to deviance:** A view of deviance that stresses how individual is socialized into a group of people who engage in and accept deviant behavior. **رویکرد پیوند افتراقی کجروی:** دیدگاهی از انحراف که تأکید می‌کند بر اینکه چگونه فرد در گروه‌هایی که رفتار انحرافی را پذیرفته‌اند، اجتماعی می‌شود.

**Diffusion:** The process by which culture traits spread from one social unit to another.

**اشاعه:** فرآیندی که از طریق آن ویژگی‌های فرهنگی از یک واحد اجتماعی به واحد اجتماعی دیگر سرایت می‌کند.

**Discreditable stigma:** Goffman's term for a deviant

condition that a person assumes is not known or immediately evident to others.

**داغ بی اعتباری:** اصطلاح گافمن برای یک شرایط انحرافی که شخص می‌پندارد انحراف برای دیگران شناخته شده نیست.

**Discrimination:** This concept—which in common usage means simply 'treating unfairly'—occurs most commonly in sociology in the contest of theories of ethnic and race relations. Early sociologists viewed discrimination as an expression of ethnocentrism—in other words a cultural phenomenon of 'dislike of the unlike'. This interpretation is consistent with studies of a stereotyping which show how relations between ethnic and racial groups are affected by the socially derived beliefs each holds about the other. However, most sociological analyses of discrimination concentrate on patterns of dominance and oppression, viewed as expressions of a struggle for power and privilege.

**تبعیض:** این مفهوم—که در معنای مصطلح آن، صرفاً به معنای «برخورد ناعادلانه» است—در جامعه‌شناسی بیشتر در متن نظریه‌های مربوط به روابط قومی و نژادی مطرح می‌شود. جامعه‌شناسان متقدم تبعیض را از جلوه‌های قوم‌مداری و به بیان دیگر، پدیده فرهنگی «نفرت از متفاوت‌ها» dislike of the unlike می‌دانستند. این تفسیر

با مطالعات مربوط به کلیشه سازی هماهنگ است که نشان می‌دهد چگونه روابط میان گروه‌های قومی و نژادی تحت تأثیر باورهای منبعث از اجتماع که هر گروهی در مورد دیگری دارد، قرار می‌گیرد. البته اکثر تحلیل‌های جامعه‌شناختی دربارهٔ تبعیض کانون توجه خود را الگوهای سلطه و ستم قرار می‌دهند و آن‌ها را جلوه‌های مبارزه بر سر قدرت و امتیاز تلقی می‌کنند.

**Division of labour:** One of the oldest concepts in the social sciences. It denotes any stable organization, coordinating individuals, or groups carrying out different, but integrated activities.

For Émile Durkheim, the principle interest of the division of labour is its moral consequences, that is, its effect on the underlying solidarity of the society, which should restrain individual egoism, ruthlessness, and license. Although historians and anthropologist have subsequently questioned the idea that premodern societies lacked a division of labour, Durkheim argued that traditional societies are integrated by so-called mechanical solidarity, in which emphasis is placed on the values and cognitive symbols common to the clan or tribe. Individuals and insinuations are thus relatively undifferentiated. Modern

societies, he claimed, required the development of organic solidarity, in which beliefs and values emphasize individuality, encourage specialist talents in individuals, and the differentiation of activities in institutions.

**تقسیم کار:** یکی از قدیمی‌ترین اصطلاحات در علوم اجتماعی که حاکی از سازمان‌دهی با ثباتی است که میان افراد یا گروه‌هایی هماهنگی ایجاد می‌کند که فعالیت‌های متفاوت اما به هم پیوسته‌ای را به انجام می‌رسانند. به نظر امیل دورکیم نکته اصلی مورد توجه در تقسیم کار، پیامدهای اخلاقی آن است، یعنی تأثیر آن بر بنیان‌های همبستگی اجتماعی که باید خود محوری، بی‌رحمی، و هرزه‌گری فردی را مهار کند. اگرچه مورخان و انسان‌شناسان این برداشت را که جوامع ماقبل مدرن فاقد تقسیم کار هستند، رد کردند، اما دورکیم استدلال می‌کرد که عامل همگرایی جوامع سنتی همبستگی «مکانیکی» است که در آن تأکید بر ارزش‌ها و نمادهای ادراکی مشترک در کلان یا قبیله است. بنابراین افراد و نهادها به طور نسبی تمایز نیافته هستند. او مدعی بود که جوامع مدرن مستلزم توسعه همبستگی «ارگانیکی» یا «انداموار» هستند که در آن باورها و ارزش‌های فردگرایی را مورد تأکید قرار می‌دهند، استعداد تخصصی را در افراد تشویق می‌کنند، و فعالیت‌ها در نهادها تمایز یافته است.

**Emergent-norm theory:** An approach to crowd behavior stating that crowd members evolve new standards

for behavior in a crowd setting and then enforce the exceptions in the manner of norms.

**نظریهٔ ظهور هنجاری:** رویکردی از رفتار جمعی که بیان می‌کند اعضای جماعت معیارهای جدیدی از رفتار را در یک محیط جماعتی ایجاد کرده، سپس انتظارات به شیوه‌ی هنجارها تقویت می‌شود.

**Endogamy:** The preferred or prescribed practice of marrying within the defined kin-group, be it clan, lineage, village, or social class.

**درون همسری / ازدواج درون گروهی:** ترجیح یا تجویز روی ازدواج در درون گروه خویشاوندی تعریف شده که می‌تواند یک کلان، نسب، روستا، یا طبقهٔ اجتماعی باشد.

**Ethnocentrism:** The practice of judging another culture by our standards.

**قوم‌مداری:** عمل به قضاوت نسبت به فرهنگ‌های دیگر از طریق معیارهای فرهنگ خودمان.

**Eurocentrism:** The dominance of European (especially English) culture patterns.

**اروپا محوری:** تسلط الگوهای فرهنگی اروپایی (به ویژه انگلیسی).

**Exchange theory:** Exchange theories view social order as the unplanned outcome of acts of exchange between

members of society. There are two major variants. Rational choice (or as it is sometimes known. Rational-action) theory locates the source of order in the personal advantage individuals gain through co-operative exchange. Anthropological-exchange theory claims that both order and the pursuit of individuals advantage are effects of the underlying ritual and symbolic nature of the thing exchanged. In both versions social conflict (or disorder) is simply the consequence of the breakdown of the exchange process.

**نظریه مبادله/تئوری مبادله:** نظریه‌های مبادله نظم اجتماعی را برآیند برنامه‌ریزی نشده عمل مبادله میان اعضای جامعه تلقی می‌کنند. دو تعبیر اصلی از آن وجود دارد. نظریه گزینش اخلاقی (یا آن گونه که گاهی عنوان می‌شود، نظریه کنش عقلانی) سرچشمه نظم را در امتیاز امتیازی شخصی قرار می‌دهد که افراد از طریق مبادله مبتنی بر همکاری به دست می‌آورند. انسان‌شناسی این دعوی را مطرح می‌کند که هم نظم و هم تعقیب امتیاز فردی، معلول سرشت بنیادین آیینی و نمادین چیزی است که مبادله می‌شود. تعارض اجتماعی (یا بی‌نظمی) در هر دو روایت صرفاً پیامد فروپاشی فرآیند مبادله قلمداد می‌شود.

**Existential sociology:** A mainly American (especially

west coast) school of sociology, which has emerged as a rejection of most orthodox scientific versions of sociology, claiming as its roots the European existential philosophies of Soren Kierkegaard, Friedrich Nietzsche, Martin Heidegger, and Jean-Paul Sartre, as well as the phenomenology of Husserl and Schutz. The claim is usually made that the grand laws of the Enlightenment may become new tyrannies, and need to be challenged by looking at life as it is lived, with all its angst and even terror.

**جامعه‌شناسی وجودی:** مکتب عمدتاً آمریکایی که به ویژه در ساحل غربی این کشور رواج یافته است. این مکتب که در نفی اکثر روایت‌های علمی راست‌گیشانه از جامعه‌شناسی ظهور کرد، ریشه‌های خود را در فلاسفه وجودی اروپایی مانند سورن کی‌پر کگارد (Soren Kierkegaard)، فردریش نیچه، مارتین هایدگر، ژان پل سارتر و هم‌چنین پدیدارشناسی هوسرل و شوتس می‌داند. معمولاً این دعوی مطرح می‌شود که قوانین کلان روشنگری می‌توانند خود به استبدادی جدید منجر شوند و باید با نگاه به زندگی آن گونه که هست، با همه احساس بیم و حتی وحشت موجود در آن، این قوانین را به چالش کشید.

**Exogamy:**Marriage between people of different social category.

**برون همسری:** ازدواج بین دو فرد از گروه‌های اجتماعی متفاوت.

**Fact:** There is no generalized opposition between the everyday and sociological uses of the term fact. Both suggest that any statement which is true can be described as a fact. For example, it is a fact that British law prohibits murder, that Russia possesses nuclear weapons, and that wealth in America is distributed unequally. However, there is a considerable social science literature on the relationship between facts and theories, or interpretations based on facts. It is for this reason that social sciences generalizations are often contested. Most sociologists would also accept that many of the most interesting social facts are theory impregnated; that is, they imply certain assumptions about what is significant in society, and how best to conceptualize this. Facts are also considered to be provisional—considered true until shown otherwise. The boundary between fact and assertion is also hard to draw—although many would argue that falsifiability provides a useful criterion for the social sciences.

**واقعیت:** تضاد قابل توجهی میان استفاده روزمره از این اصطلاح و استفاده جامعه‌شناختی از آن وجود ندارد. هر دو حاکی از آنند که

هر عبارتی را که صادق باشد می‌توان واقعیت نامید. به عنوان نمونه، این یک واقعیت است که قوانین بریتانیا قتل را ممنوع ساخته، روسیه سلاح هسته‌ای دارد و توزیع ثروت در آمریکا نابرابر است. اما حجم زیادی از ادبیات علوم اجتماعی به رابطه‌ی میان واقعیات و نظریه‌ها یا تفاسیر مبتنی بر واقعیات می‌پردازد. به همین دلیل است که اغلب تعمیم‌های علوم اجتماعی به چالش کشیده می‌شوند. اکثر جامعه‌شناسان هم‌چنین می‌پذیرند که بسیاری از جالب‌ترین واقعیات‌های اجتماعی بار نظری دارند؛ یعنی متضمن مفروضاتی درباره‌ی آنچه در جامعه حایز اهمیت است و بهترین راه مفهوم‌بندی آن هستند. واقعیات هم‌چنین موقت تلقی می‌شوند تا زمانی که عکس آن نشان داده شود، صادق هستند. ترسیم مرز میان واقعیت و ادعا نیز دشوار است، هرچند بسیاری می‌گویند ابطال‌پذیری معیار مفیدی برای علوم اجتماعی است.

**Family nuclear:** The term nuclear family is used to refer to a unit consisting of spouses and their dependent children. Early accounts of the family emphasized the biological imperative underpinning the nuclear family. Anthropological studies reinforce the 'naturalness' of the nuclear family and George P. Murdock asserts that it is a 'universal human grouping' (social structure, 1949). Murdock attributes this to the nuclear family's utility in

performing tasks necessary to the survival of the species and to social continuity: namely, the regulation of sexual relationships, reproduction, the socialization of children, and economic co-operation between the sexes.

**خانواده هسته‌ای:** از اصطلاح خانواده هسته‌ای در اشاره به واحدی مرکب از زوجین و فرزندان وابسته‌شان استفاده می‌شود. در توضیحات قدیمی‌تر در مورد خانواده بر صورت زیست‌شناختی که بنیان خانواده هسته‌ای را تشکیل می‌دهد، تأکید می‌شد. مطالعات انسان‌شناختی طبیعی بودن خانواده هسته‌ای را تقویت می‌کند. جرج پی. مورداک تأکید دارد که خانواده هسته‌ای یک «گروه‌بندی انسانی جهان‌شمول» است (G.P. Mordock, Social Structure, 1949) مورداک این را ناشی از سودمندی خانواده هسته‌ای در انجام وظایف لازم برای نوع بشر و تداوم اجتماعی می‌داند: یعنی تنظیم روابط جنسی، بازآوری، جامعه‌پذیری کودکان و همکاری اقتصادی میان دو جنس.

**Folkways:** A term associated in with the work of William Graham Sumner, whose major contribution to sociology was his analysis of the nature, origins, and significance of folkways and mores. The former are group habits (or customs). In Sumner's view, societies develop (by trial and error) the particular ways of acting that are suited to their

milieu; these ways of behaving are repeated and produce habits (in individuals) and customs (in groups).

**شیوه‌های قومی / شیوه‌های عامیانه / روش‌های قومی:** اصطلاحی که در آثار ویلیام گراهام سامنر تداعی می‌شود. سهم اصلی سامنر در جامعه‌شناسی را باید در تحلیل او از سرشت، سرچشمه، و اهمیت شیوه‌های قومی و رسوم اخلاقی جستجو کرد. شیوه‌های قومی عبارتند از عادات (یا رسوم) گروه. به نظر سامنر جامعه (با آزمایش و خطا) راه‌های خاص عمل را که مناسب با محیط است، شکل می‌دهد؛ این راه‌های رفتار تکرار می‌شوند و عادات را (در افراد) و رسم را (در گروه‌ها) به وجود می‌آورند.

**Genealogy:** An important tool in kinship theory and a vital part of the political organization of kinship-based societies. A genealogy is the means of tracing real or fictive kinship links across and between generations.

**تبارشناسی / سجره‌شناسی:** ابزاری مهم در نظریه خویشاوندی و بخشی مهم از سازمان‌دهی سیاسی در جوامع مبتنی بر خویشاوندی. تبارشناسی ابزاری برای دنبال کردن زنجیره واقعی یا ساختگی خویشاوندی در ورای نسل‌ها و میان آن‌ها است.

**Gerontocracy:** Rule by old men. A term introduced by social anthropologists in the 1930s to describe certain societies in Africa south of the Sahara, in which social

stratification was based on age-sets or age-grades, public roles were allocated by age-grade (as well as gender), with governance functions allocated to the oldest age-group.

**پیر سالاری/سالمند سالاری/کهن سالاری:** به معنای حکومت پیرمردان است. این اصطلاح را انسان‌شناسان اجتماعی در دهه ۱۹۳۰ برای توصیف برخی جوامع در آفریقای جنوب صحرا به کار گرفتند. در این جوامع قشربندی اجتماعی مبتنی بر مجموعه‌های سنی یا مراتب سنی بود، نقش‌های عمومی بر اساس مرتبه سنی (و هم‌چنین جنسیت) تخصیص می‌یافت، کارکردهای حکومتی به مسن‌ترین گروه سنی تعلق می‌گرفت.

**Gerontology:** The study of the processes of ageing, old age, and the elderly. Frequently viewed as a branch of biology, with a focus on the role of genetic factors (the extent to which ageing is pre-programmed).

**پیرشناسی/سالمند شناسی:** مطالعه فرآیند سالخوردگی، پیری و افراد سالخورده. معمولاً آن را شاخه‌ای از زیست‌شناسی می‌دانند که کانون توجه آن نقش عوامل ژنتیک (این که تا چه حد ژنتیک از قبل برنامه‌ریزی شده است) می‌باشد.

**Globalization:** Globalization theory examines the emergence of a global cultural system. It suggests that global culture is brought about by a variety of social and

cultural developments: the existence of a world satellite information system; the emergence of global patterns of consumption and consumerism; the cultivation of cosmopolitan life-style; the emergence of global sport such as the Olympic Games, world football competitions, and international tennis matches; the spread of world tourism; the decline of the sovereignty of the nation-state; the growth of a global military system; recognition of a world-wide ecological crisis; the development of world-wide health problems such as AIDS; the emergence of world political systems such as the league of Nations and the United Nations; the creation of global Political movements such as Marxism; extension of the concept of human rights; and the complex interchange between world religions.

**جهانی‌شدن:** نظریهٔ جهانی‌شدن به بررسی ظهور یک نظام فرهنگی جهان‌گیر می‌پردازد. نکته‌ای که این نظریه مطرح می‌کند، این است که فرهنگ جهانی محصول مجموعه‌ای متنوع از تحولات اجتماعی و فرهنگی است. وجود نظام اطلاعات ماهواره‌ای جهانی؛ ظهور الگوهای جهان‌گیر مصرف و مصرف‌گرایی؛ رشد سبک زندگی جهان‌وطنانه؛ ظهور ورزش‌های جهانی مانند مسابقات المپیک؛

رقابت‌های جهانی فوتبال و مسابقات بین‌المللی تنیس؛ گسترش جهانگردی؛ افول حاکمیت دولت ملت؛ رشد سیستم نظامی جهان‌گیر؛ تشخیص وجود بحران جهان‌گستر زیست‌محیطی؛ گسترش مشکلات بهداشتی جهان‌گستر مانند ایدز؛ ظهور نظام‌های سیاسی جهانی مانند جامعه ملل و ملل متحد؛ شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی جهان‌گیر مانند مارکسیسم؛ بسط مفهوم حقوق بشر؛ و مبادلات پیچیده میان مذاهب جهان.

**Group:** A number of individuals, defined by formal or informal criteria of membership, who share a feeling of unity or are bound together in relatively stable patterns of interaction.

**گروه/گروه اجتماعی:** تعدادی از افراد که بر اساس معیارهای رسمی یا غیر رسمی عضویت تعریف می‌شوند و احساس وحدت می‌کنند یا بر اساس الگوهای نسبتاً با ثبات تعامل به هم پیوند می‌خورند.

**Hegemony:** The means by which a ruling/dominant group wins over a subordinated group through ideas.

**سلطه:** ابزاری که از طریق آن گروه‌های حاکم مسلط، بر عقاید گروه‌های تحت سلطه، غالب هستند.

**High culture:** Cultural patterns that distinguish society elite.

**فرهنگ والا:** الگوهای فرهنگی که نخبگان یک جامعه را متمایز می‌کند.

**Homogamy:** marriage between people with the same social characteristics.

**همسان همسرگزینی:** ازدواج بین دو فرد با ویژگی‌های اجتماعی مشترک.

**Kinship:** A social bond, based on blood, marriage or adaption that joins individuals into families.

**خویشاوندی:** یک پیوند اجتماعی بر اساس خون، ازدواج و فرزند خواندگی که افراد را به خانواده‌ها پیوند می‌دهد.

**Labeling theory:** A view of deviance that concentrate on application and acceptance of a social label for any given condition or behavior that may be socially defined as deviant.

**نظریه برچسب‌زنی:** دیدگاهی از انحراف که بر کاربرد و پذیرش یک برچسب اجتماعی برای هر شرایط یا رفتار ویژه‌ای که ممکن است از لحاظ اجتماعی به عنوان انحراف تعریف شود، متمرکز است.

**Language:** A system of symbols that allows members of a society to communicate with one another.

**زبان:** نظامی از نمادها که به اعضای یک جامعه اجازه می‌دهد با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

**Material culture:**The tangible things created by members of a society.

**فرهنگ مادی:** اشیاء قابل لمس که توسط اعضای یک جامعه ایجاد شده است.

**Maternal deprivation:**The situation in which infants or very young children are deprived of close contact with the mother for a period of several weeks to longer.

**محرومیت از مادر:** وضعیتی که در آن اطفال و کودکان بسیار خردسال از تماس نزدیک با مادر برای چند هفته یا بیشتر محروم می‌شوند.

**Matrilineal inheritance:**The inheritance of property or titles through the female line.

**وراثت مادر تباری:** ارث‌بری دارایی یا نام از طریق دودمان زن.

**Matrilocal Family:** A family system in which the husband is expected to live near to the wife's parents.

**خانواده مادر مکان:** نظام خانوادگی که در آن از شوهر انتظار می‌رود نزدیک پدر و مادر همسر زندگی کند.

**Megalopolis:**The city of all cities in ancient Greece—used in modern times to refer to very large conurbation.

**کلان‌شهر:** شهر شهرها در یونان باستان. در دوران امروزی برای اشاره به منظومه‌های شهری بسیار بزرگ به کار برده می‌شود.

**Melting pot:**The idea that ethnic differences can be combined to create new patterns of behavior drawing on diverse cultural sources.

**درهم‌آمیزی:** این اندیشه که تفاوت‌های قومی می‌تواند ترکیب شده، الگوهای جدید رفتاری به وجود آورد که از منابع فرهنگی گوناگون تغذیه می‌شود.

**Middle class:**A social class composed broadly of those working in white-collar and lower managerial occupations.

**طبقه متوسط:** یک طبقه اجتماعی که روی هم رفته از افرادی ترکیب شده که در مشاغل یقه سفید و سطوح پایین مدیریت کار می‌کنند.

**Mobilization:** The 'gearing up' of groups for collective action.

**بسیج:** آماده کردن گروه‌ها برای عمل جمعی.

**Monogamy:** A form of marriage in which each married partner is allowed only one spouse at any given time.

**تک‌همسری:** شکلی از ازدواج که در آن هر یک از طرفین در هر زمان معینی فقط می‌تواند یک همسر داشته باشد.

**Monopoly:**A situation in which a single firm dominates in a given industry.

**انحصار:** وضعیتی که در آن تنها یک شرکت در صنعت معینی

مسلط است.

**Monotheism:** Belief in a single god.

**یکتاپرستی:** اعتقاد به یک خدای واحد.

**Mores:** A society's standards of proper moral conduct.

**آداب و رسوم:** معیارهای یک جامعه در مورد رفتار اخلاقی

مناسب.

**Multiculturalism:** An educational approach recognizing

past and present.

**چند فرهنگ‌گرایی:** یک رویکرد آموزشی که تفاوت‌های فرهنگی

گذشته و حال را مشخص می‌کند.

**Nation-state:** A political apparatus over a specific

territory with its own citizen backed up by military force

and a nationalistic, sovereign creed.

**ملت-دولت:** یک دستگاه سیاسی در یک قلمروی معین و

شهروندانی که از طریق نیروی نظامی مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند و

یک آرمان ملی بر آن مسلط است.

**Neo-local residence:** A family pattern in which the

married couple sets up home away from the place of

residence of either the bride's or the husband's parents.

**اقامت نو بومی:** یک الگوی خانوادگی که در آن زوج متاهل دور

از محل سکونت والدین عروس یا داماد اقامت می‌گزینند.

**Non-material culture:**The intangible world of ideas created by members of a society.

**فرهنگ غیرمادی:** جهان غیرقابل لمس از ایده‌ها که توسط اعضای یک جامعه ایجاد شده است.

**Oligarchy:**Rule by a small minority within an organization or society.

**الیگارشی:** حکومت اقلیتی کوچک در یک سازمان یا جامعه.

**Oligopoly:**A situation in which a small number of firms dominates in a given industry.

**انحصار چندگانه:** وضعیتی که در آن تعداد اندکی از شرکت‌ها در صنعت معینی سلطه دارند.

**Open lineage family:**A family system found in traditional Europe in which domestic relationships are closely intertwined with the local community.

**خانواده دودمانی باز:** یک نظام خانوادگی که در اروپای قدیم وجود داشته و در آن روابط خانوادگی با اجتماع محلی پیوند نزدیک دارد.

**Pacifism:**The beliefs that war is morally wrong.

**صلح‌طلبی:** اعتقاد به این که جنگ از نظر اخلاقی نادرست است.

**Patrilineal inheritance:**The inheritance of property or

titles through to male line.

**وراثت پدرتباری:** ارث‌بری دارایی یا حقوق مالکیت از طریق دودمان مرد.

**Patrilocal family:**A family system in which the wife is expected to live near to the husband's parents.

**خانواده پدر بومی:** نظام خانوادگی که در آن از زن انتظار می‌رود نزدیک والدین شوهر زندگی کند.

**Plural society:**A society in which several ethnic grouping coexist, each living in communities or regions largely separate from the others.

**جامعه چند قومی:** جامعه‌ای که در آن چندین گروه‌بندی قومی هم‌زیستی داشته و هر یک در اجتماعات یا مناطقی که تا حد زیادی جدا از دیگرانند، زندگی می‌کنند.

**Primary deviance:**Relatively random or unpatterned deviant behavior, distinct from secondary deviance, which is more regularized and has been recognized and successfully labeled by social control agents.

**انحراف اولیه:** رفتار انحرافی بدون الگویی نسبتاً تصادفی که از انحراف ثانویه متفاوت است، انحرافی که جنبه قانونی‌تری دارد و از سوی عاملان کنترل اجتماعی به شکل موفقیت‌آمیزتری بر چسب خورده است.

**Revolutionary movement:** A social movement that advocates the replacement of a society's existing value scheme.

جنبش‌های انقلابی: جنبش اجتماعی که مدافع جابجایی چارچوب ارزشی موجود جامعه است.

**Rule creators:** People or group who attempt to take the initiative in creating new laws, norms, rules or labels concerning deviant behavior, usually to protect some vested interests.

قانون آفرینان: افراد یا گروه‌هایی که تلاش می‌کنند تا در ایجاد قوانین، هنجارها، قواعد و یا برچسب‌های جدید با تاکید بر انحراف یا رفتار انحرافی و معمولاً به حمایت از منافع خاص، پیشقدم شوند.

**Rule enforces:** People or groups of endeavor to keep people in line through the threat or actual application of undesirable labels such as thief, drug addict.

تقویت‌کنندگان قانون: افراد یا گروه‌هایی که کوشش می‌کنند تا از طریق تهدید یا استفاده واقعی از برچسب‌های ناخوشایند همانند دزد و معتاد، افراد را در یک خط نگه‌دارند.

**Rumor:** A difficult-to-verify piece of information that is transmitted from person to person in relatively rapid fashion.

**شایعه:** یک بخش از اطلاعات با اثبات دشوار که از یک فرد به فرد دیگر به شکل نسبتاً سریع انتقال می‌یابد.

**Secondary deviance (also called career deviance):** A behavior or condition that has been socially recognized and for which a deviant label has been successfully applied and generally recognized. Secondary deviants organize their lives and their personal identities around their deviant status.

**کجروی ثانویه (یا کجروی شغلی):** رفتار یا شرایطی که در آن برچسب منحرف به‌طور اجتماعی باز شناخته شده و به‌طور موفقیت‌آمیزی به کار برده می‌شود و عموماً به رسمیت شناخته می‌شود. منحرفین ثانویه زندگی و هویت شخصی‌شان را حول پایگاه منحرف سازماندهی می‌کنند.

**Secularization:** The historical decline in the importance of the supernatural and the sacred.

**عرفی شدن:** کاهش تاریخی اهمیت امور فراطبیعی و مقدس.

**Social change:** Fundamental alterations in the patterns of culture, structure, and social behavior over time.

**تغییر اجتماعی:** تغییرات بنیادی در الگوهای فرهنگ، ساختار و رفتار اجتماعی در طول زمان.

**Social closure:** Identified in the writings of Max Weber,

and more recently resurrected by the British sociologist Frank Parkin, the concept emerged as an alternative to Marxist theories of inequality and of how the latter is generated, maintained, and transformed. Weber saw closure as being one of the means by which commercial and property classes moved along the continuum of legitimating and reproducing their life-chances in the direction of social class and status group. Later exponents of this view saw closure as the basis of all inequality, be it that of material reward, status honour including ethnicity, caste, and even the nomenklatura system of communist regimes.

Closure functions through the twin mechanisms of exclusion and inclusion and can be founded upon individualistic or collective criteria. It is based on the power of one group to deny access to reward, or positive life-chances, to another group on the basis of criteria which the former seek to justify.

**حصر اجتماعی:** این مفهوم که در آثار ماکس وبر مطرح شد و اخیراً بار دیگر توسط فرانک پارکین، جامعه‌شناس بریتانیایی احیاء شده است، بدیلی است برای نظریه‌های مارکسیستی نابرابری، چگونگی ایجاد، حفظ و تحول آن. و بر حصر را یکی از ابزارهایی

می‌دید که طبقات مالک و تاجر از طریق آن در طول پیوستار مشروعیت بخشیدن و بازتولید فرصت‌های زندگی خود در جهت طبقه اجتماعی و گروه منزلتی حرکت می‌کنند. مفسران این دیدگاه بعداً حصر را به عنوان بنیان همه انواع نابرابری، اعم از پاداش مادی، احترام منزلتی شامل قومیت، کاست و حتی نظام نومانکلاتورا در رژیم‌های کمونیستی، تلقی کردند.

حصر از طریق دو ساز و کار کنارگذاری و دربرگیری عمل می‌کند و ممکن است براساس معیاری فردگرایانه یا جمعی شکل بگیرد. بنیان آن قدرت یک گروه در جلوگیری از دسترسی گروهی دیگر به پاداش یا فرصت‌های مثبت زندگی براساس معیاری است که گروه نخست درصدد توجیه آن است.

**Social control:**The process by which rule creators and rule enforcers seek to label an individual as deviant.

**کنترل اجتماعی:** فرآیندی که از طریق آن قانون‌آفرینان و تقویت‌کنندگان قانون در پی برچسب زدن به افراد تحت عنوان منحرف هستند.

**Social movement:**A more-or-less persistent and organized effort on the part of a relatively large number of people to bring about or resist change.

**جنبش اجتماعی:** تلاش کم و بیش مقاوم و سازمان‌یافته بخش نسبتاً زیادی از افراد در جهت ایجاد تغییرات یا مقاومت در برابر

تغییرات.

**Social revolution:** The overthrow of a society's state and class structure and the fashioning of new social arrangement.

**انقلاب اجتماعی:** سرنگونی دولت و ساختار طبقاتی جامعه و ایجاد ترتیبات اجتماعی جدید.

**Sociology of body:** Influenced by the writings of Michel Foucault, which assert sociology's neglect of the body, sociologists who practise this relatively new specialism analyse humans as embodied persons—not just as actors with values and attitudes. They explore the varied cultural meanings attached to bodies, and the way they are controlled, regulated, and reproduced, paying especial attention to illness, disease, and sexuality.

**جامعه‌شناسی بدن:** جامعه‌شناسانی که به تحلیل این حوزه تخصصی نسبتاً جدید می‌پردازند، تحت تأثیر آثار میشل فوکو قرار دارند که بر عدم توجه جامعه‌شناسان به جسم تأکید می‌کند. این جامعه‌شناسان انسان‌ها را به عنوان اشخاص متجسم و نه کنش‌گرانی با ارزش‌ها و نگرش‌های خاص تحلیل می‌کنند. آن‌ها به بررسی معانی فرهنگی متفاوت جسم و چگونگی کنترل، تنظیم و بازتولید آن می‌پردازند و توجهی خاص به بیماری، ناخوشی و جنسیت دارند.

**Sociology of development:** The application of social theory and analysis to societies (usually in the Third World) which are undergoing a late transition to capitalist industrialization. It has been particularly concerned with analysis the social effects of development on class relations and on social groups such as the peasantry and the urban poor.

Development studies emerged as a distinct area of research in the post-war period, and were associated with the growing concern for the political and economic development of the post-colonial world. The first sociological account of development was modernization theory, which held that the less developed countries would eventually catch up with the industrialized world, providing they emulated the economic and social systems of Western capitalism. Based largely on the theoretical premises of structural functionalism, modernization theory conceptualized development as a staged transition from tradition to modernity, to be brought about at the economic level by the operations of the market and foreign investment : at the social level by the adoption of appropriate western institutions, values, and behaviours; and

at the political level by the implementation of parliamentary democracy.

**جامعه‌شناسی توسعه:** کاربرد نظریه و تحلیل اجتماعی در مورد جوامعی (معمولاً در جهان سوم) که در شرایط گذاری دیرنگام به سمت صنعتی شدن سرمایه‌دارانه هستند. کانون توجه آن به طور خاص، تحلیل آثار اجتماعی توسعه در روابط طبقاتی و گروه‌های اجتماعی، مانند دهقانان و فقرای شهری، است.

مطالعات توسعه در دوران پس از جنگ به شکل یک حوزه متمایز تحقیقاتی شکل گرفت و در پیوند با توجه فزاینده به توسعه سیاسی و اقتصادی جهان پسا استعماری بود. نخستین توضیح جامعه‌شناختی توسعه، نظریه نوسازی بود که فرض می‌کرد کشورهای کمتر توسعه‌یافته سرانجام به جهان صنعتی می‌رسند، به شرطی که نظام‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری غرب را مورد تقلید قرار دهند. نظریه نوسازی بیشتر مبتنی بر مفروضات نظری کارکردگرایی ساختاری بود و توسعه را به عنوان مرحله گذار از سنت به تجدید مفهوم‌بندی می‌کرد که در سطح اقتصادی با عملکرد بازار و سرمایه‌گذاری خارجی؛ در سطح اجتماعی با برگرفتن نهادها، ارزش‌ها و رفتارهای مناسب غربی؛ و در سطح سیاسی با اعمال مردم‌سالاری پارلمانی حاصل می‌شود.

**Sociologies of everyday life:** The branches of sociology that investigate the organization and meaning of everyday

life, usually (but not exclusively) identified with micro sociology and with qualitative research into everyday experiences as diverse as pedestrian behavior, sleep, telephones, work experiences, talk, and time.

Everyday life sociologies cover a broad theoretical range.

In Andrew Weigert's sociology of everyday life (1981), for example, he suggests four perspectives with this particular emphasis: Erving Goffman's dramaturgical work, which provides a theatrical metaphor for analyzing how people present themselves everyday life; Harold Garfinkel's ethnomethodology, focusing on the procedures through which people assemble their everyday lives; the phenomenology of Alfred Schutz, Thomas Luckmann, and others, which offers a philosophical foundation for the analysis and constitution of everyday consciousness; and Henri Lefebvre's critical theory, which examines the allegedly repressive contradictions of everyday living under capitalism. Only the last of these does not adopt a micro sociological frame of reference.

**جامعه‌شناسی‌های زندگی روزانه: شاخه‌هایی از جامعه‌شناسی**

به بررسی سازمان‌دهی و معنای زندگی روزمره می‌پردازند، معمولاً

(اما نه منحصرأ) با جامعه‌شناسی خُرد و پژوهش کیفی در زمینه تجارب روزانه بسیار متفاوتی چون رفتار اشخاص پیاده رهگذر، خواب، تلفن، تجارب کاری، صحبت، و زمان یکسان شناخته می‌شود.

جامعه‌شناسی‌های زندگی روزانه طیف نظری وسیعی را شامل می‌شود. به عنوان نمونه، اندرو وایگرت (Andrew Weigert, sociology of everyday life, 1981) چهار چشم‌انداز را با تأکید خاص مطرح می‌کند: آثار مبتنی بر چشم‌انداز نمایشی اروینگ گافمن، که استعاره‌ای نمایشی برای تحلیل این که مردم خود را در زندگی روزانه چگونه نمایش می‌دهند، ارائه می‌کند؛ روش‌شناسی مردمی هارولد گارفینکل که بر رویه‌هایی تأکید دارد که اشخاص از طریق آن‌ها زندگی روزانه خود را جمع و جور می‌کنند؛ پدیدارشناسی آلفرد شووتس، تامس لاکمن و دیگران که بنیانی فلسفی برای تحلیل و تکوین آگاهی روزانه ارائه می‌کند؛ و نظریه انتقادی هانری لوفور که به بررسی تناقضات به اصطلاح سرکوب‌گرانه زندگی روزانه در نظام سرمایه‌داری می‌پردازند. تنها این نظریه آخر است که چارچوب مرجع جامعه‌شناختی خُرد ندارد.

**Sociology of family:** The family is an intimate domestic group made up of people related to one another by bonds of blood, sexual mating, or legal ties. It has been a very resilient social unit that has survived and adopted through

time. Yet, on both sides of the Atlantic, there have been loud claims that families are in decline, and there have been those who welcome the so-called demise of the family, because it is viewed as an oppressive and bankrupt institution. Nevertheless, family sociology continues to thrive, and is producing a wide range of research that is demythologizing our beliefs about family systems of the past: and expanding our understanding of the diversity of family life, not only between individual nations, but also between various classes, ethnic groups, and regions.

**جامعه‌شناسی خانواده:** خانواده گروه صمیمی خانگی مرکب از اشخاصی است که با پیوندهای خونی، روابط جنسی یا پیوندهای حقوقی با هم در ارتباطند. این واحد اجتماعی بسیار منعطف است و در طول زمان باقی مانده و خود را [با شرایط متحول] سازگار کرده است. با وجود این، در هر دو سوی اقیانوس اطلس، این ادعا با سر و صدای زیاد مطرح شده که خانواده‌ها رو به افول اند و کسانی بودند که از به اصطلاح، «نابودی خانواده» استقبال می‌کنند، زیرا آن را نهادی ستمگرانه و ورشکسته تلقی می‌نمایند. با وجود این، جامعه‌شناسی خانواده همچنان رونق دارد و طیفی وسیع از پژوهش‌ها را تولید می‌کند که از باورهای ما درباره نظام خانوادگی در گذشته اسطوره‌زدایی می‌کنند؛ و فهم ما را از تنوع زندگی خانوادگی،

نه تنها در میان ملت‌های منفرد بلکه در میان طبقات، گروه‌های قومی و مناطق مختلف افزایش می‌دهند.

**Stigma:** A powerfully negative social label that radically changes a person's self-concept and social identity.

**داغ:** یک برچسب اجتماعی بسیار منفی که به طور اساسی هویت اجتماعی و مفهوم خود شخص را تغییر می‌دهد.

**Structural conductiveness:** Social condition that permits a particular variety of collective behaviors to occur.

**هدایت ساختاری:** شرایط اجتماعی که اجازه می‌دهد گوناگونی ویژه‌ای از رفتار جمعی رخ دهد.

**Structural strain:** A condition in which important aspects of a social system are 'out of joint'.

**فشار ساختاری:** شرایطی که در آن بخش‌های مهم نظام اجتماعی از رده خارج می‌شوند.

**Sub cultural approach to deviance:** A view of deviance that stresses the shaping influence of an individual's participation in a subcultural group in which rule breaking behavior is accepted.

**رویکرد خرده فرهنگی به انحراف:** دیدگاهی از انحراف که بر تأثیر مشارکت افراد در خرده فرهنگی که در آن رفتار قانون‌شکنی پذیرفته شده است، تأکید می‌کند.

**Terrorism:**The use of force or violence against persons or property to intimidate or coerce a government, a formal organization, or a civilian population in furtherance of political, religious or social objectives.

**تروریسم:** کاربرد زور و یا خشونت بر علیه اشخاص یا دارایی تا یک دولت، یک سازمان رسمی یا یک جمعیت غیر نظامی را در پیشبرد اهداف اجتماعی، سیاسی و مذهبی بترسانند، یا مجبور کنند.

**Vertical integration:**The centralized co-ordination of the worldwide activities of transnational companies.

**ادغام عمودی:** تمرکز هماهنگ فعالیت‌های جهانی شرکت‌های فراملیتی.

**Vertical mobility:**Movement up or down a hierarchy of positions in a social stratification system.

**تحرك عمودی:** حرکت صعودی یا نزولی در سلسله مراتب در یک نظام قشربندی اجتماعی.

**Victimless crime:**Violation of law in which there are no readily apparent victims.

**جرایم بدون قربانی:**تخطی از قانون که در آن هیچ قربانی آشکاری وجود ندارد.

**White-collar crime:**Crimes committed by persons of high social position in the course of their occupations.

**جرایم یقه سفیدها:** جرایمی که افراد با موقعیت اجتماعی بالا در مشاغل شان مرتکب می‌شوند.

**Working class:** A social class broadly composed of people involved in blue-collar or manual occupations.

**طبقه کارگر:** طبقه اجتماعی که به‌طور کلی از افرادی تشکیل شده که در مشاغل یقه آبی یا یدی هستند.

**World system:** An approach that views development core and periphery nation, with development at the former and of the chain coming at the cost of underdevelopment at the other end.

**نظام جهانی:** رویکردی که توسعه ملت‌های هسته و پیرامونی را با توسعه گذشته و زنجیره‌ای که هزینه آن، توسعه نیافتگی کشورهای در حال توسعه است، در ارتباط می‌داند.

**World system theory:** A theoretical approach associated particularly with the writing of Immanuel Wallerstein which analyses the development of particular societies in terms of their position within global social system.

**نظریه نظام جهانی:** رویکردی نظری که به ویژه با آثار ایمانوئل والرشتاین در ارتباط است و توسعه جوامع خاص را برحسب موقعیت آن‌ها درون نظام‌های اجتماعی جهانی تحلیل می‌کند.

## منابع

- (۱) نکته‌های ویرایش، علی صلح‌جو.
- (۲) گفتمان و ترجمه، \_\_\_\_\_
- (۳) اصول و مبانی ترجمه طاهره صفارزاده.
- (۴) فن ترجمه انگلیسی، علاءالدین بازارگادی.
- (۵) فصلنامه مترجم، شماره‌های ۴۴، ۴۵ و ۴۷.
- (۶) گرامر کامل زبان انگلیسی، احمد حسین مدیری.
- (۷) فرهنگ جامعه‌شناسی، گوردون مارشال، ترجمه حمیرا مشیرزاده.